



اِسْرَارِ قَاسِمِي

هَذَا كِتَابُ

و باید دانست که بی بردن به
 نسخهایی که در فصل کیمیا و سیمیا و دریمیا
 مرقوم است بغیر فائز اشکال حروف که مصنف
 ایجاد آن کرده از قبیل مشکلاقت که حل آن
 بدون آوردن نظر در انصون نمی بندد لهذا نظر
 بر تسهیل این شکل و فهم عوام

کیمیَا

دَر عِلْمِ

لا یحی ۲۰۰ ش ۳۰۰
 ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰
 ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰
 ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰ ۳۰۰

و دریمیا

و سیمیا

حل و موزان را بحرف هفتک نموده
 و بالای هر یک از آن اشکال عده هفت را
 درج نموده که عامل در وقت استخراج آنها از زمین
 حروف عجیبی دریافت نموده و نظر بر آن صحف کرده است
 مفهومی خواهد شد اللهم اغفر للباقی و اتساع
 الیقین و یجمع المؤمنین المؤمنات بجاه

و همیما

ق لیمیا

محمد و آل محمد الطاهرین

دَرِّعْ عَلِيمِيَا وَسَيِّمِيَا
يَا فَتَاحُ وَيَا وَرِيحِيَا وَهَيِيَا

هَذَا كِتَابُ أَسْرَارِ قَائِمِ
مِنْ تَالِيْفَاتِ جَنَابِ مَلَايَسِيْنِ
الْكَاشِفِي قَدِيرِ سِتْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باسمِ سُبْحَانِهِ وَتَعَالَى حَضْرَتِ قَائِمِ الْعَطِيَّاتِ وَعَالَمِ الْبَرِّ وَالْمَخْفِيَّاتِ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْعُدْوَانِ وَالْمَشِيَّتِ
بِعَوْنِ عَنَابِ بِيْ نَهَابِ جَبَلِ زَمَرٍ الرَّحِيْبِ خُوْدِ رَاسُلَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى عَرْسِهِ
الْمَقْرَبِيْنَ لِذِيْهِ كِسُوْتِ صَفُوْتِ بُوْشَانِيْدِ بَرْمَنْصَةِ عُلُوْمِ جَلُوْهِ خَمَالِ ارْزَانِيْهِ فَرْمُوْدِهِ كِه وَ
تَعْلِيْمِيَّاهُمْ اللَّهُ الْكِتَابِ الْحَكْمَةِ وَبِحُورِ بَرزبانِ مَجْرِيْشَانِ دَرِ طَلَبِ حَقَائِقِ دَانِشِ دِيْ حَاضِرَاتِ اَنْبِيَا
اَرْنَا الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا جَارِيْ اَشْتِهَرِ تَاكِدًا جَابِ اَزِ اَيْنِ كَلِمَاتِ مَعَالِيْ سِيْمَاتِشِ تَلْفِيْنِ فَرْمُوْكَ
وَكَفَلِ رَبِّ زِدْنِيْ عِلْمًا وَاَزِ اِنْجَامِ مَعْلُوْمِ مِلْشُوْدِكِه دَرِ خِرَاتِشِ قَدَرْتِ جَوْهَرِ شَرِيْفَتِ اَزِ عِلْمِ وَتَقْوِيْسِ
تَرَاذِيْلِشِ نَبِيْتِ سِرَابِ وَالَّذِيْنَ اَتَوَا الْعِلْمَ دَرِ جَانِ مُؤَكِّدًا اِنْصُوْرَتِ مُؤَبَّدًا اِنْبَعَثَ اَسْتِ
حَضْرَتِ وِلَايَتِ رَبِّيْتِ هَظْمِ عَجَابِ وَمَظْهَرِ غَرَابِ فَاَرْتِ مَرْتَبَةَ هَارُوْنِيْهِ وَمَدْرَسِ مَدْرَسَةِ
سَلُوْنِيْهِ مَطْلَعِ اَنْوَارِ الرِّضَاعِ عَلَى الْمَقْفِي الْمَرْفُوعِ عَلَى مُحَمَّدِ وَاَهْلِ بَيْتِهِ جَلَابِلِ الصَّلُوْهِ وَكَرَامِ التَّحَنُّنِ
دَرِ فَيْصِلَتِ عِلْمًا وَشَرَفِ عِلْمِ مِيفَرِيْدِ شَمْسِ مَا الْفَرَا اِلَّا اَهْلَ الْعِلْمِ اَنْتُمْ : عَلَيَّ الْهُدَى لِيْنِ
سَتَمَدِّ اَدِلَّاهِ نَظْمُ عِلْمِ بُوْدِ نَدِيْكَ جَانِ دَلِ : عِلْمِ دَهْدِ تَاذِيْكَ اَبِ كَمَلِ : عِلْمِ نَسِيْمِ

پنجم جان بود: راجه روضه رضوان بود: روشنی دیده امید اوست: واسطه رحمت
 جاوید اوست: هر که بر چشمه دانش رسید: آب حیات آبد بر آتشید: و بسمت اولی
 انواع علوم و اضافان و قسمست جلایه و خفیه حکیمه است که سمست اشعار
 یافتند اگر علماء بر قواعد و قوانین آن مطلع میشوند و احاطه دقائق کلمات و جزئیات
 آن مینمایند و خفیه آنکه در زبانهای اخفاء مانده هر کس را و فوف بر حقایق اسرار و بدایع
 آثار آن میسر نشود و بر ریاضت تمام و مجاهدت لاکلام اطلاع بر قانون استخراج خیابان
 واسطه استنباط خفایای آن دست ندهد و از جمله حقیقات علوم محتمله است که از
 حروف و اهل اشما آنها بر وجهی که حکمای یونان وضع فرموده اند نکتہ کلمه سر منقاد میگردد
 و بزبان اشارت دو حرف دیگر در نام هر یک بعد از حرف مبارک باضغ اللفظانینا مینماید
 با اینکه اینعلم در بابیست مثل بر اصداف غرائب و هر صدف منظوم بر جواهر غائب در حرف
 اخرا زهرایمیه بهمان لغت ندای طرب با سماع ارباب طلب میرساند مصرع عاشقی گو
 بشود و او از دل اول آنها علم ضاعت آکیر است و آن علم است بتبدیل قوی اجسام
 معدنی بعضی بعضی تا حاصل شود زهر نضه از بلای فلزات و آنرا که با خوانند و در اینعلم
 کتب تصانیف بسیار است چون سب و سبعین و نخب جواهر و شند و الذهب مکتب و رسائل
 جلد که و مجرب و میزان و اشعار خالده و مختصر مولوی سلطان لدان بن عمود و امثال آن
 و تیمر علم طلسمات و آن علم است که بد دانسته میشود کیفیت تخرج قوی فاعله غالبه بمنفعله سافله تا فعله
 غریب زان حادث گردد و اثر الیمیا گویند در این علم تصانیف بیجا است چون صحف هر من الهرامه و
 حل المسکلات و طلسمات از حکیم ملهم هنگ و دو الیس اسکندران و ثمالیل ابوبکر بن خبیه مانند آن
 سیم علم تنجیب و آن معرفت الحوال سبعة شماره است از حیث تصرف ایشان که فواعل علو اند در

قوایل مقلد و دعوات و خوام و بنجوزان ایشان تخییر روحانیات غرافجیان معرفت اقلح و منادل
 و مثل ان و انبیل معنی باشد به همپا و از کتب مغیره شاملین تر مکوم و رسال هلاله بیان قواعد
 انرا متکفل است چهار علم خالان و ان علم است که بدان تصرف در خیالات میکند و نتیجش
 احداث مثالان خیالات و انهاد در خارج وجود نیست انعلم به بهیما مشهور است و در او
 مؤلفان حکمه قدیم بسیار است چون نوابس فلاطون و مختصر جالینوس و عشره مقالات و خلاصه
 کتب بلیار پنج علم شعبات و ان دانستن قوه جواهر بر خیره است و فرج ان بیکدیگر از ان
 قوه حادث گردید که از ان قوت فعلی معتزله جزایب صد پدید آمد و انعلم ان پیمانام نهاده مد و ضوابط
 ان در مسائل خیر شاه معما و حوا و کون اسرافیه مذکور است و کتاب سحر الیهون ابی عبد الله المغربی
 که بکتاب ابن الحلاج مشهور شده مشتمل بر علم سیمیا و در مسائل عبود الحقائق و ابیضاح الکراون
 نیز از مؤلفان حکیم ابوالقاسم احمد الساوی فین الخیرین و جامع است و کتاب حل المشکلات که خاویز
 علم لیمیا و کتاب تر المکوم که علم همپا را شامل و در ساله جلدی که علم کیمیا را متکفل است و این کتب
 علوم خمس را حکیم ربانی شیخ شهاب الدین از لغت یونانی سهروردی قدس الله سره بعبیه ترجمه فرموده
 و بعضی کلمات را بخط طلا نمان نوشته و فائده ان بکجه میرسد که بلغات عربیه و اصطلاحات ادبیه علوم
 متنوعه خطوط غریبه و افق تلپید به تعلیم او استاد ماهر تلقین معلم کامل و اصول بدان مقصد آفتم
 بحال اسد نزول ان مرصداً بنی مجرد و خیال رباعی بوجه عم کی بجایه نرسید : تا خون نشو
 د به بکایه نرسید : از گلشن حکمت و گلستان هنر : بوته که در مدینه مشایه نرسید پس بنابر
 عموم فوائد و شمول عوائد ان بیج کتاب که لب البایه مقبول اولی الالباب است مثال بیثال لازم
 الامثال غایب جناب سباده ثاب نقابت انساب جلال الختمه و الذوله قویم الدین و الملکه سر سیر
 از ان گاه خیره امیر سید فاسم لال مؤید ابان نفس القدسیه و مخصوصاً من فضان فضلها بالکرامه

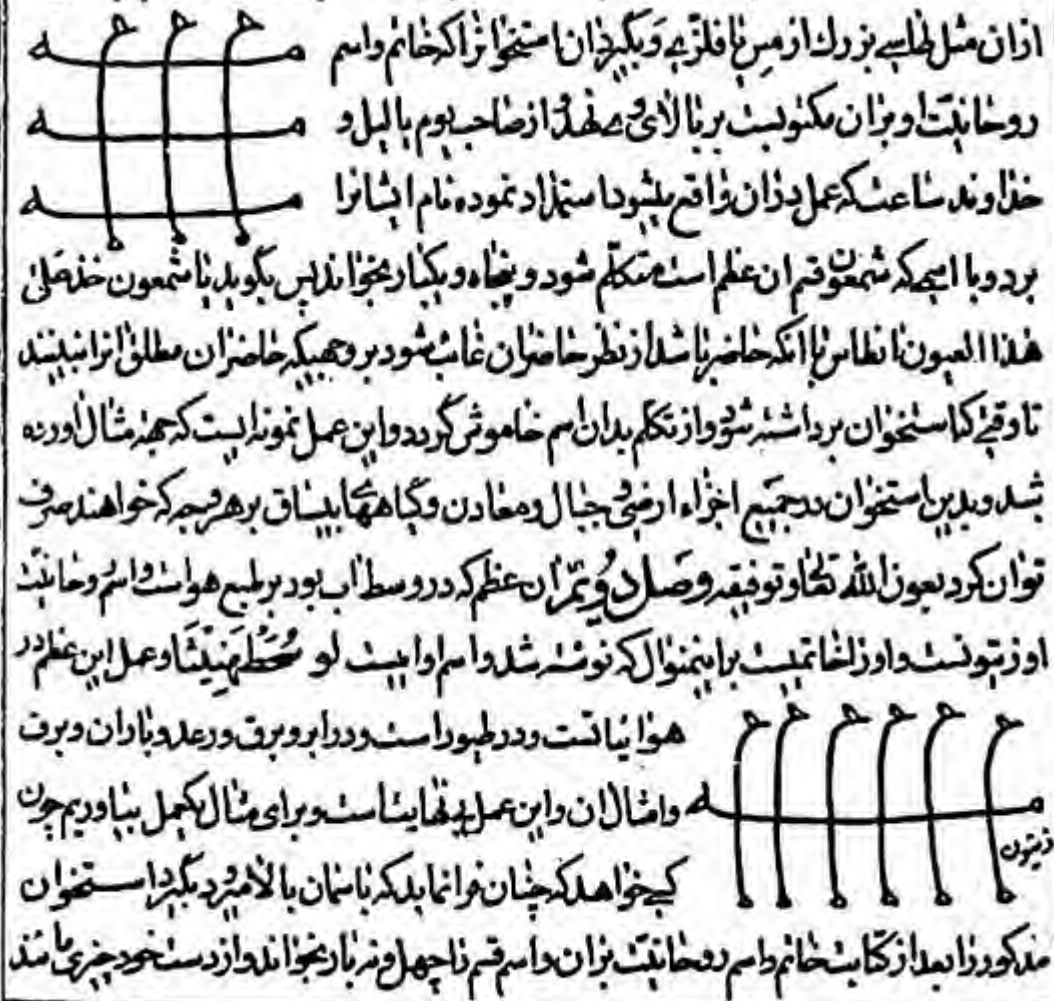
الانیسه است صدیافت که این فیفیر حقیقین بن علی الواعظ الکاشف ابده الله تعالی باللفظ الخفی
 الکتاب محمد زاکه هر یک بجهت گشتی است مثل پرگله های ناز و غیر نیست محو بر بقدر و جوهر
 بی انداز و بلغت فارسی ترجمه کند و در هر تراوی که خاصه باشد و که من جیانیان الزوایا بر طبق توضیح
 هاده نوعی سازد که هر یک از طالیان صادق و غیر اسرار و ذائق بقدر استعداد و استحقاق خود از
 آن فائده تواند گرفت مصرع خود بوجه پنجای و پس آن امر مطاع را بخا و صی تمام اطاعت
 نموده بترجمه کتب مذکور اشتغال مرفق و قواعد علوم که هر پنج کتاب بران اشمال از اشب ناز و اندی
 که از کبد بگریم دزان پنج فن بنظر رسیده بویاها انضمام داده بر نمطی خاص بعبارت روشن ابراد
 نموده و بعضی الفاظ که تصریح بدان مفضای حکمت نبود بقلم خاصه مرقوم گشت مصرع تا نا محرم
 دور بود از حرمش و این رساله زاکه با اسرار قلمی است گشته بر پنج مقصد منی ساخت و هر
 مقصدی مثل بر چند اصل و خاتمه و هر اصلی منطبق بر چند فصل فصل و من الله التوفیق مقصد
 اول در علم سیمیا و کلیات آن بر چهار قسم است یعنی چهار اصل و خاتمه اشمال از اصل بیاید است
 که اصل همه اصل هاد این علم سه چیز است عظام و رماد و مداد و مدار اعمال بنا بر این اصول ثلثه
 است و بیان هر یک از این هاد در فصلی مذکور میگردد فصل اول در استخوانها و ان عبارتست از سه
 استخوان ه ه ه و خوانیم ثلثه و اسماء ثلثه مخلقه و منویان و کیفیت حصول آن بر این منوال
 است که بگیر باسم الله تعالی و بر کنه و رخنه ه ه ه را بیست و چهار روز بر باضت و با اقدام
 نماید و او زارد رقص مجوس ساختن طعم از جبال التورین خود زاند و بجای آب گلاب خوشبو بخواشاماند و
 در روز بیست و پنجم کار دیزیم که از نحاس احمر باشد ساختن با شند بستاند و این اسم اعظم را بقلم
 طلسمات بر این وجه که مسطور است

اول بدانکه ان استخوان که در کتاب سوب کرده طبع تراب ارد و او زار و خانقے هست که از اشمون خوانند عمل او بر معدنیات نباتات است و آنچه تعلق بکوه و صحرا دارد و او زلخاتم است که او را خاتم الطاعه گویند و او در این عمل شجاعت است و در علم تسخیر جن اسبجی دارد که در وقت عمل بدان تکلم باید نمود و ان بمنزله عهد قدیم است در تخریبات پس ان خاتم را بر ان عظم باید نوشت با اسم روحانیت و ان بر این وجهست که کشیده وقت عمل بلا جورد باید نوشت و اسم او اینست **عَلَمًا كَطُطُنِشَا** و چون که خواهد که عمل کند بر استخوان و هر چه عمل او در ارضیات خواهد بود بشنازند آنچه خواهد از معدنیات با اسم ولادت

از ان مثل طایفه بزرگ از مس یا فلز زیم و دیگر بدان استخوان را که خاتم و اسم روحانیت او بر ان مکتوبت بر بالائی **مَهْدُ** از صاحب بوم یا بل و خداوند ساعت که عمل در ان واقع میشود استمداد نموده نام ایشان را

برد و با اسبجی که شمعون نام است منکم شود و پنجاه و یکبار بخواند پس بگوید یا شمعون خدا صلی هذا الصون انطاس یا انکه حاضر باشد از نظر حاضران غائب شود بر وجهیکه حاضران مطلق اثر اینستند تا وقتی که استخوان برداشته شود و از تکلم بدان اسم خاموش گردد و این عمل نمونه است که همه مثال آورده شد و بدین استخوان در جمیع اجزاء ارضی جبال و معادن و گناههای ایشاق بر هر چه که خواهند صرف توان کرد بعون الله تعالی و توفیق و وصلن و یومر ان عظم که در وسط آب بود بر طبع هواست و اسم روحانیت او زینوست و او زلخاتمیت بر اینست و اول که نوشته شد و اسم او اینست **لَوْ سَطَطْ هِنِشَا** و عمل این علم در

هوایانست و در طهور است و در ابرو برق و در عدد باران و برف و امثال ان و این عمل بدنیاست و برای مثال کچل بنا و درم چون که خواهد که چنان خواند که با نمان بالامیرد بگردد استخوان مذکور را بعد از کتاب خاتم و اسم روحانیت بر ان و اسم قدیم را چهل و نه بار بخواند و از دست خود چیزی مانند



رسن چون امثال آن برهوا افکند و نام روز و شب ساعت هر روز گوید یا زبمون خلد علی العیون
 و گوید نم اینک بنگر بد جعزاز انجفل چنان بینند که او یا الامیرد یا انکه خود در میان قوم نشسته
 باشد و هر از قضا و معجزات صفت تصرف در این عمل از حیرت حجب شمار پرست و کسل ستم آن
 استخوان که بر سر ابله طبع ناز دارد و اسم روحانیت او سلیمون و خاتم او بدین نمط و اینم قسم او
 این است که **کفتله ویدنا** **ملک** و عملش در ناریات است که هر نوع که خواهد تصرف تواند
 کرد مثلاً اگر خواهد که چنان فرماید که انچه عظیم بر او فرخه است و او در میان نشسته و با آتش باز
 میکند بگره عظم مذکور و او اسم روحانیت و خاتم بر او نویسد چهل و دو بار اسم قسم بر او بخواند صاحب
 روز و شب از خداوند ساعتر یاد کند و گوید یا مسیمون خلد علی العیون مردم ذاتش در نظر آید
 گوید نم در آتش بمن بگرد هم روز در آتش بینند حال آنکه او با همه نشان نشسته باشد مثل این عمل
 در ناریات بسیار است و اما نقل نکیه الامثال **تکتم** بیاید آنست که این سه روحانیت که مذکور
 شد فایض از روحانیت نیز اعظم اند و تسلط ایشان در جمیع اعمال سهیلا و شعابند تصرف در جهان است
 تلبیس بر بیسویان از علمای این فن ثابتند و هر یک از این روحانیت مقدم جامعه اندازد و واضح که ان جمع
 همه ملحق این اسم و خاتمتند هر که محافظت و مداومت کند بر این اسما و اولحد و اتباع پدید آید که در
 هر چه بخواهد ملاذ نماید معاوضت کند شرط کلی معرفت اصحاب این اسما و اب سماعان است بعضی از معارف
 ادب و اصول سه بان نیز داخل داده اند در خاتمه اینک بدانستن اینم خولهدف **فصل** و **ویرم** که
رفای و ان نیز سه نوع است **رفان اول** و در فصل سابق شمه از انصوت تجر بردف در نما
 ثانی و ان **رفاد** **رفی** **رفی** و صوت عمل زبان و جبر باشد که افراخ **رفی** **رفی** و ان از ایشان
 او بردارند بمقدار که باشد در اغلب جهاد و میباشد یا کمتر از انرا شب بختی اولیا اخرا ماه رسیع الاوکه
 بوقتی که زحل در شبست عطارد باشد زخمه جدید اندازند در غیر رسیع الاوکه نیز میباشد اما عمل در این

ماه اتمه و اکت و البتہ در نیمی اول یا آخر ماه باید بوقت تثلیث زحل و عطارد و هجکام برداش
 ایشان از اشیا نه هفت نوبت این اسماء باید خواند **طَهْرَةُ قَعْلَيْشِ نَعْلَيْشِ أَنْدَزِيوشِ**
 ابدیوش اروش ماروش صهیوش والیش هادوش مبهوش الوغاث بغاث طلیوث
 شلیوث آجب یا بطروش بطیموخ طیموخ قدایش **نَدُوسِ سُبُوحِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ**
أَجِيُوا أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ التَّمِيَّةُ التُّورَانِيَّةُ وَأَصَلُوا أَمَا أَمْرُكُمْ هَذَا الْأَلَمُ الْعَلِيمُ هَلْ تَلْتَلِشَاعُ
 بطاط خلیک هس هس سابع لعها هارش توکل ناهش یو بیدره تبله تکفال
 و بعد از خواندن آن افراخ را بر باید داشت و بوقت مذکور در برین اختر باید افکند و مشدود
 الرأس فن باید کرد اگر افراخ چهار اند در سر چهار زاه و اگر سه در سر سه اه و اگر دو اند بر مژدو
 راه و در یک عمل نیست و اولی آنست که چهار یا شش چون دفن کنند هفت شبانه روز غاضب باید
 نمود تا کعبه بران مطلع نشود تا جانور بیو ایشان قصد بن نه نکند در شب هشتم در وقتیکه مردم
 در خواب باشند او از فرو نشسته باشند آن طور بیرون آرد و دو تا بر ایشان بیند و می در در آورد
 و یکی از ایشان است یا ز نموده باز اسماء مذکور و هفت بار بخواند بر ایشان دهن بیرون آرد و تا
 افکند تمام ایشان را گوشت و پوست استخوان بسوزاند تا خاکستر شوند پس او را مخلوط سازد که در
 ناپاست **امثالی ثالث در خاصیت از مواد اول و ثانی بیشتر است و آن مواد از ۳۳۳**
۳۳۳ + ۳۳۳ + ۳۳۳ گیرند و این معاد باید که بکونک باشد بیانی و نقطه از لونه
 دیگر یا او نباشد و طعمه و اب او باید که بروج حکمت باشد قاطعه او چنانست که از نان کدله است
 یکسیر بگیرد و بمقدار خمس زن او روغن زیت استوا خانه کند هر دو زاده هاون بگوید بر نعت
 تا با یکدیگر منسج گردند چون حریم پس از آن به قسم منقسم سازد و در هر شبانه روز یک قسم بومی
 خوراند و آب او را نگور می باشد مخلوط بدهن بت مذکور و بعد از سه شبانه روز که بر این وجه

تطهیر نسیم کرده باشد و در درون دیک سفالین نک کرده که نو باشد هنوز در روچین پنجه
 باشند در زیر رویش آتش نکرده بکار پولا ذابدا که بغایت نیز باشد میخ نموده بر وجهیکه خون و
 بر هیچ وجه در خارج نریزد پس دل او را برین اردا ز جسد او و بشکافد هفت دانرا از شجره خروع
 در درون آن لند و شکاف آنرا بر همان جوهر محکم بد زدن آن جوهر زو برین نماید پس در
 دیک افکنده بعد از آنکه تمام او را با خون دیک نهاده باشد در درین سایه بر روی دزد و
 عمل این در درین اوج است که بگرد بیست یکدان از جبهه خروع و از او وزن نماید همان وزن
 خوبان مضر حاضر کند و هر یکرا جدا جدا بگوید رعایت فرماید به نزد مجرب منک چشمه تا چون
 غبار پنجه شود آنکه با هم بیامیزد و این در درون دیک باشد تا با خون و سایر اخلاط که در
 دیکست این پنجه شود و سرد بگرد محکم کند آنکه شود گرم سازد و آن دیکرا که قبل از این مطهر
 ساخته باشد خشک گردانند و در آن نور دهند چون او را بر خاکتر کند باید که مقدار یک شبر
 خاکتر یا لای دیک باشد پس یکشب آتش در این شور بوزد تا هر چه در دیکست محرق گردد و
 یک شبانه روز در آن کاند پس دیک را برین اردو دل سوخته زافر آگرد و جوهر که در او بوده بنگرد
 هر چه سوخته باشد باز در دیک اندازد و آنچه سوخته باشد نیکو نگذارد که حصه اخفا بکار آید
 تته رماد که در دیکست برین اردو محافظت نماید که بر او عملهای کلی میتوان کرد و این رماد
 ناک کوبند خاصیت هر رماد در وصلی آورده میشود **وصل اول** در خاصیت رماد
 وان انقلاب ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ است از صورت بصورتی و اصل در این عمل بخور است و
 ساختن آن بخور چنان باشد که بگرد جبهه خروع و جبالا من حبا لورد و جبهه پیرج از هر یک
 روی جدا جدا بگرد تا چون غبار شود پس بریند و با هم بر آمیزند و بوزن مجموع رماد
 مذکور اضافه نموده بد فساد انجام عجیب کنند آنکه از وی جوهر سازند هر چه در دیک و بر آن

بجزر محافظت نماید چون خواهند که عمل کنند ماد مذکور را بنده انسان و کلاب جل سازد و بر هر
 ورق باشد بنویسد ای از اسمای ثلاثه که مختص است بدان مفرغ مرکب یعنی حرف نویسد
 بقلم داوود و علامه خاتم بنزرقم زند بر همان وجه که مذکور شد اسمای مخصوصه هر یک بنویسد
 و انور قرا بدست گرفته ایشانرا حاضر کنند بدست بر دهند بیک از جوهر بخورد از انور
 هند در زیر جامه او گویند کن الطیر فلانی او الحیوان الفلانی فانه بکون شکل مشکله بقدره
 الله تکوینا و در هیچ رساله بیان بقلم داوود بر نکرده این تغییر صوتان قلم را پیدا کرده اسماء
 ثلثه را بحرف مفرده اینجا ثبت کرده تا عامل در انشای عمل فرود نماید اما شمعون بر این وجه نویسد
 سه الفخه سه الفخه سه الفخه اما اسم زیتون بر این وجه نویسد سه
 فخره که سه سه و اما و سیمون که سه سه و واضح این قلم حضرت داوود علی
 نبینا و علیه السلام بوده شمعون سه سه سه و سه زیتون که کپی سه و سه
 سه و سیمون سه سه سه و سه وصلی و در خاصیت رمانا تلذذ
 بر او عمل بسیار است و قی که مداد سازند و ان در فصل ثالث کفیه خواهد شد که انکه مداد
 سازند از او عمل اخفا حاصل میشود و کیفیت این عمل چنانست که اگر دهنف حدیج خروع یا
 لوبیا و در خون اسوسا هیچ ضعیف سیاه بیابا غار دهنف ثبانه روز بعد از ان بیرون آرد و هفت
 روز دیگر در خون گوئنه سیاه پرورش دهد بعد از ان فن کند در خاک که یا ماد مذکور است
 باشد بدین خون اخر تر کرده و این انها اندک و قی بر و بد شاخها پدید آرد و تخم او برسد پس
 همه لوبیاها از ان باد الهای خروع کند و اینکته صاف در برابر و خود بدارد و یک بکدانه در زیر زبان
 میکشد و در اینکته میکشد تا و قی که شخص خود را در اینکته بنیندازد و باقیه ای میکند
 که با ان هیچ کاریست پس هر گاه که خواهد که او را بنیندازد جز او در زیر زبان که در هر جا که خواهد

رود که هیچ کس اوزانه پیدا بقدره الله تعالی وصل سوم در خاصیت رماد ثالثه
 آن بی آنکه مژد سازد چنانچه اخفا بکار اید بر آن جرمه جبه دست که ازان دل سوخته بیرون آید
 هفت روز در میان ماد پرورش هدیس بیرون آرد و هر گاه که خواهد در همان هند و
 اسما مذکوره طبع اند و فلذی از این ماد برگزینان جامه خود پرورد و مقدار در اسین
 افشاند در هر جا که خرد و مطلقا بنظر کی در نیاید باقی خواص او در فصل مژد گفته خواهد
 شد **فصل سیم** در مژد بجهت مژد همان ماد است که با چیرم مخلط میسازند و بدین
 کتاب میکنند خاصیت بر آن سبب منفرد و مژد سه نوعست مژد اول که از رماد اول
 سازد و مژد ثانی که از رماد ثانی حاصل کنند ماده مژد ثالث رماد ثالث است و مخلوط
 است مژد اول در سه صل ذکر کنیم **و صل اول** در خاصیت مژد اول قبل از این در
 وصل اول از فصل ثانی یک از خواص او در اقلاب نفوس مذکور شد بر سیل الجال پس اگر
 بفصل خواهد مثلا که $\text{☉} + \text{☽} + \text{♁} + \text{♂} + \text{♀}$ را خواهد که طبع گرداند و مژد مذکور را بخواند
 فساد و ناپوش سازد و بدست و مژد را بر سیم که بر طبع هوا است عمل کند برورق که خواهد کتابت
 فرمایند بدست که دهد و بدست معلوم تحت ابواب و تجزیه نماید با سماء مخصوصه بر روحانیه و متکلم
 شود و گوید که حاصل این سماء که فلانست در عین ناظران طریقه زانیه گردان که بقدرت الهی آنچه
 نام برده باشد از او بیرون شود و شرط کلی آنست که بر آن نورق این اشکال مسطور بنویسد
 هذمه $\text{☉} + \text{☽} + \text{♁} + \text{♂} + \text{♀}$ و مژد مژد مژد مژد مژد
 ملاء مژد مژد مژد مژد نوع دیگر که $\text{☉} + \text{☽} + \text{♁} + \text{♂} + \text{♀}$ را خواهد که
 $\text{☉} + \text{☽} + \text{♁} + \text{♂} + \text{♀}$ گرداند و مژد مذکور را بدین اشکال عمل کند برورق بنویسد همان اسم
 ثانی را بجهت مذکوره و این شکل نیز ثبت کند مژد مژد مژد مژد مژد مژد مژد مژد

ساخته در آن ز کویچید و در میان شب طبعی بز آب سازد اب بازان با اب خمری توری و اشع را
 در وسط آب تعبیه کند و اسماء مذکوره آنجی ظهر می بخواند و منید مد که طارسان بدیدند
 از هر مکان رو بدان اب تهاده و بر حواله شست دروزان کند سرها باب فرو کند خود را در
 احسن صورت جلوه دهند این از عجایب اعمال است **اللهم اعلم و صل و یرحم** در نوا میسر
 این اعظم اعمال سینما و اخفاء علم است حکماء گفته اند که علم نوا میسر اکثر الفوائد و اوقیر
 الشدا ابد است بمنی منفعت و بسیار اتما مشقت و بی شمار است و حکیم حسین بن اسحق که
 مترجم عشر مقالان حکیم افلاطونست چنین آورده که نوا میسر علیست که بدینا بد چیز شایسته
 که خلاف عادت باشد یاد در عالم اکبر یاد در عالم اصغر اما در عالم کبیر می شایند که در علویات
 باشد چون احتکاشمش در تهار و اطمهازان در شب ابراز کواکب در روز میتواند بود که در سفینا
 بود چون مشی بز آب حمل اشجار به اثمار در غریقت ان و نمون برك سباز درخت خشک و بیجود
 اشجار و انخشاء ان و نمایش بین السماء و الارض نیز هست چون رعد برق و صاعقه و برف و
 بازان و امثال ان اما در عالم صغیر چون افلاب صوره انسان و حیوانات خفاء از چشم مردم
 و نمون خود را بصورت مختلفه و مانند این ناموس و نوعست یکی اکبر و یکی اصغر اما اکبر بر امور
 کلبه و مهمات عظیمه شمال دارد و کیفیت تاثیر ان بهیچ وجه معلوم نیست این ناموس اعظم
 هم گویند و تم اصغر محسوس باشد بر امور صغار و مهمات جزئی است و کیفیت تاثیر ان بر جمعی از
 ارباب البایک اذهاز سلیمه طباع مستقیمه دارند و واضح است هر یک از اعمال ناموسین در صلی
 رقم ثبت میباشد هو الموفق و منه الاغانه **فصل اول در اعمالی که تعلق بناموس اعظم**
 دارد و از ان عملها که از حیر احصا خارجست سه نوع عمل مشهور گشته تعقیبند چنین ترتیب
 و این افسوسه و ملائکه در مشی صلا ایزاد کرده میشود بتوفیق الله تعالی **و صل اول در اعمالی که**

در تعینات و اصل اکثر فلزات حجر الشمس است و آن حجر نیست که تیب و شیشه میدهد چون جزاع
 افروخته و حوالی خود را منور میسازد و چون این حجر بدست آید و زاکوفه نابراوا با بکم
 خیر سازد و بگردی ☉ ☽ ♂ ♀ ♃ ♄ ♅ ♆ ♇ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓
 کن مر او را تا وقتی که ☽ ♄ ♃ ♂ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁
 پیرن ارتقا ♁ خود را بن آن خیر معمول را در وی و با زاغاده عمل کن تا داخل آن تا
 وقتی که ☽ ♄ ♃ ♂ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁
 ♁
 مثل او ملخ سازد او را در خانه تاریک که آفتاب روشن باشد بگذارد و سپس گندم و شراب
 میزاده و در هر هفته مقدار یک طل از آن خون که در آن بدان بوده است در طعام و شراب
 او بگذارد تا وقتی که ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁ ♁
 باشد و آن حجر الشمس است و حجر الکبیر و حجر لوطولیان الأخضر و حجر المقاطین همه اجزاء برابر
 کوفه و بناب بر آن میخیز کرده و جها ساخته هر یک بمقدار خود بی و در سه سبب خشک گردانیده بعد
 جفاف سحق گردانیده مانند روزی و در ظروف جایج محافظت کرده پس وضع حمل واقع شود
 مولود زاده میماند این ذر و زخوانانی که در حال در کسوت بشری جلوه نماید پس مادرش زاده
 همان در قبیل آری و خون او را در طرف نگاهداری و انصون جوان بشر بزاد نماید عظیم و واضح
 از آنگین نارصاص ذرات و بگذارد تا سه شبانه روز بگذرد و هر چند جوع بر او غلبه کرده باشد و
 مضطرب گشته پس از آن خون مادرش طعام که هر روز بمقدار که بخورد تا هفت روز بگذرد و
 صوتی عجیب هینامه غریب بر وی بدیدد و برای عجایب اعمال بگردد این را تعفیر اکر گویند از جمله
 خواص اینصون است که او را در کوچه سفید بچیند در پیش رو او اینصون ساخته وضع کند و

پنهان در ورتیغ نماند در ۲۹ ماه یا در ۳۰ از ماه قمری ظاهر گردد چنانکه در شب چهارم در مینا
 باوقیه که اینست بر ذرات یا صوتی غایب سازیم و اگر در اول ماه اینصورت اذیح کیه و خون او خشک
 کرده سخی نمائیم بفرادیم که از خون بدی صوت او منقلب گردد بصوت آنچه منی در ورتیغ
 نموده یعنی $\text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H}$ و اگر در ۴۰ روز خرماء شکم اینصورت آبگانه
 و روغن که در شکم او باشد بگیریم و در کیه ماله صوت او منقلب گردد و مانند ۴۰ H
 شود و اگر اینصورت را چهل روز تغذیه کیه بخون منی و شیر جان بدادیم که افتاب را اینست پس برین
 اریه و شکم او را شوق کیه و هنوز زنده باشد هر چه از احتیاجات ازیه برین روز نگاه داریم هر
 گاه که بدین ورجلین خود را بدان بیالای در طرفه العین از هر خاله یا خواجه طولاً و عرضاً
 توان رفت و باز توانی آمد نقدت الی و اعمال اینصورت بسیار است بر این مقدار اختصار یافت
 تعین دیگر بیکر حجر الشمس و یا زهره یا ز سفید عجین کند و بسیار است $\text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H}$ و چنانکه در تعقیب
 سابق مذکور شد بنا و عمل نماید آنکه $\text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H} \quad \text{H}$ اورا بخون سنه پست یا لابد و در
 خانه تاریک بگذارد تا بوقت وضع حمل ز در ایندند او را گوشت دهد و غش در دم فساد و
 شراب چشاند اینصورت بخون تمام از زمان وضع حمل و قبل از آن بایده که بر ک درخت فندق و
 زبد الحجر و حیرانتین اجزای برابر کوفته باشد و بخون سلیمان و زهره سمندون که مرغ مشهور
 است و بر کازاب بصره بسیار می باشد عجین ساخته و بعد از جفاف سخی چون در ورتیغ در آید
 آماده دارد تا چون اینصورت متولد گردد در الحال که هنوز نوزده نازده باشد از آن در ورتیغ
 افشاند و او را در آن پال بزرگ و وسیع الرأس زارد و چهل روز او را پنهان طعام و شراب که
 مادرش را تغذیه تسبیح نماید بعد از چهل روز از آن انا برین ارد جوائی بیند بصوت انسان الا
 آنکه بیکایه ناشیر باشد و از او بیکار بر آید هر عضو او عملی داشته باشد اگر چشم او را بر کد خشک

کرده نباید دیدن اکتحال نماید روحانیان جیسا ترا بیند اگر مغز سر او را با عنبر یا منجنق کحل سازد
 و در چشم کشد کوز و دفا بن پرز مین بنظر و دزدانند اگر زبان دل او را خشک کرده بگوید یا شریقی
 امجنقه بنوشد کلام روحانیان بشود و زبان جیان بفهمد و اگر دل او را خشک کند سحقی نماید با
 زهره او زهره ماهی که تور بوس نامند و در بحر عثمان میباشد تا حی دار چون تاج خروس و بنایب
 مشهور است یا منیزد و جها سازد و در میان و درخت که ناپلکد بگر نزدیک باشند محرقه بنهد بیک
 از این خوب بنجر کند شجرین بیکد بیکر میل کند بر وجهیکه با اتصال نزدیک باشد اگر چه از آن
 جها با بجل کپه و هر دو دست خود را بان یا لایه و در زیر درختی بنشیند شاخ و برگ آن درخت
 میل کند میخاب تو و منجنق کرده و اگر مغز سر اینصورت را با مغز سر انسان که تازه باشد یا منیزد برابر
 هر دو بوزن مشک طرا مشع بان یاد کند و حبت ساخنه در سایه خشک گرداند در زیر درختی که
 خشک و بی برگ باشد بخورد در وقت و ساعت تازه کرد و در نمره بد و پدید آید تعقیب
 دیگر بگرد ا ه ه ه و با و همان معامله کند که در تعقیب سابقه گذشت اما حبر
 الشمس با ب کرم و چیزه از خون گریه سینه عجبین باید کرد و تلخ ا ه ه ه او بخون قط
 است و مراره او نماید و تطعیم بمغز جوز امجنقه یا بون کوفته نماید نمو و تفسه بشراب نمره ا ه ه ه
 مذکور یاد فساد پس برگ درخت نبل نماید کوفت با ورق قوش و ورق خروع و ورق اشراس
 شجره صغیره ذات الشوك كال بشره الحجاج اجزا بر کوفته و بجنقه نگاه نماید است تا و فی که وضع حمل
 شود فی الحال مولود را در این ذرور معوی نماید ساخت و او را در انامه محافظت کرده هفت روز
 چیزه نماید او و بعد از آن اخراج نموه بطن او را بناید شکافند و احشایه بن نماید و در و بایک
 دیگر نمره ج ساخنه بناید نماید تا مانند مرهه شود و فدی از خون می با آن خلط نماید کرد و این
 مرهه در هر عضو که مالند بضر ب تاز بانه و خوب محس نشود و اگر فرضا بقیع بزبان عضو مالند کار

در
 سیمیا

در
 سیمیا

نکنند اگر دل او را بگیرند در پوست و او که سلخ کرده باشند بچید بر لبان حکم سازند و از خود در
 او بزنند در نظر مردم غایب گردند چنانچه هر کس زاده از زنده آن بیند هیچ کس از اینست اگر این
 صورت را بوزاند و در ماد او را نگاه دارد و فیه که خواهد باز آن ابد از آن زمان در ماد چیزی بر وجه اندازد
 و تجر کند باز آن باریدن کیم و در و می در تدخینات اعمال تدخین از تعین انسان است
 و یکی از دخمهها است که چون بدان اذخاں کبد بر سر کوه یا صحرائی که دور باشد از شهر چنان
 نماید که افق سرخ شده است هوا آتش گرفته و در میان هوا اسبان سیاه و سفید جولان
 میکنند و بر هر سیه شخصی نشسته در باز آتش در دست و بر یکدیگر جمله مباد و زنده که این صورتها
 مشاهده نماید تو هم کند عذاب بر ایشان نازک میشود و موجب توبه و تبتیه قوم گردد و اجزای این جنم
 هشت چیز است اول سپهر ماهی که در آب بصره میباشد اثر ادرخس میگویند و در نیل مصر نیز هست
 دلفین خوانند دوم سپهر ابروس ستم سپهر سلا مندا دان نوعی است از سام ابروس که چون در
 آتش افکند فی الحال آتش فر نشیند چهارم نظرون حمر و این چهار اجزا را بر باشد تخم احتشاء
 البقره آن نصف جزویه باید ششم و هفتاد است هفتم بتم هشتم چکل کبوتر و از این چیز
 رنج جزو باید مجموع را بگوید نیز غیر از شحوم و مسحوق و مغول را با شحوم دژامیر و جو ساخته
 در ظل تخمیف نماید تجر کند بدان بر سر کوهها بلند یا صحرائی که آن در دغان سویم که گفته
 شد مناسبتی بد شود تا وقت انقطاع بخورد اختاری بگر که روز بدان تدخین کنند هوا
 تاریک گردد و مستلزه دیده شود و خوف و عیب بر قلوب غلبه کند این باب عجیب است فراگیر کرب
 و حجر الشمس و راس سکه پرند که در دریاها اند میباشند سر قر شوك اجزا بر هر راه را بحق کن و
 بزهره سنک پشت خمیر ساخته سازد و در سابه خشک کن و در فیه که عمل خواهد کرد چنان بگریه و
 بزاتش که از چوب عوسج افروخته باشد تجر کن که در نصف النهار موضع بلند تا کواکب را در

نعم
بزرگ

و بزرگ

روز مشاهده نامی در خند بگردد که چون بدان ندخین که در نصف لیل و ماه بدخ
 نزدیک باشد به الحال نور او محو گردد و منخف نماید این نیز عجیب است بیکه ورق شجره که
 سراج العطر بگویند بکوبانرا و باز هر $\text{ق} \text{ا} \text{ب} \text{ه} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز} \text{ح} \text{ط} \text{س} \text{ر} \text{ع} \text{ا}$ و مغز سر $\text{ا} \text{ب}$
 $\text{ه} \text{و} \text{ز} \text{ح} \text{ط} \text{س} \text{ر} \text{ع} \text{ا}$ بر آمیز و بند قها ساز بمقدار نخویه بسا به خشک کن و در شبها که خواب
 در موضع براتش ذبل ندخین کن در غیر ایام خسوف چون عشا اول و آخر از ماه تا قمر منخف
 یعنی و در کتاب خیر شاه سماوی آورده که چون بدین خند ندخین کند بر روز از سما سازگار
 بپند و هر خان بزرگ مختلف الون یا هیات عجیب در خند بگردد که در هوا عجایب نمود
 شود و از ذرات نامشابه و غیران از است سوار و چو شربسار و این خند افلاک و نبت است اجزای
 آن زفت و عوجین و زریق و سپر سکایه و مسند و مس صبر از هر یک ده درم و صمغ و اذدر
 معرفت یکسفال هر یک را علیحده بگوید از زریق که با جزایه کوفه سلام کند و عجوز را یک
 رطل زیت بر آمیزد و بنادق سازد و هر بند در پی درم و بعد از جفاف بر آتشی که از برات $\text{ق} \text{ا} \text{ب} \text{ه} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز} \text{ح} \text{ط} \text{س} \text{ر} \text{ع} \text{ا}$
 $\text{ا} \text{ب} \text{ه} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز} \text{ح} \text{ط} \text{س} \text{ر} \text{ع} \text{ا}$ حاصل شده باشد تخم نماید تا عجایب کل بپند در خند بگردد
 و این خند الرجال گویند بندخین او در در هوا مردمان بپند یا آنها ایشان در زمین سرهای
 ایشان بر آسمان اجزایان مرکب و عطر زنجار و اقلیمانی ذریه در تیغ احرو و نحاس محرق و
 زنجفر و دم انجم این خشک شده از هر یک ده جزو یک یک پنج جزو و شجره التوت برابر مجموع همه
 بگوید و بند و بر سپه $\text{ا} \text{ب} \text{ه} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز} \text{ح} \text{ط} \text{س} \text{ر} \text{ع} \text{ا}$ و ماء التوت عین کند و جها سازد بر مثال فلفل و در
 ظل خشک کند و چون عمل خواهد کرد بر آتشی که ذبل $\text{ق} \text{ا} \text{ب} \text{ه} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز} \text{ح} \text{ط} \text{س} \text{ر} \text{ع} \text{ا}$ حاصل شده باشد و
 زبانه او فرو نشاند باشد تخم کند در روز کثیر العیم بر مکان خلایق تا آنچه گفته شد مشاهده بپند
 که خند بگردد که اثر از خند الامطار گویند و این عظیمترین در خواست فایده و منفعت

او بسیار باشد هر گاه که خواهد که بازان ابدت را بستاند که گوشت اعظم غلبه کرده باشد بگرد
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 که غزاله را با مضافه میکند یعنی قناب پرستر او را در مج نماند و در
 او را گرفته خشک سازد پس بگرد ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 بر یکدیگر خصوصاً بر یکدیگر بیاض اگر بر یکدیگر باشد خبر تو و عمل کامل را بد چون گرفته شد بر بند
 و از آن مقدار کور بجنف مقدارش بر یکدیگر ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 خربزه مذکور
 نگاهدارد و بجزو سزا از آن مطبوخ بخورد پس از آن آب بنامش ماند و سه روز دیگر مطلقاً
 چیزی ندهد تا بنیک گرمه گردد صبح روز چهارم سار بر ص خصوصاً ایضاً طعام نکند
 بعد از آن اکل عطش شد بد بر و طار کردد باید که از شجره سراج الفطرب مقدار سه قبه آب
 بقصر حاصل کند سه قبه دیگر شراب عتیق بان خم سازد و بدهد یکشام روز بگذارد و بجا
 روز دوم او را از مج کند و خون او را بیکدیگر چنانچه قطره نو تروان مذکور را بگذارد تا خشک
 گردد پس گوشت استخوان او را بکوبد خون او را با شراب عتیق بیامیزد و آن مدقوق را بمشورد
 او از این شراب دم مذبوح تغیه کند اما کما خشک گرداند و به منخل شمریزد و بیخه را وزن
 کند بمقدار نصف او شمر کلب میت عظم او که سوخته باشد در ورشده بان مخلوق هم کند
 دیگر یاره سحق نماید تا خوب بکند بگرد مختلط و منسج شوند چون خواهد که عمل کند فراگرد
 و جزات که آن شجره بر نوق حاصل شده باشد بر زرد و بناند که از این و اند چنین کند که
 بقدرت الهی چون بخار بالا رود بازان و بر زمین نهد تا بخور ملبس شود همین عمل میکند و اگر نگاه
 متصل بچرخ کند همین صوت را صفت چون خواهد که مطر منقطع گردد تا آنرا فرو نشاند بچرخ
 نماند کند وصل سیم در تربلانات و انواع آن بسیار است از جمله پنج نوع اینجا

مثبت میگردد بعبود الله و توفیق اول و قوف بر خواطر دان عمل حکیم افلاطون است
 میفرماید که بگریز از دنیا که از خانه خود عقب بگریز تا آمدن باشد
 و او را ذاب پاک انداز اگر مطربسلی باشد بهتر بود و اگر آب یکی از آنها را ربع یعنی بیست و
 چون و نسل و فرات باشد عمل کامله ابد بر هر بقدر بر او از اعراق کند ذاب تا بیدر و بیاید که
 چون بیدر هم چنان او را خشک کند بوزن او نیم کوزان ربع وزن او دل ۱۴
 و مثل آن لوطی سخن گوید که نر باشد بگریز و همه را بگوید بیا بیدر بگریز خلط کند
 نگاه دارد در هر از این و با شایسته تناول کند بعد از مخطه متکلم شود محکم هر چه بشود
 بی الحال یاد بگرد و بز آنچه در خواطر مرمان میگردد واقف گردد طریق دیگر که از اصحا
 شامل اکبر منقولست اگر چه این عمل از علم غایب است اما چون بر این کتاب آورده و خواهشیم
 که اسقاط کنیم چه نماید او بیایست عظیم است هر که خواهد آنچه در خواطر میگردد و بر خواطر او
 کند باید که بکهنه روزه دارد و افطار بجز حیوانی که در بدین سماء سبعة که نامها بزرگست و
 مفاتیح العلم گویند مذومست نماید سبب بدیع هلیه خون لاهون دم دعوتها حنی
 قیثا هیلوب هر روز هزار بار متلفظ گردد و در آخر اتمام این بعد یازده بار صلوات بفرستد
 و سه بار بگوید اللهم اکیف عن قلبی حجاب الغفلة و عینیه ما لئ ان اعلی و یاتین له من
 کل ما استل عنه یا من لا اله الا هو و لا معبود سواه پس یازده بار دیگر صلوات
 فرستد و چون شش روز بر این روز مذومست نماید در روز هفتم اثر ظاهر گردد و هر که پیش
 آید هر چه در خواطر بگذرانند بی الحال بر خواطر اینکس بگذرد و در این باب از کلامی واقع شود
 نوعی دیگر سرعت بسیار است و این چنان باشد که در روزی مسافت یکماه را قطع تواند
 کرد بی تعب و این کتاب تراست و است منقول از حکیم لادن طرابلسی و فرموده که هر که

تراگرد جلد ۱۰۰۰۰ ۷۴ ۴ ۱۰ و جلد او از بیضا یعنی مرغابی سفید پوست کردن
 خروس کبود رنگ و پوست و کفشار و پوست جاجه سینه ۱۰۰۰ ۴ ۱۰ و جلد
 فرسط بشری که ذیجیه باشند مجموع و آن جلد ادباعت هلد از آن نعلین سازد که فوق و
 تحت آن جلد فرس باشد و بد زد در وقت که عطارد مستقیم السیر باشد و قر متصل یک آ
 سعوین چون خواهد که بخاد در در در یک روزی مشغول و کلفه نعلین او در پوشد بر طهارت
 و باید که روزه دارد و بزاه انموضع در آید که طریق در زیر قدا و مطو گردد و یک از مشایخ
 مغرب را بنیاب بشری دیگر عمل کرده است فرموده ط مکان بر این وجه میشود که یک نعلین پوست
 ۱۰۰۰ ۲۱ و جلد جاجه که هر روز جیه باشند و باغش دهند بجه زابری یعنی ترکیب کند
 و باید که جلد نمد و فوق و تحت باشد و نعلین سازد و بد زد در وقت که قر متصل بود بطلاد و
 عطارد مستقیم السیر باشد پس این اشکال که مذکور میشود بر جلد ۱۰۰ ۵ ۱۰ ۵
 نوید بر روان راست بند در وقت توجه عینه که آنچه دیگر بیبگاه میگرداو بگرد ز میگرد که رخ
 بوی نرسد اصل است که اینکمان که خواهد آمد هر یا ملاد و شبانگاه و در سازد و از نازده
 بار کتر بخواند و هر چند بیشتر خواند بهتر باشد اما اشکالی که بر جلد نزال باشد نوشت

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
 ع ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سرسر
 و کلماتیکه صبح و شام بران مؤامینت باید نمود اینست یا صلیبا انوخی رخیم اعلا لی
 الو هانج طیبو یخ ما نو خا ر د هیم ا هو مسمیل اللهم سهل و یسر ولا تعیر بامن
 لا اله الا هو ولا معبود سواه و در وقت توجه و بعد رفتن هر دو دست خود را بر سر

زانوهد روانه گردد نوع ثالث شے براب یوز کر بای زان به صاحب مقالا سپرده
 گانه که مشهور است بر عادات همچین فرموده که هر که زان اعتراف بعمل بوده باشد باید که بگریزد
 ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ بر بر آنچه نزدیک باشد با اول اثبات رغبت در کوزه نورنگ
 و پنجه پاکیزه کرده در تنور نانوای هلد تاهم لبوزند خاکستر شوند پس از ماد زان وزن کنند
 برابر آن آب کوفس بگیرد و بوی لغبه تا تمام بخورد و در خیر شود و از آنک سلاخه در سایه خشک
 کند و بعد از آن سحی نماید تا و بوی که مانند قبا می شود پس در شبته پاک انگده گلاب بروی
 ریزد چندانکه بر زبر او در زاید نه بسیار و نگاهدارد که او زان در سپهیا اعمال بسیار است و
 حکیم زان به فرموده که اگر بد نیز ماد بر نعلین که از پوست تمساح و دلفین در خسته باشد طبقه بر
 بالای طبقه و نجر بر کرده چنانچه رسم نعلین است و قی که فر در سلطان باشد بر شبته مشه
 ابن فلفطیر را بنویسد که با سماء التبین معرفت پس آن نعلین پوشد و ساعی مسعود
 کلامی که با سماء الشخ است هزار نافر بخواند و قدم بزای هلد فر نرود بلکه بر آب نرود چنانچه
 هر که معاینه بیند هم فلفطیر اینست منه ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ای صله مشه
 ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ و کلام چنین است یا قهر مقهر یا مشکوت یا حیر
 یا شکوبه یا نعم یا ملشک اعینونی علی ذلک و یک از اکابر شهر در در مقالات خود بر این وجه
 آورده که هر که خواهد بزای برود که پوست دلفین جلد تمساح و جلد ماهی رنار و جلد
 ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ و نعلین مطبق از این جلوه مد بوضه بسیار و جلد تمساح فوق و تحت
 باید بر هر جلد از این جلوه دار بقدر مد بوضه حروف معرفه بر میج و ضم و ناز و مطر بنویسد پس بر هم
 دوزد و قمر متصل باید ببطار داز برج ثابت آبی چون این نعلین پوشد ننگ بزای هلد و
 یا سماء ارباب فصل و بود و ساعت تکم شود و تکرار کتان بر و و بقدرت آبی صرب کند از ابر و وجه

بیم

در کتاب

که قدش تر نشو اما حروف ربعه که بر هر جلد باید نوشت اینست حروف الیم ۱۹۹۹
 حروف الغیم ماله حروف النار ماله حروف الطور ماله ماله نوع الرابع طرائف
 از بلبله بیلد حکیم ابو عبد الله ماله در کتاب سند و ذکر کرده که بیکه شاخه از شاخه
 درخت سند که سبز باشد از او شکل سر طایفه بسازد در او پوشان جلد چردون و او زین هفت
 قصه فرا گیر که میان قه باشد هر نبوی بقدر شبر و بر هم ترکیب کن چنانچه موسیقار میبازند
 این اسماء عظیمه را بخون کرکس بر هفت پاره پوست شتر مرغ بنویسد کلام صبت راهفت بناد
 بخوان و بر آنجا دم و آن پوستها را در سران بویها بنه و نفس زان قضبان کن و با او از بلند بگو
 یا خدایم هذا الاسماء از قلوبی من هذا المكان الی المكان کذا فی البلد الفلانی بعد از آن
 کلام صبت راهفت بارها از کن تا مرتفع کردی باذن الله تعالی و اسماء عظیمه که بر جلد نویسند
 اینست مطسلسلوتیه و اهیال العجل یکسلسله و نیثا المنوهبال العجل الوحنا
 الوخا التابما امر که بکاد العامل اما کلام صبت اینست طیف اسماء ویش سلهند ویش ال
 مار فتموین من هذا المكان الی البلد الفلانی و همین عملوا یک از ملامه ارسطو در زمین نا
 کرده بود و بعد از تجریر بر اینوجه نوشته که وقتی که انا ب در برج حمل باشد در ذل در زمین آن سزا
 گیرد قصبه که در آنسال رسنه باشد از پنج ان قصبه هفت عقده شمارد و مبتدعقد تا منتهی برورد
 بجانب مشرق ارد این عمل کند و در قطع قصبه اینکلمات را بخواند تحت لجهطیر یشهلیدثر یحوال
 شخویشا و این قصبه بجای فریاد بعد از آن این سارا بنویسد رپوست غزاله تنه
 # بخون کرکس و عقاب تجریر کند بگوهند و پنج بر پنج صغیر و مصطک و مصطافون
 روی بخور است که ترسانان فریک و رو میبازند و در کلبه خود میبوخته اند و اشما اینست
 شلیخ مهلش معلش بچش بجمش ملکش مصطیخ مصصیالمع معاصم مطش

منضمه
 چون این اسماء نوشته یافته بخیج کرده ان پوست در پیج و در موسفید که بشک و کافور
 اینجمنه باشد نگاه بیکر شاخ از درخت زیتون و حفرة در سیران شاخ کن و این اسماء و اگر خوا
 آمد بر پوست مشتق ۱۳ + ۱۴ بولس بمشک و زعفران درهم پیچ و دران حفرة زیتون
 فرو ستر اورا بمو حکم ساز و اسماء اینست **هبتطعیش هلمعن هافع و الماملصیح هلمش بقوع**
مله لکا و ما هله مکه هله و این شاخ بیجا ناز بانه است پس بگرفت
دنگ فطرن هفت دخر بگرد که الوان ایشان نیز مختلف باشند تا برینند از ان سینه بیاید و
در دهان ان اسب کن که اما د کرده یعنی قصبه و برابند ناز بانه با از چرگاو رود و الی بانه
مشک هفت گره بر او زده و باید که این اسب ناز بانه مهیا بولس عصابه از حر بر سفید بستان
این اسماء را بمشک و زعفران بر تو نویس مشمخ زیدخ یاد صلینش هما با ط رطس
علمیطش یا بطنع هوشش بامطس علمیطش یا بطنع هوشش مطیوش و چون نوشته شود
عصابه را نیز محافظت کن چون ازاده طهر ان که هیر به که خواهر اول بکو ملیتد بر ام بعد از آنکه
نصف از شب گذشته باشد و مجره از اهن با خود برانگشته میدا کن اگر او هیزم تا ک آنکو سفید
گرفته باشند از او بر او زدن مجره تا وقتی که بقیاد ز بانه کند پس بگردد هفت و هسطک و
مطافون و بیج بیج و بخیج کن پس قصبه را سوار شو و هفتد بار این عنیمتر انجوان بگا ناز بانه
قصبه را فرو کوب و پانها بهم باز نه و چشم را بدان عصابه بر بند که در دهانت این عزیزم تو را بر
داشته بمکان مطلوب فرو آرند و غریبت اینست آرومای مشمخ هلع یوه یا ه ندیج ملو ه
یا ر مشیست اشجیشا یا الجیمیشا یا المیشش مطیوشش علمیطشش قیططشش مشطوشش
یا هیتا آوئلک اصب او عت ال شد ای هوشیست اشغویست اشوشیست

نیز

نیز

نیز

نیز

نیز

نیز

الرَّحْلُ چون ساعت حل برسد نیکو است مقام ساختن که خدا شدنی ز داعث کردن و
 کندن جو و نشاپیدن درخت و دیار دهقانان حاجت با ایشان کارهای نهانی و طلسمات
 و دشمنی و بیع و نژاد فرزندی که در این ساعت متولد شود بادولت باشد عمرش دراز باشد و نشاید
 مصاهرت و حرکت و ضد خجاست و معالجه و دیدار ملوک و سلاطین دیدن الا آن حرب نو برید
 و نو پوشیدن مشتری چون با این ساعت برسد خوبست تعویذ مصارف و طلب حاجت و نقل
 و حرکت و سفر کردن و دیدار ملوک و اکابر دیدن و ابتداء کارها عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع
 و شراه جمله نیکو است فرزندی که در این ساعت متولد شود صالح و پاکیزه روزگار باشد و نشاید
 کارهای نهانی و آن حرب کار خاد و دیدار مفسدان دیدن و مشغول و عمل ناسد کردن در این باب
 گفته است حریج چون ساعت حریج برسد خوبست برای الا آن حرب طلسمات شکار و بریدن
 لباس کار خاد کردن و دیدار سلاطین اکابر منع است طلب حاجت سفر تجارت و پوشیدن
 فرزندی که در این ساعت متولد شود در خون ریختن این نوی الشمس چون ساعت شمس برسد
 نیکست ابتداء کارها عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع و مشغول و طلسم دو سته خوبست فرزندی که
 در این ساعت متولد شود دراز عمر با اقبال و اصحاب ذاتش باشد نشاید تجارت و حرکت و طلسم
 خامس هر چه بدین مانند الزهر چون ساعت زهر برسد نیکست تزویج و مصاهرت و طلسم
 الفت و دیدار زمان معالجه بیمار و نو بریدن و نو پوشیدن و هر متولد چه که در این ساعت متولد
 شود طرب و مسرت با عیش باشد و نشاید کودکی بتعلیم دادن ابتداء کارها عظیم و طلسم خامس و
 هر چه مانند اینها باشد عطاری چون ساعت عطار درسد نیکست کودکی بتعلیم دادن و
 کاتب و کارهایی تازه و نو تعمیر کتب طلسمات الفت و محبت کردن هر فرزندی که در این ساعت متولد
 شود عالم و ذانا و زبرک شود و نشاید ضد خجاست کردن سفر بریدن لباس نشاید الا

حرب و کار فساد و معاخرت بیمار و کارهای نهنه در این باب گفته شد القهر چون اعتقاد رسد
 نیکست پیغام فرستادن و فصل حجامت کردن و ذار و خوردن دبدار ارباب اهله و سپهر سفر کردن
 و بریدن و پوشیدن و آنچه بدینها مانند الله اعلم بالصواب نوع خامس امطار است در
 غرق و اینست عجیب است و مشهور نزد براهیم بگردد آه و اغراق کن در هر
 ای که باشد تا بپذیرد بگردد آه است در غایت سود فرو بندد در خانه و از آن مذکور اول
 بدین مذکور از هر سده و از همان آب که آمد کور را در و اغراق کرده باشد او را به چشان و او در روز
 اول فریاد بسیار کند بدان لغات مکن در این روز بگردد آه است در غایت سیمیا
 و او را نیز اغراق کن تا بپذیرد و مقدار بگردد روز سیم از آن مفرق مقلد بوده در روز چهارم مفرق
 ثانی روزی از این روزی از آن و ابهر و از آن آب است که مفرق در آن برده تاده روز بگذرد
 در روزی از دم چشمها او منقلب شده باشد بر فتح آن فلدر نبو و این علامت متعین عمل است پس
 بگردد و از آن شجره موسوس آن درخت است خود و بر گهای ریشه دارد و شبیلست بر برك سداب و
 کلی دارد چون کلی باقی در ولایت همین درد پاره کنند شان بشمار است از آن بر گهای مقدار سه
 و قهر آب بگردد و بدان محبوس بد که در الحال تمام زانچورد و نوحه بر ذار و فریاد عظیم کند پس بگردد
 بگردد بزرگ مغالین که پسر داشته باشند آن محبوس است پام بر لبه در آن دیک هند و پز آب باز
 و سربک بر اینها هاده آتش بر افروزد تا وقتی که آن مهر است و باید که آتش او بغایت تیز باشد و
 چون آتش مهر است و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد و بگردد
 فرج برده سر بگشاید اول استخوانی که بر روی آب بد بگردد آنچه بعد از او متصاعد گردد دم بگردد و
 مراد از اینصیل عظمین است چون این و استخوان بدست آمد محفوظ بماند پس هر که خواهد
 که بازان بیارد این و عظم را برین ارد جائی که آسانتر اتوان بد که در الحال بازان باریدن بگردد

چون خواهد که باز ایستد عظیم پوشاند بربک دیگر مال دبازان منقطع گردد و این بایه مملو
 یست در هندستان بر این وجه عمل کنند خامه مرهم بن بوقت احتیاج بهمین سئو بازان پیانند
 بقده الله تعالی فصلی ویم در اعمال ناموس صغیر انواع ان بسیار است و از
 مجموع ان پنج نوع آورده میشود در پنج وصل و وصل اول در تعقیبات و تعقیبات کبر
 اینست که بگردد ورق ☉ و از انجون ☽ و ☿ بنا لایه و بر وزن او
 چرب که بعد از ان در زبل دفن کیه و قیه که در انکه رصاص کرده باشد با شیشه سرش محکم ساخته و تبدیل
 زبل میکند و تعقیبات بعد چنانچه رسم است تا ذاتا بر او تولد کند بر صوبه ماز و سیراوشیه
 باشد بر سرش و مراد از او چشم سیاه باشد و وبال خورد و باید که مقدار از ☿ ☽
 ☉ همراه داشته باشد هر گاه که چشم بگشاید اندک از ان بر او چنانچه در هر شب
 روزی بمقدار ربع رطلی که پنج سپر باشد تجنیاب و در دهن و ریزد که فی الفور پاشامد تا
 سه روز بعد از سه روز بمقدار او قیه از ربه ☽ ☿ ☉ بموضع نزدیک او افکند که انرا
 فی الحال بخورد چهار روز هر روز چنین کند چون از تولد او هفت روز بگذرد در انکه مستفخ
 شود و شکلی مدور پیدا کند پس را بخیل چیز از ☽ ☿ ☉ بروی
 و بزد که فی الحال پاشامد حرکت او ضعیف شود سیرا نا را بید تا سه ساعت بعد از ان بگشاید
 و کارش بر در درو را نا برد و برگردن او هفت فرو برد و زور کند تا خون او بر جوشد در اناجم شود
 و دزان خون خواص بسیار است هر که تحت قدمین خود را بدان بیالاید بز اب تواند رفت که
 قدمش تر نشود و اگر در انش رو کف پایش نبود و انش فی الحال فرو نشیند و هر جا که روزه پایش بر
 قدم او مطوئیه گردد و مسافت بسیار در زمان اندک قطع کند و از رفتن بسیار رنج نبرد و اگر
 از ان قدم در رو خود مالدا از نظر مرهم مخفی گردد و اگر در سر مالدا سر خود در زیر آسمان برهنه کند

یا زان بار در غریف مترجم کتاب عنی الله عنه گوید برادر این تعقیب در باب علوم و کبر است اما
چون مؤلف در این باب آورده بود متابعا اولاً لازم بود تحقیق می کرد و این نیز از نویس
اکبر نباید است بگردن لا اله الا الله و انزل چون ۱ ص ۴۶۸ # اما تلویث کند
بمقدار آنکه تر گردد و در مهال ۱ ص ۴۶۸ # اما دفن کند سه ماه و زمین را بول مذکور ستر
میدار تا سه ماه بگذرد و از مغاران سرخ بدشکل هولناک کزنده کشته شود که کند آنها را و او بگرد
و در طرفی ز جلیح غلیظ جسم که سر او تنگ باشد پایان فراخ در این کند یک هفته بخون حصار
۱ ص ۴۶۸ # اما تعلیم کند پس نیز از احکام سازد بلکه تطهیر کند طین حکمت
سه هفته بگذارد که حیث بگذرد و بخورد و یکی بنام ملون با انواع الوان که بونا نشان و زان
طلوس خوانند او را تا چه باشد مثل تاج خوش تر بدین شانه او از هر دو طرف بالها باشد که
در آن طرف از طرفی بطرفی تواند پرید در این محل از زانجه او حذر بایند کرد و بیاید گذاشت تا
از حرکت باز ماند پس موزاخ دماغ خود را بقطعه که بروغن بنفشه با دام الوده باشد بیاید
بست و پوسته محکم در دست بیاید کشید کارد در غایت حدت از فولاد در دست نشان نماید
گرفت و سر طرف ترا بیاید گذارد بدست چنانکه سرنگون بایند کرد در طرفی از نخار که دیوار چه
داشتن باشد مثل نیاز و اگر سر طرفی جاجی شک باشد بپرن بیاید گردن شمشیر زان بیاید
شکست تا آنرا به از شمشیر را فلتی فی الحال کارد فولاد بر حلق او بیاید نهاد و در این محل او را
اضطرابی عظیم خواهد بود و حرکات عظیم عقیق خواهد کرد باینکه هیچ چه کار دراز حلق زان بر بندارد
تا بپرسد و حرکت او منقطع گردد پس خون او را بیاید گرفت و خشک کرد زان در سه پانجا نرود بلکه در
علم اکبر استعمال کنند و بر اجزا لایفه زان به طرح کند صفت ثابت دم در این علم سیرا و یگازاید
و گوشت او پس هر که سیرا بخورد اشتر باشد چون رز بر این عظیم که میآورد با بستن زان سیرا

پیر و ارد بجانب حرکت دهد الخال بازان باز آید مؤلف کتاب فرموده که اکثر اعمال
 سیمیا بدین جانور باز بسته است از اخفاطی الارض طیران مشی بر آب امثال ان تا کیفیت
 ان بیان نکرده و بعامل باز گذاشنه لیکن از غیر اعمال سیمیا بی خاصیت چند آورده چنانچه عامل
 این سر ره لشکر می که باشد ان لشکر بر لشکر دشمن غالب شود و اگر متوجه فسخ فلعه شود الخال
 مفتوح گردد و بهر حاجت که توجه کند بر آورده می شود و بر هر بیماری که بند مرض او زائل گردد و اگر
 زنی یا کوری که با خود دارد از اوقات جن این گردد و حامل او هر چهار روز در پی او روند متابعت
 نمایند اگر از گوشت او بوزن ذایق یکی دهد الخال ۲ مثله ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ و در زمان
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
 اند که چون طلوس را بکشند هفت زاغ را بر سر کوبند تا بخون ایشان ملغ گردد و چهل
 روز در زبل خجل رطب فن کند جانور متولد گردد سیرا و چون مرغ و خشم او در تار یکی می کشند
 چون چراغ افروخته و این تمثال را حکما به پونان کومار پس میگویند معتقد ایشان آنست که او را
 عسر بسیار باشد زود نمیدرد و مر او را اعمال بسیار است و سیمیا و هر که او را با خود دارد هر صفتی
 که خواهد در خیال هر که از اده کند میتواند کرد و هر صوتی بخواتر کند زانند متولد دیگر می شوند بنام
 والله اعلم تعقیب بیکر بگردن ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
 باشند با ان سیر شده باشد و در سید و از ابد الحام تلویش کرده در اناه مسین پار و بنایا فکند
 و در زبل خجل فن کند تا وقتی که متعفن گردد و از او صوتی در دیک روان باشد متولد شود که رؤ
 او بر روانان ماند و بده او بید مرغ و او زاد و بال باشد چون مرغان او ز پاده از هفت روز
 نرنگد شاید قبل از هفت سیر و چون سیر او را به مرغانی و مویا بی و شراب بیالابد در در کوی نو
 که از پنبه باشد به پیچد با خود دارد و خواص عجیب مشاهده نماید اول آنکه متوجه هر

و تشریب نماید تا وقتی که دیگر تشریب نکند آنکه بر دارد در طرف چای از عیار محفوظ سازد و هر
 گاه خواهد یکمقال تناول فرماید بعد از ریاضت چند روزه تداوم هفته و سه هفته بعد محتاج
 نشود نوع دیگر و این از اعمال بزرگ است بگردان $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$ و باب ششمین
 بچوشاند و در افتاب خشک کند یا با قش تجنیف نماید پس از آن بگوید نرم و بوزن و از هر دو
 $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$ از هر دو جلد قشر و مثل او $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$ همیض پاک از فضول و
 هر یک جدا بگوید یا بکند بیکر مخلوط ساخته دیگر باره بساید تا نیک فرج و مخلط گردد پس مسخ
 اورا با این و مسخوق بیامیزد و یار دیگر همه را با هم سحق نماید حت سازد و هر چه بوزن و ذائق
 و قی که معده از طعام خالی باشد بدست بلع کن که بکهنه از طعام مستقیم باشد زینهار که بر روی
 این و اطعام و غذای نوری که بیم هلاک باشد ز پاداه از ذائق نیز مهلك است چه در لافز کرد
 و عظیم منقبض سازد و مشاخران شرط کرده اند که اول مقیم بدن باید کرد از اخلاط در نه و شریسته
 از سگ و خطنه باید نوشید پس مقداره سبزیاب گرم باید خورد و در وا از اجکار باید بر روی که
 گفته شد و اگر کسی خواهد که باز عو کند بدان غذا که بدان مضاد بود دیگر باره نفعه باید بر سگ
 و خطنه کند که در افر و باید چون سیاه سوخته و بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد تا بفرار
 اصل باز رود گفته اند که اگر از مسخوق اول بوزن و مشقال باز طلی از سوتق اینجه بخورد همین
 عمل کند یعنی تا بکهنه بطعام خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت بر تناول در از جمله
 واجبات نوع دیگر فرا کرد $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$ مقرر از قشرین و از ادر $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$
 $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$ در آغاز شب و با مژاد برین ارد و نتر کند بر کوبه پاک در افتاب حر نیزان
 تا خشک گردد باز تجدید عمل کند یعنی در $\text{۱۰۰} \text{ ۱۰۰} \text{ ۱۰۰}$ جدید اغشته سازد و شبی روز تمهید
 برین عمل مداومت نماید تا پانزده روز که آن مسخوق مشتمس نرم گردد چون موود دیگر شرب

لا ۲۰ ۲۱ پذیرد و در آفتاب خشک نگردد بلکه بر لب و لطافت خود نماید از زمان بگرد
 ۲۲ ۲۳ مثل وزن او سخن نماید بر حجر تا چون فح عظم شود در ظرفی جای آن کند و
 مقدار دهن فلوز و اگر روغن بنفشه با دام باشد بجز بر بصره ریخته تا از تکرار محفوظ ماند
 پس بر ناضت مشغول گردد بکهنه آنکه بس و خطی بنفشه کند و اگر قبل از بنفشه بدن کرده باشد
 از اختلاط منعش اول بود پس وقت حاجت مقدار جو تناول نماید اگر در عمل بنفشه واضح
 نشد بیست یک روز هاج طعام نشود و اگر صورت داشته چهارده روز کفایت باشد و از فصل
 لایق ارباب یا ناست و جلد از آن گوشه نشینان و مسافران در زمان قحط و غلظت
 فامه رساند نوع دیگر بگردان ۲۴ ۲۵ ۲۶ و شکاف و شک سازد و
 در سایه خشک کند و بوزن او ۲۷ ۲۸ ۲۹ و هر دو با هم سخن کند
 تشریب نماید بر روغن بنفشه با دام تا وقتی که پنجه کرد و در بیکر قبول دهن نکند پس خشک کند و بتر
 دارد و بوقت حاجت بکار برد مثقال سه بنفشه و کفایت است و شرط این لزوم ناضت است و
 نعلیل طعام قبل از تناول و نیک و بیاریک ساختن اما نوع دیگر آسانتر بیکر
 ۳۰ ۳۱ ۳۲ و خشک کن و خورنمایه و بوی بیخ چوبغبار و از آنجا مال و در روغن لوز
 بنفشه و گل پرورده باشد و فرو کوب نرم تا چون خمیر گردد و نگاهدار تا خشک شود و مانند سفوف
 ساز و بوقت حاجت یک کف در دهان افکن که بکهنه بطعام احتیاج بنشد نوع دیگر
 عن الشخ السمر رده و اطن انه المقبول قدس ستره بیکر ماه ۳۳ هر چو آینه که باشد
 از حیوانات ماکول اللحم ۳۴ ۳۵ از او جدا کند بعد از آن بیاورد و در وطل از ماء
 الورد و از اردمیان ۳۶ ضد تمام ماء و زرد زاباز خوردانگاه بانیه طل و دیگر ماء الورد در شیشه کند
 و در دم زعفران نیم ذانک مشک و نیم ذانک کافور در آن شیشه ضد تا خشک شود و بعد از آن

سحق کند و هرگاه خواهد بوزن و دانک بخورد تا ده روز بعد از آن حاجت تو اما پیش از آن چند روز به ریاضت باید کشید تا بدانکه از ما ریاضت و خاله شو نوعی دیگر عمل متاخر است
 بشانند $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ و از $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ و کثیرا و نمان خشک بقدر وزن
 مجموع و $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ و عمل چند آنکه بهم آید همچون شو اما لبوب مقتر باید
 و همه اجزا برابر و برابر همه همچون کند و بکار برد بشرایط مذکوره اما تو امیر شربه سفوف
 که منع از شرب آب کند بیکر چنگ غراب خشک کند تا آید با $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$
 $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ بیامیزد و اول باید که $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ را گرفته باشد بقصبه ناری که در شرب
 مغز بوده باشد یکشنبه روز و پیرن آورده و خشک ساخته و سرگردانند و آب شکاند دل
 او پیرن آرد و خشک کند چنانچه گفته شد با دار و اول بیامیزد و قدر از آن بز آب افکند بنوشد
 و روغن کما و سیاه از پان بنوشد که اصلاح سرطان فرموده مدتی از شرب آن سنجی گردد
 نوعی دیگر بیکر $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ صاف کرده بیامیزد و بمقدار جوزه میل کند از شرب آب سنجی گردد
 نوعی دیگر که محتاج بطعام و شراب نشود و گوشت افلاطون از این و هر چهل روز یک
 مثقال بنوشید و محتاج بقدر آید بشانند در طبل $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ و پوست از جلد
 کند و در دهن لا و لایح نماید تا خشک گردد و برک $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ در رافکند
 سه روز در بطن الفرس فن کند و پیرن آورده اخراج دهن کند نگاه دارد بکد $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$
 و کبد $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ طبع کند در روغن لا و لایح $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ $\text{٥} \text{ ٤} \text{ ٣} \text{ ٢} \text{ ١}$ کومر در
 افکند و چون پنجه شد خشک کند بر برد و با دهن محفوظ بر نشد بوقت حلج بکار برد
 هر یک مثقال از آنرا بمناصله چهل روز بکار برد از آن غذا مستحب میباشد و الله اعلم **فصل**

در بیکر چنگ غراب

چهارم در ناموس السهر که خواهد که خواب نکند بگردن $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و زنج
 کند و این اشکارا بر رگوبه نونوید و قی که فر در مقل حرفه باشد ما بید از اس قلبه بوج
 بنهد باز اثر در چرخه دوخته از گردن که تعلیق کند و نام او همان خون نوشته باشد بتر
 ان رگوبه مادام که ان شیء از گردن و او پنجه باشد خواب نکند اشکارا اینست $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 طلوش بهاها بهر بی توکل یا عنقود بحق هذه الأيمان العهود وبالانیم العظیم الد
 انقبح الماء لیسى علیة السلام بیکر من الصخر والجلود وهو $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و در س نوع
 دیگر جانور که او را $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ خوانند بگردن و بکشد در وقت قبل بلاخط نماید
 که یک چشم او بسته باشد یک گشاده ان عین مفعول از بیرون کند و در رگوبه پاک درخته از
 گردن در زاویه خوابش نباید تا وقتی که از گردن بیرون کند و گفته اند عین $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ همین خاصیت دارد نوع دیگر بگردن اسطوخودوس و حبالب و زبل $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و زام و چند ستر از هر یک جزوی همه را بگوید بید و بر انگشت افروخته تغییر
 کند بتوان بمشام هر که رسد ان خواب نکند بقده حضرت الله تعالی و صلحیم در
 ناموس الاحمال هترین کلهاست که سبب ثبت روحانیان شود و انرا کحل اعظم گویند
 غسل بر اینوجاست که بگردن چشم $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و چشم $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و عین ثلثه $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و در $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و در $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 و مزاره $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ و عین $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ استو بر به و مزاره او و هر زاخسک سازد و در موضع که
 اذ از خورس بدایتجا رسد بید از جفاف بگوید عین کند بسل آتش ندیده و در زپر طبعی
 که از مس پاک قلبه ناداده باشد با طرفه جای بر آتش خد تا دو زمان بالا رود و در طشت
 یاد طرف جمع شود تا وقتی که تمام ان نبود پس ان دوده را که کحل اعظم است ان کحل را نامداد

بوقت طلوع شمس در چشم کد بپای از چوب رود تا نصف النهار دیده و آنکس باید با روضه لبل
 اکتال کند بذار صید بکشد که روحانیان را میباید اگر دیده عقده و مزاره او با این کحل
 منضم گردد چنان بیند قرین هر تاشه را از جن مشاهده کند و اگر مجنون باشد شیطان
 او را نیز معاشره بیند **کحل دیگر** هم در رویت جن بگیرد بیض عقده عقده عقده
 با مقروض عقده عقده عقده عقده عقده و سخن نماید بدان اکتال کند چنان اعیان بند
کحل دیگر هم در رویت ایشان بگیرد مزاره عقده عقده عقده عقده عقده عقده
 عقده عقده عقده و خشک کند و سخن کرده و با یکدیگر مخلوط ساخته بدان اکتال کند جن متا
 بیند بقیه گفته اند مکمل را بر این مریزین الوده کند در چشم کشد همان صوت رو نماید
 و هیچ حاجت بجهت سخن ندارد **کحل دیگر** جهت دفائن و کوز بگیرد عقده عقده عقده
 عقده که مخلوط بلوین دیگر نباشد و در خانه بیند و تا نهنک گرسنه شود پاره سپردن
 کا و طوغا و کرها بو تطعم کند معالق بناورد و طرف رخا ذات او بنهد تا آنروغن اخلص
 فرو چکد در آن طرف و در پس از در زیر کاسه و در کندان دور اهل ساخته در چشم کشد فائ
 بیند **کحل دیگر** برای همین کار بگیرد عقده عقده عقده عقده عقده عقده
 عقده در سار خشک کند سخن کرده با غسل بنامزد و بدان اکتال نماید کوز تحت الارض بنظر
 و نه در اید **کحل دیگر** جهت مشاهده عجایب مزاره عقده عقده عقده عقده عقده عقده و خون
 عقده عقده خشک کرده بناید چون سوم در چشم کشد عجایب بسیار و غرائب بسیار معانه
 بیند در دیده هر کس که خواهد کشفها تا حال دست هد **کحل دیگر** که هر چه خواهد رخا
 بیند از دفائن و احوال غایب غیزان بگیرد و خون جام خشک کرده و مسعر و تم عقده عقده
 اجزا را برابر عجین کند شب بدان بخورد شود و کحل الطایب که عنقریب گذشت با پوست هلیله

اصغر محق منقول امجد در چشم کشد و نجسیدہ مطلوبہ را معاینہ در خواب بیند فصل سیم
 در احوال خفا قبل از این شمشہ در این مبحث گذشتہ است اما چون این عمل عظیم ترین عمل است اکابر او را
 افراد کردہ در این باب سخن بسیار گفته اند بر وقوع آن عملی کہ مختلف کردہ و آن احوال ہم کلی میباشد
 و ہم جزویہ و ہر یک در فصلی نوشتہ میشود فصل اول در احوال کلیہ خفا غیر از آنکہ مذکور
 شدہ بیاید است کہ اصل در خفا بخرج است عمل آن با توابع کردہ اند بر غیر خفا بخرج نیز عمل
 فرمودہ اند و جزو بان و اعمال واجب مذکور بر سہ نوع است کپڑ و سپید و صغیر ہر یک در دو فصل آورد
 میشود فصل اول در عمل کپڑ آن چنانست کہ شجرہ سراج القطری را پیدا کنند و آن رختی است کہ
 بسچون چراغ در خشد پس از آن ۵ ۵ ۵ ۵ آنرا بگیرد و در پای این رخت ذبح کند و خون
 آنرا در پنج این رخت بریزد و پنهان کنند اما مذکور در تحت شجرہ و روز دیگر بپوشانند و چون دو روز
 خالی برونند کہ انجا ۵ ۵ ۵ ۵ برے و حتی شداید التو دالبسہ باشند بد تطعم کنند چون دو روز
 بگذرد در روز سیم بارے ۵ ۵ ۵ ۵ دیگر در زیر شجرہ مذکور ذبح کردہ دم او را در اصل شجرہ بریزند
 و قلب مذکور در همان موضع نخستین مدفون ساختہ روز چهارم بپوشانند و پنهان بپوش تطعم
 کند و روز پنجم باز یکے از انچه مذکور شد ذبح نمودہ پنهان ستور عمل نماید روز ششم قلب مذکور ترا
 بگذارد و روز ہفتم بیاید آن در خرا بپوشان و دل را بپوشانند و چون بخانه رسانند رخت را قطعہ قطعہ
 کردہ در یکے افکند زاب زانجا کند و بچو شاند تا وقتی کہ مہتر آگردد فرو گیرد و ابرو صاف کند و بگذارد تا
 سرشولین اندلرا ابدان بچوس ہد تا بخورد و بعد از اکل آن و زایند کہ از تشنگی طاق شدہ و گوشتا
 از چشمہ ہما او اتر بسیار دپس از آن آب بخورد تا سیراب شود و الحال مضطرب شود و چشم او باز بنامند
 و تردد یک ہلاکت شدہ رہماندم بکار د از فولاد کہ در ضایب نیز نمیباشد و از ذبح کند باید کہ ذبح در
 ساعت پنج باشد اگر در روز ساعت او جو ہر بس خاک پاک بچرد و در طرف نجا بچکلان کند سہ روز

یکدیگر و بچ خروج در درون پینه او فرو بر توان سر را در زیر پاشانک دفن کند و بقیه جسم دم مدبو سر با
 احتیاط اجزاء در آب فکند از آن آب بر پاشانک ریزد تا وقتی که دانه سبز شود و بر بد چهل روز را برساند
 سه جبهه بر آن بد پلامه باشد لغت از ابرو دارد و بکنار خود که در او آب و آن بود آن سه جبهه را در آب فکند
 دو دانه بر زبان فرو ریزد و یکی بر سر آب پلا از آن آید و در دهان فکند حکم نکند از نظر شرح مخفی کرد و ما
 دام که شاک باشد آن جبهه در زیر زبان و بویکی او را بنهند او همه کسرا بنهند چون سخن گوید عمل باطل
 شود و همه کس او را بنهند **فصل دوم** در عمل وسط و آن چنانست که بچ خروج و اعفت روز در
۱۱ **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
 بدانجا رسد باید که جبهه را بر از آن **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰**
 درختی بروید تمام بروید چون برسید باید که یک جبهه اصابع نکند بلکه همه را جمع سازد و جالبه بنهند
 آینه در پیش رخ خود گیرد و بدست چپ بدست راست یک یک جبهه در دهان فکند دو دانه بنگرد هر گاه
 که خود را دانه بنهند از جبهه اصل است اگر نگاه دارد و باقی را بنگردد و بوقت خلجان جبهه در زیر
 زبان گیرد هیچ کس او را بنهند اما او همه کسرا معاینه بنهند نشان صحرا بعمل است که آن تخم پر رود و دارد
۵۱ **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰**
 باید کرد **فصل سیم** در عمل سنجبر بگیرد **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
 کاشنه یا سفید دفن کند و در درون پینه او دو تخم خروع بخارد و به **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 گردانند و برگردا کرد او دانه بکشد بخارد و خورد و در بدنه اوره کار در زانو برد و هفت دانه بسازد
 کسید بر مین یکدیگر و هر روز مقدار از شراب مذکور بر سطح این شجره با پله پنج چند آنجه شجره برسد و
 خوب بدیدد پس امتحان باید کرد با بنیه چنانچه گذشت و مترجم گوید که دانه خروع بجز این عمل در اعمال
 دیگر بخار میانس چنانچه در ستراناسی مذکور است و اثر آنست بشخ موحد محقق حسین بن منصور حلاج

تقدیر کند و حق آنست که آن مضاف بسوفی بن احمد علاج است و اصل صاحب شهابی طلسمان بوده بر هر
 تقدیر بر تقدیر بر ترجمه کتاب ستر الاسرار در اصل چهارم ایراد خواهیم کرد و میرا الله التوفیق فصل
رویم در اعمال جزیه خطا از سه نوع است تعلق و اکتحال و اکتساب هر یک در وصله مذکور
 خواهد شد **وصل اول** در تعلق زان عبارتست از آنکه چوبه بر خوبند تا از خود را در او بند
 و پنج نوع از این عمل بنظر رسیده **اول** نویسن اینچیز را بقلبه که از چوب **۱** **۲** **۳** **۴** **۵**
 تراشیده باشد بمشک و زعفران قبل از طلوع آفتاب هر روز که باشد چهارشنبه هیز است نوشته را
 در موم کپرد و از گردن زانو پود هر جا که رود کجا و زان بند اینست **عصصصص** **ط** **رویم**
 نویسد بر حر بر سفید در روز عطارد و ساعت او در هم بچپد قدری از تخم سمنک مجرای باوه بنامید و در
 رکوب پاکیزه با خود دارد از نظر خلق مخفی گردد **بسم الله الرحمن الرحیم یا تحیثیا یا انقیثیا یا ملیثیا**
یا ضلیثیا یا رهیشیا یا هلیثیا یا اعیثیا یا طویشیا یا وحیثیا یا صایثیا یا حیثیا این دو عمل محتاج
 بجزیه است و هو اعلم **سیم** بگرد بد راست **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 چپ بند و سخن مگو و بخند تا تو هم کسرا بنی و کی تو زان بند **چهارم** بکشد **۱** **۲** **۳** **۴** **۵**
۶ **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
 و بر بازو خود هر جا که رود کجا و زان بند **پنجم** پیارد **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 و خون و مغز سیر او هر رختش هم بنامید و در سایه خشک کند و بگوید پس از آن در صوره کنان پاکیز
 هد بر **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
رویم در اکتحال کپی مزاجه **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
۱ **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 سوره و هر سه با یکدیگر بنامید و بعد از جفاف و سختی او این و این سه هزار بر پوست
۱ **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**

ه یاد بخواند که در کل در چشم مکتبی تا که تو را بیند آسما اینست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **بِسْمِ اللَّهِ**
وَصَلِّ سُبْحَانَ در اکتا و ان سه نوع است اول هفت حرف **سُبْحَانَكَ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** زایک رو در لخر
خوبه پوست بکند پوستها ایشانرا نکند بلغنه هدید سو پیر که پوست گو سفند ز امید هند
و بر هر پوسته مدبوغ این اشکارا بنویسد **سُبْحَانَكَ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** بر آن پوستها بر رو طافه در زند که
از داغ ساختن باشد بر سر هلا از نظر خلق مخفی شود **نوع دوم** **سُبْحَانَكَ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** جبه از سخنان سرخ
بدزد و تلخ هم از آن جنس تربیت هدین نماز بر کردگربان و حواله سرا سطلن و کرد اگر در تاج
نویسد **يَا مَعْشَرَ الْجِبِّ وَالْأَنْجِثَالِ يَا مَعْشَرَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا** یا مالمیشاطل **يَا مَعْشَرَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا**
يَا مَعْشَرَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا یا اغشال **يَا مَعْشَرَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا** یا و خا و **يَا مَعْشَرَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا**
يَا مَعْشَرَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا و بوقت حاجت جبه پوشند تاج بر سر هلا از نظر مردم غایب گردد **نوع**
سیم چون افتاب در سرطان یا میزان یا جد و قدر در برج ثور و از نجومس بر برد و او بصورت متصل
بنویس اینچهار ابر **كَلِمَاتٌ عَلِيمٌ وَمَعْنَى سَمَاءِ أَيْ فَرْقِ حُرُوفِ مَعْنَى**
مَعْنَى مَعْنَى ج اولی ص **ص** فصله بن انگشتر بیسازد از قلع یا کپره در روز
چهارشنبه بساعت شمس و این نقش بر رو بکند **ص ص ص ص ص**
پس بوقت حاجت این خانم در انگشت کند و قطره از آن روغن در پیشانی مالند و هر جا که خواهد رود
که از نظر مردم محجب و مخفی ماند و الله اعلم بحقا انا و اهبل لعطائا **فصل چهارم** در ترجمه
کتاب ستر آسرا مشتمل بر **فصل اول** در زرع و تربیت جبه انجروع و این فصل منطوق
بر دو **وَصَلِّ سُبْحَانَ** از فصل اول بگیر و جبه انجروع در زبان نگاه دارد
تا وقتی که بشکافد و اثر نمود و او ظاهر شود پس بگیر **سُبْحَانَكَ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و دیده او را
قلع کند بجزای آن از تراب اسمر مملو سازد و جبه مذکور را در چشم او میان تراب اسمر روغن کند پس

باب که مزوج باشد به $\text{☉} + \text{☽} + \text{♁} + \text{♂} + \text{♀}$ تسبیح کند و باید که عمل این روز شب
 باشد آفتاب را و اهل برج حمل بود متوجه بلخ شرف و اگر در درجه شرف باشد آن نیکوتر باشد
 و بوقت تسبیح گوید آری به هذا البذر فی صلوة رجل در غصه و اگر اینکلمات را چند نوبت تکرار کند اول
 باشد و چون از این وقت سپرده روز بگذرد از روز پنجم شب باشد همان اب مزوج تسبیح نماید و گوید
 مگورا آری به هذا البذر فی سفاده المشرق و پنجم و بعد از سپیده روز دیگر که روز سه شنبه باشد در
 حال تسبیح تکرار گوید آری به هذا البذر فی سفاسم المریخ و هیلبه بعد از سپیده روز دیگر که روز یکشنبه
 باشد آن اب مذکور تسبیح کند و تکرار در آن حال گوید آری به هذا البذر فی سلطنة الشمس و بونور ما
 پس بگذرد از ناسپیده روز دیگر و از ناسپیده باشد در تسبیح بدین کلمات متکلم گردد علی سبیل التکرار که
 آری به هذا البذر فی طربا الزهره و عشها پس چون سپیده روز دیگر بگذرد نوبت تسبیح بر روز چهارشنبه
 رسد در آن حال مکرر گوید آری به هذا البذر فی کما سیه عطارد و ذنه پس فرود گذارد از ناسپیده
 روز بگذرد و روز دوشنبه زاید بوقت تسبیح مکرر گوید آری به هذا البذر فی سرعه القمر و عجله پس
 دیگر اب ندهد تا خشک گردد و باید که هر غنچه یا زار و در خوبطیر باشد مضبوط تا چیزها را و بر
 بر زمین بنهد و ضایع نشود و اگر در وقت تسبیح سبزه عوده هر کو که نوبت است بعد دی
 خواص بخواند عمل کامل شود و این دعوات در کتاب سر الاسرار بناورده اما این ضحیه از حضرت
 شیخ المشایخ قدوة العرفه شیخ قطب الدین محمد البرغصی قدس سره این نکته را استماع نموده
 آن دعوت را یاد گرفته بود از روی هم ناپی و شفقت بر طالبان را این ترجمه داخل گردانید تا نقصانی
 بدین عمل نرسد **وَصَلِّ دُعَاؤَ کَوَاکِبِ سَجَدِ دُعَاوَاتِ حُلِّ کِه تَسَلُّنِ**
 بروز شبه دارد اول تسبیح است اینست هعتم فجاج انجیح طیناخ طوخ بیروخ شملوخ
 فقد و ج معقوش انوش هینوش ابوش اجبیا الذی اعطاک علو التمجینه ویا لاسم

الَّذِي اخْتَجَبَ بِهِ نُورُ رَبِّنَا فِي سَمَاءِ الْغُيُوبِ اَجِبْ يَا كَسْفَانِيْل
 بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَعَدِّ قِرَائَتِهَا بِدَعْوَةِ دَرْكِيْبٍ جَهْلٍ وَبِحَقِّ اسْتِ وَدَرْ وَسَطِ هَيْجِدِهِ وَدَرْ صَغِيرِ بَرْ
 عَدَدِ كِهْ خَوَاهِدِ بِنَوَانِدِ دَعْوَتِ مُشْرِمْ كِهْ تَعْلُقُ بَرْ وَزَجْشْتَبِرْ كِهْ نُوْبُ تَعْبُدِ وَوَيْمُ اسْتِ
 بَعْلَقَبَاشِ عَدْلِيْشِ اسْمِ رَبِّنَاشِ مَقَالِ اَجِبْ يَا صَرِّ تَبَانِيْلِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَالْكَلِمَاتِ
 الْمَهْرَاتِ بِفَحْمِ هَجْمَةِ مَكْرِيْ كَسْبِ مَقَطِ طَبِشَاتِ الْعَبْدِ الْعَجَلِ يَا صَرِّ قَبَانِيْلِ بِحَقِّ الْخَلْمَةِ الْخَاصِيَةِ
 دَرْ يَا بِيْلِ وَعَدِّ يَا بِيْلِ وَصَرِّ خَبَانِيْلِ وَعَدِّ نَلَاوُنِ اِنْ بَرْ عَوْنِ دَرْ كِبْرِ لِهْ صَدْرِ بِنَجَادِ اسْتِ دَرْ وَسَطِ
 چَهَارْدَهْ اسْتِ وَدَرْ صَغِيرِ بِنَجِ دَعْوَتِ مَرْجِ كِهْ تَعْلُقُ بَرْ وَزَسْرْ شَبْرَسْتِ دَرْ نَفْسِ
 سَمِ نِيْهُوْنِ قَرَهْرِ هَرِ خَرْ نُوشِ اَبْرُوشِ هَنْوُوشِ رَبِّ الْعَزَّوَجَلَّ وَالسَّلْطَانِ طَوَاطُوْبَا
 طُوْبَا عَدِيْ تَارَهِيْ تَابِ عِبْدِ هِيْثَا الْوَحَا الْعَجَلِ لَعْلِ يَا صَرِّ تَبَانِيْلِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ اَجِبْ
 وَعَدِّ خَوَانِدِنِ اَيْنِدِ عَوَةِ دَرْ كِبْرِ هَشْتَا بِنَجَادِ اسْتِ دَرْ وَسَطِ سِنْدَهْ وَدَرْ صَغِيرِ چَهَار
 دَعْوَتِ شَمْسِ كِهْ تَعْلُقُ بَرْ وَزِ بَكْشْتَبِرْ اَرْدِ نُوْبُ تَعْبُدِ چَهَارْ اسْتِ بِيْدَلُوْشِ هِيْاشِ
 مَبْدَلُوْشِ رَهْمَقَبَاشِ بَطْنِاشِ صَعُوْشِ طَلُوْشِ طَهْمَارِشِ اَجِبْ يَا رُوْفِلِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ
 يَا رُوْفَانِيْلِ يَا رُوْقَانِيْلِ وَعَدِّ قِرَائَتِ اَيْنِدِ عَوَةِ دَرْ كِبْرِ چَهَارْ صَدَا سْتِ دَرْ وَسَطِ سِنْدَهْ وَدَرْ
 صَغِيرِ چَهَارِ دَعْوَتِ فَرَهْرِ كِهْ تَعْلُقُ بَرْ وَزِ جَعْدَهْ اَرْدِ وَتَعْبُدِ بِنَجْمِ اسْتِ وَبِيْدَلُوْشِ اَلُوْشِ
 هَمْ قَلِيُوْشِ دَرْ نَاشِرِ طَبِشِ شِمَارِشِ رَهْوُوشِ ظَهَارِشِ اَجِبْ يَا غِيْبَانِيْلِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ عَلِيْكَ
 وَنَصَابِ اَيْنِدِ عَوَةِ دَرْ كِبْرِ وَبِيْتِ هَفْدَهْ اسْتِ دَرْ وَسَطِ نُوْتَرْدَهْ وَدَرْ صَغِيرِ بِالْمَرْبِدَهْ وَبِالْمَرْبِسِ
 بِ دَعْوَتِ عَطَارِ كِهْ تَعْلُقُ بَرْ وَزِ چَهَارْ شَبْرَسْتِ وَتَعْبُدِ شَمِ هَنْوُوشِ اَلُوْشِ
 حَلِ سَبِيْئَا هَبِيْكَ دَارِشِ عَمَلِيْشِ دَرْ مَرْشِ عَدْدِشِ وَنَلْمِ الْعَجَلِ يَا مِكْبَانِيْلِ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ عَلِيْكَ
 وَنَصَابِ اَيْنِدِ عَوَةِ دَرْ كِبْرِ وَبِيْتِ وَهَشْتَادِ چَهَارْ اسْتِ وَدَرْ وَسَطِ بِيْتِ سَرْ دَرْ صَغِيرِ بِنَجِ

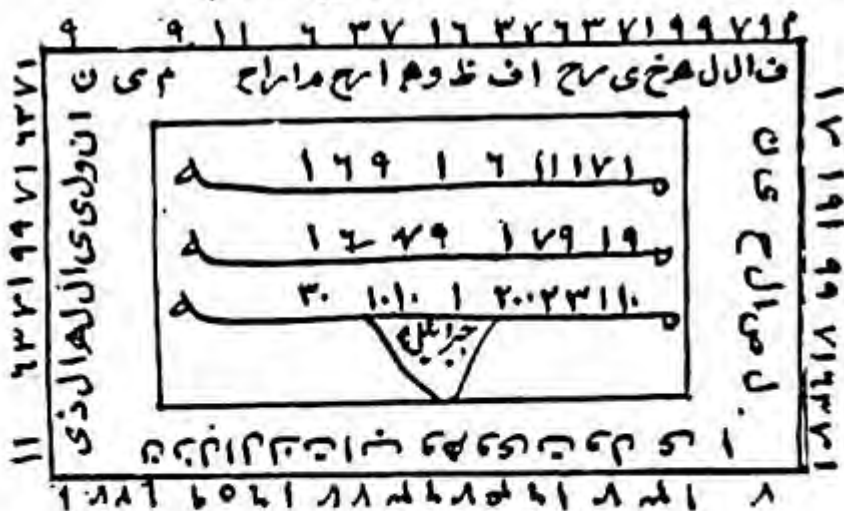
در عوالت قمر که جان در آن است در حدیثی هادی است آبش مثل شیرین است
 یا شیرینا نوش جان شیرین است در حدیثی دیگر میگوید که در حدیثی دیگر میگوید که در حدیثی دیگر
 سبب چهلست و در هر یک از وسط و صغیر هفت و الله اعلم فصل دوم در خواص
 و منافع این جنوب قبل از این گذشت که عنایت این جنوب را در خویله باید کرد تا آنچه فوایدش
 و چون جانا خشک گردد و جفا فی کامل یا بدتر از آن جمع شود و پاک نابا کرد و بمرات امتحان باید
 فرمود چنانچه پیش از این گفته شد تا جت خفا بدست آید چون از جت حاصل شد بواجب جوهر
 در آب نابا فکند و چون زابا فکند بیند که بعضی از جیات بر روی آب آید بعضی در میان آب
 ساکن گردد و برخی در وسط آب منحل باشد بعضی در تنگ آب قرار گیرد و فواید از جات با یکدیگر
 مانع گردند مقدار در تنگ آب منقوش شوند هر نوعی از این جوهر را از شایسته است خواص
 اینها در هفت صل رقم اثبات مییابد و وصل اول در جت خفا از آن خاص برای همین
 کار است چون آنجست بواسطه امتحان زانین بدست آید فرا باید گرفت و نگاه باید داشت و از
 شش نوع دیگر که گفته شد از هر یک یک جمع باید کرد بکوف و بکوفین و بکوفین و بکوفین و بکوفین و بکوفین
 المرافان سخندان باشد پس بوقت حاجت انجمه باید پوشید بدان جتا کوفه فخر باید کرد
 و در زیر جامه مذکور پس از آن جت خفا در دهان باید نهاد تا غایتش از چشم مرمان بآید
 الله تبارک و تعالی و پیش از غایت شدن این طلسم از او شنیدند که فی العو از نظر خلق پنهان
 خواهد کرد بدو طلسمات مذکور اینست

از این جنوب
 از این جنوب

ط ۷۶ ۳۷ ۱۹ ۶۲۷۱
 ط ۲۱ ۶ ۳۲ ۱۶۵۹۶۱
 ط ۱۶۳ ۲۷۱ ۴۴۶
 ط ۱۱ ۵۶۳

ط ع ع ع ص ۱۱۱ ۳ ۷ ع ط ط ط ۱۶۲۲۱۱۳

و این نقش را نوشت بر بازو بند تا که از بلاها محفوظ ماند و وقتی که خواهد ظاهر شود فی القوت یومید
زا از بازو جدا کند و از آب چاه تازه رو خود را بشوید نقش اینست



و صَلِّ وَ مَرُّ در منافع آن جَبَان که بر رو آب ایستاده اند بدانکه خاصیت آنجوب و جابه
است و قبول دل سلاطین عطاء و برآمدن حاجان از ایشان و فور عزت حرم و مکت و ختم
میان جمیع عالمیان و فو انگریز و استغنا از خلق و چون میل اینجالات پدید آید هفت دانم از
جوب فوقانی یعنی از آنها که بر رو آب بوده اند بیک دهفت دانم شعیرا سو و مثل او شعیرا سفید بجهن
عقد خردل سفید مانند او فلفل اینض و هفت قطعه ملح اند زانچه هر یک برابر شعیره و مجموع ذاب
در خرقه پاکیزه افکنند بر بازو تا است خود بر بند تا هفت آنچه مذکور شد مشاهده رود ز ناده بر
آن نیز انشاء الله تعالی و صَلِّ سَمِر در منفعت آن جَبَان که در تیر آب مستقر بگردانند آنها

برای عمارت جائه ها و نشاندهاها بکار اید هر گاه که از جناب مستقره در تحت بنا بیاید و در تحتها بیاید
 نهند از عمارت سالها باقی ماند از خزایه این بود و اندک عالی و ذایع کرد و اگر آن خوب را
 سقو کند و باب مخلوط ساخته در زیر درختی برینند بر در شوی و سیوه بسیار دهد بر تیره که محل
 تعجب و تحیر باشد این طلسمات را نوشته بر درخت مذکور بنید تا که سیوه او مثل سیوه قناد تلخوشتره

پند شو مکرر بخیر بر رسیده است ۱۱ ۶۱۶۳۲۹۱ ۱۱۹۷۶۱۶۳۲۹۱ ۱۱
۱۱ ۶۱۴۷۱۶۳ ۲۱۴۷۱۶۵ ۵۹۱۴۷۶۳۷۱۶۱۶۱

۳ ۷ ۱۶ ۹ ۴ ۱۱ ۱۳ ۷ ۲ ۴ ۴ ۷ ۶ ۹ ۱۱ ۶ ۳ ۷ ۱
۱۱۱۴۴۴۲۱۶ ۶۳ ۹ ۱۱ ۹ ۱۱ ۱۱۹۹

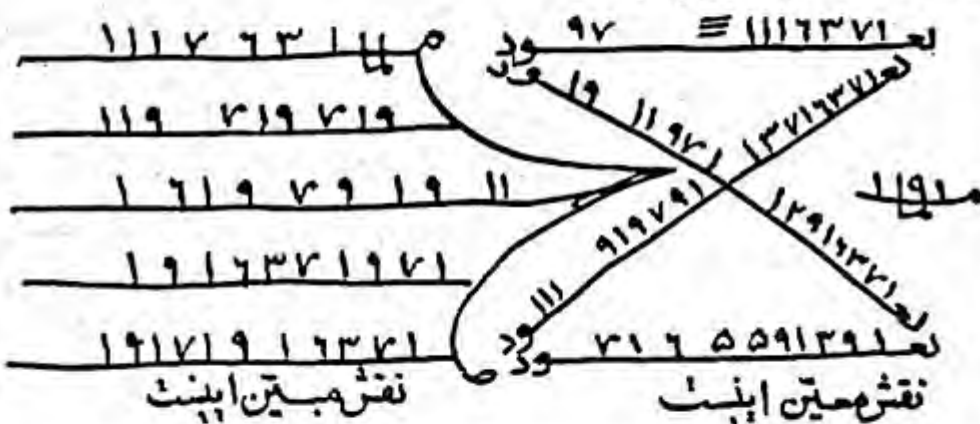
۱۱ ۶۳ ۷ ۱ ۶ ۹ ۱ ۴ ۴ ۷ ۱ ۶ ۳ ۷ ۹ ۲ ۱ ۶ ۳ ۷ ۱ ۱

۳ ۹ ۱ ۶ ۴ ۷ ۷ ۷ ۲ ۴ ۵ ۷ ۱ ۴ ۷ ۱ ۶ ۴ ۷ ۱ ۶ ۴ ۷ ۱

۱۱ ۶۳ ۷ ۱ ۶ ۹ ۱ ۴ ۴ ۷ ۱ ۶ ۳ ۷ ۹ ۲ ۱ ۶ ۳ ۷ ۱ ۱

و حد چهارم در بیان جناب متحرکه در وسط آب بوند خاصیت آن جناب قطع مناف
 بعد است در زمان قریب چون کسی خواهد که از بلده ببلده خواهد رسید خواه قریبتر و موضع رود
 که خانه باشد از مردم و در ذایره بکشد یکی برای این بلده که در او نیست و نام این بلده را بنویسد
 و ذایره دیگر در آن جهت که بلده مطلوب بر آنصوبت و نام آن بلده نیز در درون ذایره بنویسد و
 بر کرده ذایره این اسماء بنویسد بر وجهی که تمام حواله ذایره فرو کرد و اگر کلمات با تمام رسد و از
 ذایره چیزی باقی باشد باز با سرگردن تاحول ذایره با تمام رسد اسماء اینست لف مبطرون وهو
 کسطاس کبیطوس بعد از آن ختبه از انجبت متحرکات قرار کرد و باطلعه آن عوفا را بر مجمره
 کند در ذایره که اسم بلده حاضر است ایشانده باشد چون بخورد بزرانش افکند پایه راست بزراد

و در ذائره بلده مطلوب نمک چشم فرو پوشانند چون زانچه نجو بمشام اور سلیم چنان چشم پوشید
 پایه دیگر بر ذار و در ذائره بلده که مقصد او است بنماید پس چشم بگشاید خوراد در بلده مطلوب نباید
 و از طلمات نفس ذ اول نباید بسوزاند



۴۰	۲	۱۰	۵۰
۵۰	۱۰	۲	۴۰
۵۰	۱۰	۲	۴۰
۴۰	۲	۱۰	۵۰

۲۰	۲۱	۵۳	۳۰	۳۰	۲۴	۳۱
۲۰	۶۳	۶۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۴۰	۵۴	۱۴	۱۵	۱۲	۰۰	۲۱
۱۱	۹	۱۰	۲۲	۰۰	۴۰	

وَصَلِّحْهُمُ در نفع حیو که در وسط آب ساکن بچو خاصیت آن امثال الصواست
 و بندگان گنجینه و ذاب فرار کرده چون زده خواهد که از نظر رو پابند گنجینه باشد یا چهار
 پایه غایب شده یک از جنات ساکنه فی وسط الماء بکند و بنا مقدار از سنگ در برانش نمک نام
 آن کس یا آنجوان بتران مسمی بکند الهی قادر نشود بر حرکت از امکان که باشد تا وقتی که برود
 و او را بگرد و صَلِّحْهُمُ در بیان جنات منسقه خاصیت آن بغض است تقریب چون که

خواهد که میان و کس دشمنی افکند از جهای شکسته روحت بکشد و هر یک زاید پاره سازد و در میان
 نان کند و آن نان را نصف سازد چنانچه هر دو قطعا از آن جت در نصفی از آن چیز آید و بیام آن دو
 کس که خواهد نصف بکشد و نصف بکشد هذند شخص باید بگریه مشغول گردند از یکدیگر مستغفر
 شوند و صلوات بفرستند در حیات ملصقه و آن ترا الف و محبت است چون و ذانه ملصق
 بگیرند سحر کرده باشکری بنامینند از او طعام با شراب ببرد و دهند و ستم عظیم در میان ایشان
 پیدا شود و اگر بر اطعام ایشان قادر نباشند مسوق نمیزد از حوض یا جاه نادرجیمه پادرو
 که هر دو از آن آب خوردند بیفکند اندکسریا یکدیگر مؤلف متناهی کردند چنانچه یک دم از
 یکدیگر جدا نتوانند شد الله تعالی اعلم تمام شد کتاب الاسرار و در غیر این کتاب هم از مصنف
 آن چهار نوع دیگر از اعمال اخفا نقل کرده اند یک عمل در تنه پر چرخ و در قبل این کتاب این
 کردیم اما از اعمال اخفا نوع اول از حیات شروع بکشد و بگذارد از خونچنان
 آن و سحر کند تا وقتی که مانند غبار گردد پس بگوید $\text{سبحان الله و بحمده و الله اعلم}$ و اطعام کند
 او را با نان میده که با مویر ذانه بگیرد و برین کوره مخلوط ساخته باشد زاب مدن سه روز گفته اند
 در سه روز یکبار از این طعام خوراند در صباح روز چهارم زج کند و یک سنگین خورد و
 باید که قطره خون او خارج دیک نهند و اگر آن خون بر زمین بزد عمل نامل شود و بعد از آنکه تمام
 خون از حید و برین میدان غبار مذکور را بر آن خون نثر کند و قلب مذکور را برین آورده باشد
 و هفت جبه از شجره مذکوره در آن نماده شکار این خطی حکم بگذرد و در دیک افکند و یک شب در
 زیران آتش قوتی برافروزد تا آنچه در قلاست پال شود چون وز شود سرد بکشد آباید و در
 حیات نگاه کند هر چه سوخته است باز در دیک نذارد و آنچه سالم است نگاه دارد و در ماده که در دیک
 باشد در کاغذ محفوظ سازد و چون خواهد که از نظر مردم غائب گردد بیک از جوی سالم در زیر زبان

اسرار قاسم ۵۴ مقصد اول در علم شهیمان

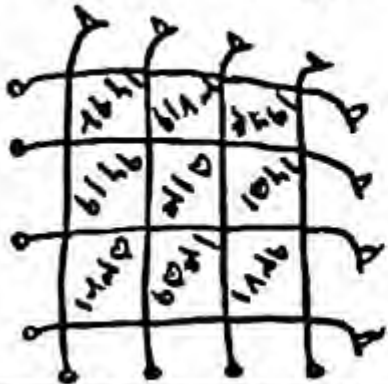
کپرد و اسما مختصر بدعوة زحل بخواند و از آن ما در محفوظ چرخ در گریبان استین خورد بزرد که در وقت و ساعت صحیح گردد و قبل از این در فصل رمادات مانند این عمل مذکور شده و چون در این نسخه بان تفاوتی بواجاب ثبت نموی نوعی قرض بکپرد راس ۱۱ اللهم که یک الله ۱۱ او ۱۱ ۱۱ بنویس و از حبه معرفه هفت دانه بشمارد و در تار دروعین او هلد و پنچ تار در ۱۱ ۱۱ او هلد قتی که زحل در شرف باشد اگر از اولی ازا قالمی یا بلدی از بلدان که متعلق بوی باشد یا ببلک کدا بلغ و اکمل باشد اگر او را در شرف نیابند و در یکی از دو خانه خوابانند یا در یکی از خانه های مشرف و اگر میسر نشود مقارن مشرف باید یا بر شتاب و تدبیر او نظر عطار دبو از تسدین تثلیث لازمست و در وقت کاشتن جویش رموضه مذکور بن باید که دعوی مخصوص بزحل بخواند و از روحانیات موکله براوا استعانت طلبد و عمل خود بر اس مذکور را بر در موضعی که کشته کاشنه باشند در از زمین بقدر ذراع خرد بکند و از ترفند کند بجاک بر سازد و تنقیه کند به ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ که مانند اب ساخته باشد هچین چهل روز تربیت کند و در مجلی که اب باید بماند مذکور تاسی نماید تا انچه بر و بد و میوه نرو بند و برسد انگاه روز شنبه قبل از طلوع شمس بچیند و امتحان کند چنانچه مذکور شده و چون حب خاصا حاصل شود دعوی زحل بخواند و گوید اخنوی بحق هذه الاسما که فی الحال منخری گردد نوع اسیم بکپرد ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ الله الیل یعنی ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ و هر روز یکصد مرتبه مصرع که نوب صرع او روز چهارشنبه باشد هلدینان خوز را فریاد و برپشته از در باش ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ این اسما را بنویسد بر خرقه پاک جدید و اس هر دو مذ بو خرابتر خرقه بچید بر عضا این بند و برود هر جا که خواهد که او را بر بیند اسما اینت شمع طنج همتلح مطلق ۳۰۰۳۰۳۰۱۷۰۹۸۰۵۰۰۰۵۰۰۰۰

نویس

نویس

م ۴۰۵ ۳ ۳ ۸
 ۵۱ ۴۱ ۱۱ ۱۱ ۱۶ ۲۱ ۶ ۳ ۷ ۹

نوع چهارم و این اشرفا بواب احسن است و در باب نوامیس بدین عمل اعتقاد
 تمام است $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♄} \text{♃} \text{♂} \text{♆}$ بره و برکت من خود نگاه دارد قبل از نیم
 روز پس آن بدنه سایه دارد و بیکنند و دیگر بر دارد و همین امتحان کند تا وقتی که یک بدست
 آید که او را سایه نباشد پس پوست او باز کند و مد بونغ سازد بنهار و فرط و این عمل و متنی
 بیاید که صائم باشد بر طهارت آنکه طاهره بود که او را نیچ ترک باشد و آن پوست را بر نیچ
 قطع کند بشکل ترک طافیر و بر هر قطعه این شکل بنویسد $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♄} \text{♃} \text{♂} \text{♆}$
 صمه ماله $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♄} \text{♃} \text{♂} \text{♆}$ ایتا شرا هیئا اذو نای صباوت و هر یک از این قطعه ها را
 بر ترکه دوزد لبون من خط قطن بآید که در وقت دوختن قمر متصل باشد بمشرب از برج
 ثابت و همین اشکارا بر عناصر طایفه نویسد با این نامه کریم و جلتا من بین بدیهم سدا و
 من خلفهم سدا و اغشیا هم فهم لا یجرون پس هرگاه که خواهد این عناصر طایفه را بر سر هند
 و باید که با طهارت باشد و سوره و الحادیات را بخواند تا نقصا و اینصوت بهترین صواخفا
 است و الله اعلم بحقایق الامور و این طلسم اثر از اول نوشته باید بسوزاند که تجربت آنست



ل م اوس ط اللم ن و ط طع ل م ن م ح ل
ا ق ط ط و ط ط ط م ن ط ط ط ص ف و ل ل م
ا ح ل م ط ط و ن ط ط ط ن و ل ط ط و ا ل ل
ا و ا ط ط ط م ن ط ط ط ن و م ح و م ح ا ل ط

بعد اسم ذات یعنی الله و نصف اول و پنج سه حرفت بر این وجه بس م ال ل ه ا ل د ح م ن ال
 د ح م م ق ل ه و ل ل ه ا ح ن ا ل ل چون بر یک صفحه از یک نشانه $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ انحراف مفرد
 بنویسد بر صفحه دیگر از او این طلم کاتب کند $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ ل ح د ا ا ا ا ا ا ا ا
 و جدا نگاه دارد پس نشانه $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ دیگر بساورد و بر یک صفحه ان نشانه حرف انزوه
 بطریق افراد بنویسد بر این نمط ه ا ل ص م د ل م ی ل د و ل م ی و ل د و ل م ی ک ن
 ل ه ک ف و ا ح د بر یک صفحه دیگر این طلم زار قاسم زند $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل
 $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و اینرا نیز جدا نگاهت نماید پس بگیرد و $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و یک $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$
 $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و یک $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و یک $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و یک $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و یک $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$
 $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ ه د و بر شتر سرخ دو خمر گرداند و زمین را یک گنجره بکند و هر دو زار خاک مدون
 سازد با هم تا مدت هفت روز بعد از آن پیرن نارد بعد از هفت که قبل از این کرده باشد بدانکه مقیم
 کد است و مسافر کدام چه هر دو یک و یکجا مجتمع شده باشند پس مقیم را بخاوره فرماید مسافرا
 هر طرف که فرستد سرعت هر چه تمام تر نزد مقیم آید باذن الله تعالی خاتم در اشیاء
 متفرقه که خاله از نفع نیست مشتمل بر دو فصل است فصل اول در صورت چند غیر
 و عجیب که محتاج الیه است منظوم بر پنج وصل و وصل اول در تکلم نام یعنی چونکے خواهد
 از احوال و افعال که خبر نیابد در پیدا از او معلوم تواند کرد عملی بجای آورد که آنکس در
 خواب لیکن آمده سائل را بر شخصیات احوال خود اطلاع دهد این عمل بر انواع است اول
 بگیرد $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ بر سینه نام هلد و اگر نائم مؤث باشد نود تر
 اثر بکند و هر چه در دل دارد بگوید نوع دیگر $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و $\text{☉} \text{☽} \text{☿} \text{♁} \text{♂} \text{♆}$ و
 بر کف دست بگیرد یا در کف مالک کف زار بدل شایم هلد از او استنطاق کند هر چه پرسد

واگر زمان $\text{هـ} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ باشد ستوریکه گفته شد در برکش بالا می چرم پنهنان که هیچ
 سد بر رو تو بانک نکند و نزدیک تواید صیغ تو گردد و فرمان بر دار تو شو و هب نام و سباع
 جمله بقید تجر ایند و صلحیم در ذرع الساعه انچنانست که تخم بکار دو و در الخال برید
 و ثمره خوبناید و این از صنایع غریب است بگویم $\text{ق} \text{و} \text{ز} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ و بیاغارد در $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 و بر رو کاغذ در افتاب بسط کند هفت روز بگیر پس در گوی از کرباس نو سپید نگاه دارد و
 چون خواهد که این عمل بخاید ارد باید که از $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 باشد کوفه و خشک کرده و در صوره یا خود نگاه داشته فلک بسیار و فرس کند بر روزی بیاد در طرح
 بزرگ و حبت مذکور در رو مخفی سازد و آب گرم بر روی زند چنانچه تم تخم رسد بمندیل می پوشد و
 مرهم البخیر مشغول دارد ساعتی تا آن ذرع بر وید بر گها بزور کند ثمره پدید آرد پس هر که را
 خواهد از آن ثمره بدهد خود بخورد چه اصل آن معاومت و در کتاب بگو فرموده که $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 منوس $\text{ق} \text{و} \text{ز} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 بسته است و از مرهم ثمره صاحب تجر به استماع افتاد که تخم منقوع هفت روز بر رو کاغذ در سایه
 فرش باید نمود تا خشک گردد و الله اعلم نوعی بگو بگو بگو از تراب مذکور خود بخود بساید
 و $\text{ق} \text{و} \text{ز} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 روئید بی بکود بگو قویط کند و موضع از چهار میخ از حدید بر اطراف او فرو برد و در $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 بمندیل می پوشش تراب مذکور در او و زودانی از $\text{ق} \text{و} \text{ز} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$ $\text{ه} \text{و} \text{ا} \text{و} \text{ی} \text{و} \text{ن} \text{و} \text{د} \text{و} \text{ر}$
 ها هاله ان افکن پس لطیف قیق از عیدان ریحانه در روغور کن تخم پرورده زاد در میان انها پنهناناز
 و آب که باندک زمان بر وید بزرگ شود و می دهد مقصد ثانی در علم ربمیا وان

شعبات باشد و توابع آن چون جبل و کوه و امثال آن کلیاتش در دو اصل و خانم مرقوم
 رقم بنیت میگرد آصل اول در شعبه و انواع آن بسیار است و از جمله چهار نوع در
 چهار فصل مذکور میگردد فصل اول در عجایب بیوزان پنج وصلت و وصل اول
 بیت الذهب انخانه باشد که درون او تمام زینخالص نماید سلاطین چین هند اینچنین میکند
 و هر که بدانخانه در زاید چشم او از براهت آن خیره گردد و نتواند تیزتر بر آن نظر کردن و اگر بود
 از مهب و دذاب کن و بگیر منه ۱۱
 روز و هر چند رسوخ خشک گردد اب بوره در و بریزد بعد از سحق و تسبیح از غبار نگاهدار بلخست
 تمام پس از آن بشاند ۱۱
 صفره باشد یکوب کوفته درشت و در اناء زجاجی فکند محل خادق با حاضر اترج و مقصد بر او
 در پنجانچه و انگشت او ز پراو بر آید هر روز سه بار حرکت دهد و هر گاه که سوکه سیاه شود بر نیز و عوض
 آن سه که صاف بر نیز نواقعی که دیگر محل متغیر نشود و چون بد نیز نبوده بیدار و اخشک کن و بنا آن
 مسوق مذکور او لاسه شبانه روز سحق کن و خشک ساز و تسویه در کوزه خرف مطابین بطین
 الحکمه باقی معتدل معتدل بکشد بعبه گفته اند که در کوزه زجاجان تسویه دهند باصلد بعد
 از سر شدن اخراج کن و بر دار و از غبار و نم محفوظ گردان پس بگیر از این واد و جزو و بکشد و از علم
 اصفر طبع صفا بچ اچ ۱۱
 مجموعا بیاض البیض ملون بزعفران سحق کن و قدر ۱۱
 معلول کن بزاقش و خانم را که پاک باشد مخصوص بان طلا کن و چون خشک گردد بدین چنین
 مدهون ساز که بلون هب باشد بلکه درخشد و تو که ناظر انرا بحال فح بصیر نباشد در او
 وصل و تم بیت الیتر انخانه باشد که هر که بد زاید پوارش مانند پوار افروخته و

و چون افتاب در افق اقیانوس عظیم مگر گردد و این بغایت عجیب است بیکر نور غیر مطیع و حتی کن از
 در پوست پس نصف زن از او بگریخته ☾ ☽ ☿ ♁ ♂ ♃ ♄ ♅ ♆ ♇ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓
 و هر روز اسحق کن و بانوره بیامیزد پس سزا گیر
 استو برابر وزن نوره و اسحق نماید هر دو را با هم بر آمیزد دیگر باره
 اسحق کن تا خللا تمام و امر ای کاملاً نیاید پس این مخلوط را به ♁ ♂ ♃ ♄ ♅ ♆ ♇ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓
 عین سازد و برد پیوار و سقف خانه طلا کن و بگذارد تا خشک شود پس هنر بلتان خالص اندک
 اندک از آن در کوزه پیوار که در آن حال شعل گردد و چون افتاب را اینجا افتد زبانه آتش پدید آید
 بمثابه که ناطران شمع شوند **و وصل کیم** بیت الشمس خانه ایست هر که بدد زاید شب
 افتاب را مشاهده نماید طریقتش آنت که ☾ ☽ ☿ ♁ ♂ ♃ ♄ ♅ ♆ ♇ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓
 او بشاند ☾ ☽ ☿ ♁ ♂ ♃ ♄ ♅ ♆ ♇ ♈ ♉ ♊ ♋ ♌ ♍ ♎ ♏ ♐ ♑ ♒ ♓
 با او بیامیزد و در افتاب یا یوزد نماید در کوزه پس موضع دو در آن تجدید کند و
 آنچه در اول مذکور شد بر موضع دیدن آن ریزد و بگذارد تا آنرا بخورند یکدیگر نیز بخورند و یک
 دوده بزرگ بنامند پس او را در افتاب بگذارد تا بپزد و خشک گردد اسحق نماید بر جای ابيض طلا
 کند جام را بر طلا قهقهه ریختن و وزن که در خانه باشد و پوشد پس بسناید زن ذایک در اریح و تخیر
 کند که خانه سیاه گردد و انجام مثل افتاب نماید بلکه نور او اعظم در نظر آید اگر از دوده مسح
 بکند و بوزن او ذرایح و سه برابر او از بیخ شجره سراج القطر ب برابر او از بیخ و بنا بکند بیکر اسحق نماید
 و بد انجام عین سازد و تجیب کند تجنیف نماید رطل و این شرط کلی است پس هر گاه که خواهد
 لبه و خانه تاریک افتاب را نماید تخیر کند بخیه زانرا بخوب که ضوئ عظیم برابر رویش افتاب در
 آن منزل پدید آید **و وصل چهارم** بیت الشمس الموت و این خانه ایست که هر که بدود در

اید فیه الخالیهوش گردد و اگر یکساعت را توقف کند بمیز و سلاطین هند مثل انچه خانه ها
 میانند تراصاحت ملک چنانچه مخفی نیست و این عجیب عجایب بوست بگیری **۱** **۲** **۳** **۴** **۵**
۶ از اوداج البراو از دم الحجامین برابر او از خواصر **۱** **۲** **۳** **۴** **۵**
۶ **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
 پس بگیری ربع مجموع از شیرزق شهرم و هر دو زا بکوبد در دم و در مار نیز بعد از آن همه را با پاکد بگر
 خلط کن و برد بیوار و سقف خانه اندام و بناید که در وقت تطلیع منفذ دماغ را ببطبقه که الوده
 بروغن بنفشه با دام باشد مسدود ساخته باشند بعد از تطلیع رود از خانه بیرون ناید آمد چون
 از این عمل فارغ شود تخمین کند خانه را بچهارچین **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
۲۱ **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** اجزا برابر و چون از تخمین باز پرسد از
 خانه زاد ریند و منافذ محکم کند بر وجهی که بخاریترین نرود و هوای بگردد و بناید پس بعد از سه روز
 که بوی انخانه نشنوید هوش گردد و هر که بدرون آن رود یکساعت قرار گیرد بمیز و آنکه هوش شده
 باشد اگر خواهد که با خود آید و از آن حواله انخانه دور بناید بر دو بدهن بنفشه خالص سحر بناید
 نموناهوش آید **فصل پنجم** **بیت الحنون** خانه باشد که هر که بددزاید متحیر و مجنون
 گردد و اشار صرع بر او ظاهر گردد و بعد از ساعت بخود باهوش آید بگیری **۱** **۲** **۳** **۴** **۵**
۶ **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
 دزاب حل کرده صوتی عظیم هابل بر دیوار خانه بکشد چنانچه آن دیوار از او بر گردد پس تصویر بناید
 کرد بر سر اینصوت تا چه از زهره اینها چه که او را بطهر کوشند بر میان او محوت مریدم که ماه در دست
 او باشد و بریاد او صوت زنی که مچ در دست دارد پس بستاند حجر معنطای پس نرم بناید مانند
 کحل و نگاه دارد و چون خواهد که کسی را مهتر گرداند بکحل مذکور کحل کوفاند بد پنجاه دراز و انخال

مجموعه

مدهوش گردد و عقل از او مسلوب گردد بعد از زمانه پیک با خود اید فصل و ستم در
 عجایب کرات و مقابل فان هجده وصل است و وصل اول کره مشعله در آن کره است
 که چون بر افروزند فرو نماند و اگر آب یا سرکه بر او نریزند قوت اشتعال او زیاد گردد
 ۱ ۴ ۳ ۲ ۱ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴
 طالقونیا و از کره بکنند بسیار پس بستانند از
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴
 غیر مطع جزوه و از قشر نصف جزوه و بنایکد بگرین کند
 بوزن قه قراره سلکات بره و مثل او زهره سنک پست بگریه با آن بزاینده و نگاه دارد پس
 بگیرد و ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴
 یا بسا نمقدار که خواهد دروس آنچه و از ناب ایشان را
 در رکند و سخی کند با مثل روغن انزبوق خالص در فن کند آنرا در زبل رطب مده چهل شبانه
 روز در هر پنج روز تجدید بل کند و همیشه آنرا با آب گرم ترتیب نماید بعد از چهل روز در هر
 شده باشند آن کره طالقونیا بدین هنر بیالاید و اجزای مذکوره محفوظ بر و باید تجویف کند
 ناره که محکم شود بگر باره بدان هنر ملخ سازد و آتش در او زند که مشعل گردد و هر چند
 که در اطعمای او کوشد میسر نشود مگر آنکه قطعه نمد را سر شبانه روز در سر که آغاز بعد از
 آن کره را بدان عمر کند سر روز هم چنان معنوی بگذارد تا مشعله او فرو نشیند و این کره مشعله
 باید نهاد و بر افروخت و اکثر این مشعله سلاطین را بکار آید قه که در شب سوار شوند و بارند که
 بداید بادهای قوی و عتیف و زد فوسفور بگریه عجب ترکیب بی باغ و او جنس از دریا
 است که چون شب تیره طیران کند و شب او چون چراغ نماید او را خشک کرده با روغن زنبق
 خالص سخی نماید در شبته صلح کرده سرش بصهر صج و ملح محکم بندد و در زبل نهد و هر هفت
 روز تبدیل زبل کند تا وقتی که بی باغ در آن روغن حل گردد پس بگیرد ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳ ۴
 و بر موصی ترتیب ترکیب کند و مجلول مذکور بیالاید بر خیز از

جراحی همان طایر و آتش بر او فروزد که فی الحال مشتعل گردد و هر چند بازان بر او بارد نیاید
 بر او برزید یا خاک بر او باشد نظیف نشود چنانکه اب بر او برینداستعال او زیاد شود و انظفا
 او میتز نیست مگر بنده سلول در خل چنانچه در عمل سابق مذکور شد **و صَلَّى وَ صَلَّى وَ صَلَّى**
فَيْلَةُ الْمَلِكِ فان فیله ایست که چون فروخته شود مردم بیکدیگر از بصوت تملانکه بینند از آتش
 آفریده شده و این عمل برای بوجه است که بیکدیگر عین سئو و ان مرغیست که سماه گویند در ولایت
 بمن بسیار باشد و در قرآن شریف است که **حَقَّقْنَا لَیْلَةَ الْقَدَمِ حَقْرًا مَوْسَىٰ نَزَّلْنَا لَهُ الْوَسِيلَةَ** بود
 با ترجمه این جملت قال جل ذکره **و انزلنا علیکم المن والسنویر** و چون دیده او بدست ایوان سازد
 یکدیگر نیاید مالید در آنه زجاج هفت روز بشوید باید از چون عصاره لطره بر آن مذکور
۱۶۱ **صا** با او امچند در چراغ آنی بر نیاید کرد و فیل از قطن جو ملطخ ساخته
 در میان مجلسی باید فروخت تا هر که در آن مجلس باشد بیکدیگر از بصوت فرشتگان بینند از آتش و او
 نزد دیگران همان هبت بینند و این بغایت عجیب است **و صَلَّى سیم** فیل الراج وان
 فیله ایست که چون رومر جبر بر او فروزد مردم بیکدیگر از بصوت زنگیان بینند بار و هماسپاه
 موها چند لبها مطر و عملش چنانست که فیل از خر قه نا و رس بار کوبه سیاه بروغن بنق که
 مخلوط بد **۱۶۲** **صا** باشد ملطخ ساخته در سرخه سیاه تعبیه کند و در من
 از بنق بر ناله ای آن نزد و بر او فروزد در وسط مجلس که آنصوت که مذکور شد و نماید نوع
 دیگر بیکدیگر **۱۶۳** **صا** **۱۶۴** **صا** **۱۶۵** **صا** فیل از و صغرتب سازد در چراغ آن
 آهنین بروغن لاله بر او فروز اما باید که در آنخانه چراغ بنوعی از این در وقت سحر این آشر
 عظیمه **نوع** دیگر در من بنفشه مقدار **۱۶۵** **صا** **۱۶۶** **صا** قصابین را فکند
 و بدین روغن بنفشه چراغ بر او فروزد و فیل کان خالص باید خاصیت همین است نوع

جان جنون و ریاضیه

در بگرد بگرد صبر براق و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
 فیله از ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
 افروزد وصل چهارم فیله المسوخ فیله ایست که چون افروخته شود وجوه
 حصار مجلس بنیایت مکروه نمایند چون همه که بر سمت منج مبتلا شده اند بگرد استخوانها
 که ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
 مشوب بلونه دیگر نباشد مقدار از ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
 مآخوذ ثلثه زاذوب نماید هر دو را باهم منج گرداند و از خرّم نادر ج فیله سازد و بدین
 ملحق گردانیده در چراغ دانه بر افروزد باید که آن چراغ دندان لختی نباشد و بدین زیت
 صافه مملو تا انچه مذکور شد و نماید هم در این کتاب آورده که ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
 بگرد و یا ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
 ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
 همان حیوان نماید شرحی که در عمل جمیع قائل سد منافذ و اطلاق ابواب فافهم دار حیقه
 اسکند بن نیز بر این وجه مذکور است وصل بجم فیله الحجات و آن فیله ایست که
 چون و شن شود تا شیل حیات عظام بنظر آید عمل بر این نوعست که بگرد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
 ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 در حوق ان نهد بدین بنوی در سراج استو یا الخضر بر افروزد و در بعضی رسائل آورده که
 فیله از جلد چه کند بروغن نطفه بر افروزد هم در این کتاب مذکور است که در ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
 و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 و ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰

باشد بهتر است و بفرایع عمل بکسے حرف نرند انہ کریمہ و کتبے با اللہ شہید محمد رسول اللہ را در
 خاشتر این لوح بکنند این عمل از عملهای مولانا عبدا للطف کیلانیت که بچشم مرشد فیضان
 در مقدس ساختن او را مسلط کرد بر جمیع امرا و قزلباش و فوجی که از عمل فارغ شوخیز بکنند مقدر
 تصدیق نماید استاد مرحوم بواسطه الله و در کتبخان ساختن در آن ایامی که پادشاه او راه او را
 اصغهان نموده بود چون مهر امیر نیاز و لبث باندک زمانه ای اناک و امارت فارس یافت و بانجام و
 جلال رسید که مافوق آن منصوب نیست این عزیز من و چیزی باعث اثر دعا است یک اعتقاد دوم
 اجتناب از صحراهای و نواحی بیابان از محرابانست باید که از جهات مخفی دارند هیس سیم
 بچشم تسلط بر جمیع خلائی باید که در ساعه سعد اگر در شرف حل صل کند بسیار مؤثر است
 لوحی مدتی نیاز و در پیکار درست نماید چون شروع در عمل کند بعضی روز و در بر لبند پاکلاب
 روان مند بکشد و در آن بنشیند بشرط آنکه غسل کرده باشد جامه پاک پوشید و چیزی از سبنا
 پارچه بر سر پوشد بخورد و اندوخته الکرسی را بخواند و بر خود بداند از اعمال حکیم لم طم هندلیست
 و از اعمال مجتبه او است و این عمل مولانا ضیاء الدین محمد کاشمیر در ایامی که توای اشرف بر سر
 یعقوب خان شیراز میرفت ساختن تو فان پادشاه حجاجه را مسلط ساخت بر جمیع خلائی و این عمل
 از محرابانست باید که چون بمندل نشیند فام دوسر بر آشد در محلی که این عمل زاد روح کند بدن
 خانرا بر سر بکشد خانم دوم از آن سر که خطی هذا القیاس تا تمام شود هر خانه که بر کند بگوید
 یا طیبه یا و مقصد خود را در دل بگذراند چون تمام شود روز شنبه چون از نماز فارغ شود بخورد
 شود و این هم نزل در پارچه سپاه بر بچید در نیاز و راست بند و تسلط و بزرگی بر هر شخصی که بخواهد
 حاصل ابدی باشد بچشم زنان در نیاز و چپ بند و بزرگی مردان بر نیاز و راست و فخر که از اناهلان
 و جهات مخفی دارند که از اعمال حکیم لم طم هندلیست چنانچه در مثال نموده پیشو اینست و این

اجزاء او زاسه نوبت تلخیص کند پس ممزوج معقودار و وسط او تیبیه نماید شجوم در ذاب عجز برافروز
 و قبل از ایجاد قبله بخیر کند بجوی مذکور چراغ اراد پس برافروز آنچه که مذکور شد معاینه ب نظر
 در باید گفت اند اگر خون ۱۱
 که از ۱۱
 یا نری هم قبله انجیل چون این قبله برافروزنده که در مجلس باشد بصوت شتر نماید و اصل
 این عمل شمش ذاب است که بدن و عمارت جن است و سر او شبیه شتر و ذکر او در وصل اول در اول
 دوم در مقصد اول مطو شد را اعمال ناموس صغر چون شمش او بگیند بگذارند خر نشا و در س
 بوی بیابند در صباح اخضر جدید برافروزند در مجلس صواهل مجلس برصوت شتران نموه
 شویری که خر فرموده باشد سرخ یا سپاه یا سفید قل هذا وصل شانی هم قبله
 التفن و انجان قبله باشد که چون برافروزنده که در نوز آنچه باغ باشد چنان نماید که در کتبی
 نشد است و کتبی در ابست و عمل او بر این قانون باشد که بگرد ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 و دیگر ۱۱
 ۱۱
 دهن نیک برافروزد در چراغ نان جدید اهل مجلس را چنان نماید که در کتبی نشد اند کتبی
 ذاب عجز و وصل هفدهم قبله اخضره وان قبله است که چون برافروزنده خان
 و هر چه در اوست سبز نماید ان قبله زایدین نوع توان ساخت که بگرد در کوه پاکیزه که نو باشد
 شش و پاهار و مقدار پیل سوده بر او باشد قبله کند در چراغ ان سبز و بروغن ۱۱
 ۱۱
 اند اگر ۱۱
 مس شک زاسر که بر او بریزد و بگذارند تا رنگ گیرد پس بر او در

نماینده هر که بر بیرون باشد ایشان را بقایات بزرگ بینند از ایشان بترسد بپرسد ای عمل از
 عجاایب است **و وصلی و ممد خند التماثلک** چون بدین خند تجزیه نمایند
 در خانه متشاهای سبز بنظر در آید هیشاهای عجیب شکله که بیندگان از آن متعجب و متحیر
 مانند اصل در این عمل نیز پدید آید چون آن بدست آید باید گرفت **۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶**
۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 باید کوف و پس از آن با یکدیگر مزج داشته و بیکدیگر بحق باید کرد و ششم مذکور عجبی کرده
 جهانها را جمیع باید ساخت و در ظل خشک کرده نیکو محافظت باید نمود و بوقت حاجت
 تجزیه نماید کرد تا آنچه مذکور شد معانی پدید شود **و وصلی ممد خند الاخبار**
 چون خواهد که از همه چیز باید آنچه در کار واقع خواهد شد از خبر و شتر بر و ظاهر گردد
 هر خانه که خواهد در آنخانه خواب باید فرمود و عملش بگیرد **۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰**
 کرده و **۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰**
 شب بدان مجبور سازد در خانه و در آنخانه خواب کند البته در خواب بیند که چه او را از آنچه
 خواهد جبردار کند از غریبه که این مجرب کرده بود در باب قبه استماع افتاد که واقفان ما
 بکرار احتیاج دارد **و وصلی چهارم** دخت الفاتره و این خند مفید است دفع
 مضره موشان بدان عمل توان کرد بگیرد خنثی که از راه **۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰** بیضا خوانند
 و اب اثر بگیرد و نگاه دارد پس بتاند **۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰**
۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 جزوه و هر یک را جدا بگوید بیزد و با یکدیگر در آمیزد و بصافه مذکور عجبی کند و
 جفا سازد برابر لویا و خشک کند و سایرین در هر خانه که جبه از آن تدخین کند موشان

در انموضع جمع شوند از در و دیوار و سقف زمین و از هر کجا باشند چون جمع شوند ایشان
بر وجهی که خواهند بکنند **وَصَلِّ خَمْرَ خَنْدِ الْجَنَّةِ** در مجلس بدین دخنه تجزیه
کنده هر که انجام باشد از لجان نماید که بر کار دریا نشسته و از دریا نهنگ عظیم برآمده و قصد
ایشان دارد و میخواهد که ایشان را در دریا بیاورد ایشان را زخمی ترسند میگردند صوت عمل
این دخنه چنانست که بگوید از خریکو قبه و ماء البابونج دو درم و فریبون سه درم و حب الفرسا
پنج درم $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$ و شحم تمناح ده درم و شحم دلفین برابر
او و شحم سنگ الجمر مثل او پس جو را بگوید مجموع را با شحوم بیامیزد و جو را از ده جبهه یکشمال
و در ظل بتجفیف نماید هر گاه خواهد تجزیه کند بتراتی که آن طبع مرکب کهنه غرق گشته حاصل
شده باشد آنچه مذکور شد معاینه بکنند دیده شود **وَصَلِّ شَمْرَ خَنْدِ الْجَنَّةِ** این
دخنه مناسب اهل تجزیه است و چون در این کتاب در ترجمه یافت هر گاه که بدین دخنه تجزیه کنند و
شب روزه و بزبان که از عمارات دور باشد جمع از جن در انموضع جمع آیند سخن گویند
هر چه حاصل ایند خلد زانها پرسد جواب گویند باید که از ایشان ترسد که ایشان صاحبین
دخنه را دوست میدارند مطلقا باید از او دست نیکشاید بلکه حاجات او آنچه
توانند و امید دارند عمل ایند دخنه بزانوجاست که بگوید جزوه $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$ از $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$
 $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$ و جزوه از $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$
 $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$ و جزوه از $\text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H} \text{ } \text{H}$
حق کبی پس نام بیامیزد چنانچه بجز و شوند اگر جت تشار و هم چنان نگاه دارا لجنه باشد پس
بموضع که مذکور شد بر گواش انگشت در پیش نه و این و از آنرا آتش دینیه و بخور که بقصدت
خست اهل روحانیان از جن مرده هم بر توجع شوند و گرداگرد خود را بسند باید که دلیر لجنه در

ایته و هر چه در خواطر دانه پیر سچی حاجتی که در آن عرض کنی و اگر کسی پیش از این عمل که مفسر روزه
 داشته باشد چو آن نهمزده و هر روز هفت نوبت دعا قرشا و خواتیم او خوانده بهتر بود
 چه جرئت او در این وقت بیشتر باشد دل آقوی تر و عمل او کاملتر **و صلح هفت**
رخسرا لومر چون بدین خسته تخیل کند هر که در آن مجلس باشد نه الخال در خواب بود
 و عمل اینست یکبار بحق و بذر **نکته** + **ه** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** +
ت و بذر **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** +
ت + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** +
ت + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** +
 در زبل الفریس فن کند تربیت تبدیل زبل امر لازمست در هر تعقیبات که زبل کند بعد از آن
 بیرون آرد و خشک کند چو نم خواهد که کسیر در خواب کند فله به پیشه پاک بروغن کل صافا لوده کرد
 در منخرن خود نمک مثقاله از این تا با مثقاله عود و مرزنجوش بخورد که بخار او بد مانع هر کس رسد
 نه الخال در خواب و در والله تعالی اعلم بالصواب **فصل چهارم** در عجایب الکتاب این
فصل هشت و صلوات و صلوات اول کتاب البیضا این چنانست که بر قشر داخل
 بیضه مسلو قریب نوشته پیدا بداید که هیچ نوع از او از آن نتوان کرد و عملش بر این نمکست که
 یکبار بیضه خام و اگر مکرر باشد **نکته** + **ه** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** +
 خواهد باقی بافتن خشک کند دیگر باره تکرار نماید هر چه مکرر کرد بهتر بود و چون این
 بیضه پنجه کرد پوست از روی باز کند نوشته بر سفید او باشد رقیب در سینه که هیچ نوع زائل
 نگردد **و صلوات دوم** کتاب الفضا و این کتابیست که بر ورق حرا یا زرد فاقه نوید چنان
 نماید که بفر محلول نوشته اند منعمش چنانست که یکبار **نکته** + **ه** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** + **ت** +

مجلس در وقت صبح

نکته

نکته

به مزه طلاست که با پیس و طلا مکرر سازد و سواذ از این برین بردن او قه که
 چون خاک سفید گردد پس با بصر تر سازد و بنویسد هر چه خواهد بعد از جفاف بخورج مزه
 زند که از کتابه ورق الفضة باشد در دختله که و صفا و برآه و وصل استیم کتابت
 التار وان مکتوبیت که بر و کتابتیه ظاهر نباشد چون نزدیک آتش برند ظاهر شود
 برنگی و عملش است که بنویسد بر کاغذ به $\text{H H H H H H H H H H}$ و H H H H H
 و بعد از جفاف مطلقا ظاهر نباشد اما چون با آتش نزدیک برند خطی سیاه
 پدید آید اگر کتاب به مزه $\text{H H H H H H H H H H}$ باشد سبز پدید آید اگر به H H H H H
 بود خطی زرد آشکار گردد و اگر روغن مزه H H H H H سه و زرد زاناب بنهد
 و از آن پس بنویسد بدان چیزه نوشته زرد پدید آید چون با آتش برند گفته اند که چو باغاب
 هند خطی آصفر هویداشو و اگر $\text{H H H H H H H H H H}$ و H H H H H بکوبند در آب
 اغازند سه شبانه روز پس بدان آب بر کاغذ بنویسد چیزی و بگذارند تا خشک گردد هیچ نماید
 چون با آتش نزدیک سد خطی سرخ هوید آید اگر با آب H H H H H بر
 کاغذ نویسد بعد از جفاف دارنده نوشته سرخ پدید آید و **صل چهارم** کتابت
 الماء این نوشته است که کتابه او در آب ظاهر گردد بنویسد با آب H H H H H صافی بر
 ورق چون خشک گردد کتابت مخفی شود چون در آب افکنند کتابت بیضا ظاهر گردد و از جمله
 آنچه کتابت با آب پدید آید اینست که H H H H H و H H H H H بر ورق زرد مالند
 چون با آب هان بران ورق خطی نویسد آن نوشته سبز پدید آید گفته اند اگر به H H H H H
 بنویسد چون در آب افکنند نوشته سفید ظاهر گردد و **صل**
نجم کتابت اللیل وان کتابت که شب توان خواند نه بروز و عملش

نجم

چنانست که $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ یا میزند و بدان کتابت کند روز
 نتوان خواند و در شب توان بد توان خواند گفته اند اگر مراره $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ و مراره
 $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ یا یکدیگر خلط نمایند بقلم غلیظ چیزی نویسند
 در روز اشکارا باشد در شب چنان نماید که گویا برز محلول نوشته اند بعضی بخار $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$
 $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ آورده اند و صل ششم کتاب الشجری
 و این چنانست که مواد بر عضو از اعضا او برود بر وجهیکه توان خواند نامه با بقیه
 یا بقیه و این بنیابت عجیب است بیکر $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ آورده اند $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$
 $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ و قشور عروق $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ بشرطیکه در وقت
 جوشیده باشد بدین کتابت کند هر چه خواهد بر هر عضو از جسد که خواهد از موضع
 کتابت موی برود خطی باشد که توان خواند و صل هفتم کتابه و جمال الماء این
 کتابت است که بر روی آب ایستاده توان نوشت و اگر از قوه بفعل اید غریب چیزی باشد بیکر
 $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ یا میزند و هر دو از ب سوختن نماید از این معلول
 بر روی آب کتابت نوشته بداید و صل هشتم کتابه الحجر این کتابت است که بر
 سنگ نویسند نوشته ظاهر گردد و این نیز از غرائب بیار و در سنگی که خواهد اگر سرخ
 باشد بهتر و اگر بنریم قابل بود عمل کاملتر باشد انرا با تس که کند به $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$
 $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ نویسد بر هر چه خواهد سه شنبه روز در خل $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$
 $\text{ح} \text{ق} \text{ک} \text{ا} \text{ب} \text{ج} \text{د} \text{ه} \text{و} \text{ز}$ افکند پس از آن پیرن ارد و مقصود حاصل شود اصل ثانی در رجل
 و در کون و مضمون این اصل در فصل مبین میگردد اصل در رجل و آن چاره سازه باشد
 و از جمله آن سه نوع در فصل آورده شد و صل اول در تعافین و از آن سه

کتابت

کتابت

در تعافین

نکته مکتوب میگردد نکته اول تعین الخل و این عمل بسیار نافع چدر موضعی
که فعل عمل نباشد و خواهند که پیدا اید بسیار شود پس عمل تحصیل ان توان کرد و در بعضی
قرنی که بر کار و دینیل صراست در دیار صیدا پنجهل بمبا نیا رند و زنی و بسیار حاصل میکنند
و حصول ان بر این نوعست که $\text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{‡ } \text{§ } \text{¶}$ که سه ماه بر او گذرند
باشد بی عیب فو و پاک از همه علل بگیرند ذبح کنند بگذارند تا تمام خون از عسله او برود
چون خون باز آید گوش و دهان و خنجره و جعبه ثقب منافذ او را بگذارد برشته محکم
نار یک که از کتان نافر باشد چیم مواضع دوخته بر وقت تازه طلا کنند تا هوا مطلقا
برین نرود و بدون نینزد در نباید پس چوب بستی بگیرند بر وقت زنده مانده بعد از آن تا جیم
استخوانهای او بریزه بریزه گردد و نباید که هیچ جرم پوست و سوزنخ نشود و تازه نگردد که
بطالان بعمل برآید پس امد بوح مرضوضار از موضعی مضبوط بگذارند که بعد از چند
روز تمام و محلل گردد پس ایشانرا بگردد و بد سوز که مقرر است بسوزناید آنکه منازل
بهمه ایشان تعیین نماید که عجل در خانه زینا از ایشان حاصل شود نکته ثانیه
تعین المقرب ر بعضی اوقات بدن عقربا حجاجیه افتد جهت بعضی معالجان چون حجر
المشانه و غیران بدسناوردن عقارب متعذر است حکما در تحصیل ایشان این چاره
بدست آورده اند عتس است که بگیرد $\text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶}$ و در
میان دو $\text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶}$ بگذارد بعد از سه هفته عقارب خضر
متولد گردد و از پیش ایشان حد باید گرفته که را بگذرند اغلب است که میدید نوع دیگر
بگیرند $\text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶ } \text{† } \text{‡ } \text{§ } \text{¶}$ اب نار سپیده و بر رو خاک نرم کنند اب بر روز بریزند مکررا اندک
زمانی را که بر دارند و زیزان عقارب صغار نباید متولد شده ضرب اندخ ایشان برآبر

عقارب عمل سابق نیست نوع دیگر که حضرت والد علیه الرحمه نوشته اند بیکدیگر
 ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 بران زمین همد کاسه با طرف دیگر بسزان نگویند چنانچه هوا بیدون او نرود بعد از سه
 روز همه اجزا کزدم شده باشد نکشند و شکر تعفین الحیات ان مقدار از دست
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 مغز و توانند شد پس چهار هفتصد ایند کور زاد در طرف چاهین در زبل تعفین کند بشرابط
 و چون اینده بگذرد حیات سرخ گزیده کشنده متولد شوند از اینها نیز حد لازم است و
 اگر حیاه ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 حیات بزور کز و پر زهر ترید بیداد و صلوات و در صد این نیز از اعمال نافه است
 و چهار نکتہ در این باب مبین میگردد نکشند اول صد اسد بیکدیگر ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 و برجه خود بمالد و چون شیر سد خود را بر او افکند در الحال او زاید است گیرد و شیر را
 بحال حرکت نماید نکشند و نیز صد تمساح و این بغایه غریب است و کجا اینکار تواند
 کرد که خود را ششم جردون چرب سازد و بیفکند بر تمساح که مطلقا فوت از تمساح برود تا آن
 کس بگردد و بر نشیند هر دو چشم او زایدند نکشند سیم صد سنک فان دار و بیست
 که چون دزبیا فکند ماهیان هر بر و مجتمع شوند از هر گوشه چنانچه بدست توان گرفت
 بیکدیگر ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 عین کند آنرا بشکل گوی بسازد در شسته در بند و دزبیا او پر زهر ماهیان که در آن حواله
 باشند بر و جمع گردند نوع دیگر بشاند بول ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 و صحفه بدان

بز ان اشیائے افکنده هیچ رو پرواز نکند تا او را بگیرند و صل سیم در علم نیرنجان
 و این عمل تعلق به لیمپا داردا ما چون کتاب مذکور تو آورده شد زینح المویة عمل
 باید کرد و قی که قمر از برج ثابت بعد متوصل بر اگر ان سعد هر تو اولی و عطا و متصل
 بزهره یا مشتری که یکی از سعواست و چون اینکار خواهد که بسازیم فراگیر است
 از ایند و در چیزی شیرین از اطعمه یا اشربه هر که خواهد که مطلقا از ترصبه نتواند کرد و خورد
 قندیه توسازد نوعی دیگر بیکدیگر است ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ خود
 و قی که قمر متصل باشد بطاورد و از ابر سفال اب نار سیده نبود و حق نماید نیکو به سریش
 بمقدار از ۱۳ ۱۴ و قندیه شهد مصغیر با ان اضاف کن و بد هر که مطلوب تا از دست
 نویزار گردد نوعی دیگر بیکدیگر ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲
 از هر یک دانکه بکوب بصل منغم ساخته تعلیم یا تشریب کن در
 شی از حلاوتی که در محبت تو بیطاق و بیقرار گردد و گفته اند از ۲۳ ۲۴ ۲۵
 جزوی و ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ جزوی مزوج بصل چون طعام یا شرب بیکدیگر او را
 حب عظیم نسبت با تو دست دهد نیرنج البغض بیکدیگر ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
 جزوی و ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ جزوی و این هر دو را با جزوی از ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵
 خم کند و از زونا برابر هر سه نوزن اضاف نماید بد کسی بخوراند در طعام
 خاص به قنات میان ایشان صلاوت و بغض پیدا بد نیرنج الرمد بیکدیگر ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 و بروض ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ حل کند بر خارج اجنان که بالذ بر فح صین قادر
 نشود تا و قی که بصل محو کنند در کتاب خواص الاشیاء هست که اگر بگیرند ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵

نیرنجان

۱۳ بره و دذاب پنجه گردانند تا مهر اگر در واثره از رحم او نماند پس ان اب بر روی که بماند
 ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
 انرا بپند نیرنج القمل بگیرند عصابه شکم او را شق کنند از ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
 و از آن محق بر جاش هر که نترسند قمل بمشاید بد بداید که علاج آن بغایت دشوار شود
 فصلی در سردی کول و این لفظ جمع دل است و در آیه چله را گویند که بدان
 ضعیف توان کرد و اخذ ماله و متاع از آن ممر متصوفا شد انصوتا انواع کرده اند از جمله دو
 نوع در دو وصل آورده ایم **وصل اول جبل الجحیم** چون طالع که زایلیند و
 گویند طالع تو هنوز ضعیف هست و گویند که تعلق بفلان عضو از اعضا تو دارد ضعیف
 است و اگر خواهی که این غیر از تحقیق که صوت تو از مو بازم و تو در کاسه را با نواز و بر بالای
 نام بند و صباح ملاحظه کن اگر انضوتیاه شد بدانکه حکم نمود است و من در قول خود صادق پس
 از شمع صوتی بسازد و فدی از **۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰** بجای آن
 عضو محکوم بیند رد از اشبع رقیق پوشد بد دهد چون انصون دذاب فدی که از آن و
 مذکور بگذارد و هر چه فساد بدان عضو راه یابد آنکن رکان اند خیم بلطف جمل از او چیزی
 بگیرد و تعویذ بنویسد نوع دیگر که را طالع بیند گوید تو را سحر کرده اند من انرا از تو
 دفع کنم پس کاغذ بگیرد و فدی از **۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰**
 او در میان کاغذ بچسبند گوید این کاغذ را بگیرد مکشاید در در بر سر خود بند و خواب کن چون بر خیزد
 نگاه کن اگر در میان کاغذ چیزی باشد هنوز سحر تو حاضر است باقیست و اگر هیچ مانده ضرر سحر از
 تو تمام دفع شد اندر چون صباح بر خیزد کاغذ بگشاید چیزی بدوزان نباید خوشدل شد نزد و

۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ در گلویش ریزند در الحال به گردد ازی
 صنایع مزاره العلب انرا بر ذهب بالذردم بلون ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ گردد و
 موجبا نفعال زر گردد ازی صیانی هرگاه که در وقت صد ۱۱۱
 ۱۱۱ بین زاد طرف ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ اندازد و بر عکس مطلقا هیچ شکار بدت
 نباید مهم از پیش نبرد ازی در قاف طبان اگر ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱
 بگرد و دلخین کند در فوف بر اندازد و شبها مشق گردند و اگر از همان مذکور
 طبله بسازند هرگاه بتوانند جمیع طوبی که در آن توابع باشد پاره پاره شوند ازی
 فقا ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ در عهد او انکند جمیع جدا و
 بگذارد و در الحال ابود وصل ۱۱۱ در جبل و کاشه و اما آنچه باشند که بنزیر
 و تلویح مال در مرا متصرف شوند خرقه ای ایشان غریب عیب است و ذاتن مختار و
 ایشان بجهت حفظ مال و متاع خو لا زمست و مقدمه همه خرقه های ایشان است که تزیین
 میکنند که سبک بر ایشان بانک نکند تا بخرجا خود مانند اینصورت بچند جبهه است هدیه انکه
 ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ در دست گیرند تا ما ذام که آن شیء در دست ایشان است
 بر روی ایشان بانک نکند تا بخرجا چون ۱۱۱ + ۱۱۱ او نیز با خود دارد همین خاصیت دهد
 دیگر بروج صبر را بگیرند و بگویند بغایر نرم و با ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ صحتی نمایند تا عین
 گردد و از انصوت سبک سازند و با ۱۱۱ + ۱۱۱ + ۱۱۱ در خرقره بسنه با خود
 دارند خاصیت این رنگیت کلاب قوی باشد نه بر حامل بانک کنند نه او را بگیرند نوع
 دیگر سرق چو انبست و از انجمله چون میخواهند که ثور را بگذرند با او سر کار میکنند
 تا بلف و تغییر تلویح تا بلف است که او را با خود الف میدهند تا هر جا میروند او بطبع و

تا بلف و تغییر

بعد از آن مخفی است $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ در وقتیکه بانگ عظیم از او ظاهر گردد نوع دیگر
 دیگر $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ و ثقبه خورد در وقتیکه تمام $\text{H} + \text{H}$ و بیرون
 بیرون کشانند از ان سوراخ خود مقلد $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ و $\text{H} + \text{H}$ در وقتیکه در وقت
 در وقتیکه سوراخ بکل حکمت محکم کند تجنیف نماید بر آتش نهاد بانگ عجیب بیرون آید
 لعب الرقعتی و اینچنانست که در وقتیکه در آتش اندازند سوزد بلکه آتش فرو میرود
 و عملش چنین باشد که بنویسد بر آن قصر هر چه خواهند بشکر و زعفران و گلگون مذا که
 حل کرده باشند بر $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ و $\text{H} + \text{H}$ و $\text{H} + \text{H}$ و در وقتیکه در وسط آتش
 افکند سوزد و آتش منطفی گردد و مراد از رقع حرمه است تا منطفی نماید لعب العجل از گل
 از او بشکل گویا مثل سوزند محوی و از او سوراخ بگذارند در پیله او ثقبه بدرون
 ترتیب نمایند چون خشک گردد و غوی که خورد از آن سوراخ در درون و ما افکنند ان سوراخ سوز
 حکم سازند باید که جز ثقبه صحر او بدون زایه نباشد چون خواهد که عمل کنند مقلد $\text{H} + \text{H}$
 $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ در پیش پیله او در وقتیکه در درون او از او عجیب بیرون آید لعب
 الحوت و اینچنانست که ماهی پنجه بر خوان حرکت کند حرمه متحیر گردند و ثقبه انست که
 بندگی سوزند بر از سبق کنند سوراخ او را بمو محکم نمایند چون ماهی گوید که از تاب بر داشته
 بجای آید بند بندق مذکور را در شکم او نهادند که فرصتی که آن بندق گرم گردد ماهی در حرکت
 آید لعب الطیر اینچنانست که مرغ بر بان در طبق او از کند عملش چنانست که در پیله
 $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ در گلگون و مقلد در سوز او بیرون بر طبق نهاد او از کند لعب
 البط و اینچنانست که بط از کاغذ بر سرب نماند کوبد صفتش بر این وجه است که بطی بنازند
 از کاغذ محوی و بر وزن $\text{H} + \text{H} + \text{H}$ و $\text{H} + \text{H}$ و $\text{H} + \text{H}$ او را با لایه دانگ زیور

پایش افکنند و اینکه از آن در سینه اش بمالد براب نهند او را تا پاهای کوبد **لعب الحریکه**
ذنبور که در آن **ه ه ه** اند به هوش شود چنانچه مرده است و حرکت او منقطع گردد
 او را بر آند و بر زمین افکنند خل عتیق که در غایب حدث باشد بر او بریزند بعد از یک ساعت
 حرکت کند گوشت در کجای پدید آمده و اینغریب نماید بعضی از ارباب شعبه بجای ذنبور
 و اول اشهر است **لعب اللسان** و این بازی مفید قوت ذائقه است بر شیره که اگر
 نبات مصر در دهن نهاد قطع نماید از ماکولات و مشروبات هیچ نتواند خورد و اینچنانست که
ه ه ه ورق **ه ه ه** + **ه ه ه** + **ه ه ه** بدهد تا مضمضه کند یا بخورد و ورق بدهد تا بخابد
 اینصورت دهد چو نخواهد که دفع شود بخل حاذق مضمضه کند یا با آب خردی در آن حال بقرا از آید
لعب الاعمار این بهوشه خاصست بجز این و نوع تجربه کرده اند آنکه **ه ه ه**
ه ه ه را بر گردن خربند در آن حال بیفتد بهوش گردد چون از گردن خربار کنند همان
 ساعت بهوش آید نوع دیگر آنکه جانور را عریض که او را بالمش مار گویند رکوش خسر
 هندی بر شیره بهوش گردد که گویا مرده است چون از گوش او پیرن آوردند در آن حال باخوابد
لعب الضحك بازی است که موجب ضحك باشد اینچنانست از تراب که خار در ذات
 مراضه کرده باشد بر ذرات در خلطی که بر او طعام خواهند خورد بر زمین بریزند هیچ کس طعام
 نتواند خورد از بسیار خنده و کپی که سبب ترانداند و گفته اند مگر از یکدیگر موی از سر او در
 پاهای بریزند در زیر سینه و خان بیفتند همین خاصیت دهد نوع دیگر **ه ه ه** + **ه ه ه**
ه ه ه در مجلس برایش افکنند از مردمان حاضر صورتها واقع شود که موجب ضحك
 باشد بسیار **لعب الفالج** این شعبه ایست که آب صافیه یا لوده صافیه مگر خمر عفر
 سازند در آنهم لعبهاست بکنند مقدار از **ه ه ه** + **ه ه ه** سفید پاک سحق نماید در

پارچه ببرد و فراخوزان شد سفید صاف و مناسبان رو مذکور زعفران پاک خشک کرده
هر یک از محبوبه را منفرد کوفته و با هم نیز سحی کند بنوعی که لطف طبع اقتضا کند در دست گیرد
و ظرف پُر از آب صاف پیش خود نهد و بر پهنای آن اجزا را ذاب افکند و در ظرف فرو بپوشاند و
زمانی بگذارد و چنان نماید که غریبت میخواند بعد از ساعتی برده را بردارد پالوده شده باشد
بشر و شیرین و رنگین بغایت خوشمزه چون قاعده میباشد که ختم خان طعام بر حلاوة میباشد
در این مقام نیز خان کلام یا نظام بدین شیرینی سمات ختام باید خلیه از نسبی نخواهد بود
مقصد سیم در علم لیمیا که بان دانسته شود امر لاج قوای فاعله صلوات با قوای
منقله سفلیات از اسما و طلسمات که عمل بر آن افعال عجیب آثار غریب ظاهر گردد و ایندای
رساله حل مشکلات را که از ضحیات استادان این فن تخریج نموده بدانکه این رساله مشتمل
است بر دو فصل و هر فصلی بیست و چهار نوع و هر نوعی مشتمل بر چهار رقم در علوم غریبه را احداث
و جفر و نیرنجان خبره منقسم گردید **فصل اول** در تخریب قلوب پادشاهان و ضربه
آن مشتمل است بر چهار نوع **نوع اول** دیدن ملوک دان نیز بر چهار قسمت
قسم اول چون کس خواهد که پیش سلاطین رود باید که لوحی بسازد مربع از
طلا یا نقره سعید یا نخلیت زهره یا مشرق عذابه کریمه و الهکم الکر و لحد لا اله الا هو الرحمن
الرحیم زادان لوح نقش کند این چهار اسم زاد ریش آن بکنند نام خود و نام پادشاه و
با یک اسم الحسنی مشرود و مزدج بنویسند در حالت نوشتن اندک شیرینی در دهن گیرد و
تا محل فراغ از این عمل بکسب حرف نرند و آن چهار اسم بنیست یا طه یا ال یا امکال یا اصبا
او یا ایها قسیم **وومی** در دیدن ملوک باید که لوحی بسازد از نقره و مهره در
در آنجا نقش کند صوت زهره و مشرق در مهر کند و در دست زهره صوة افتاب و در دست

در علم لیمیا
در علم لیمیا

مشرقی صوت ماه بسازد و بطریق که مثال نموده میشود و در دوزان مهر این چهار اسم ناکند
 و در ضمن آن مهر اسم خود و مادر خود و اسم آن شخص که خواهد با مادر دوزان چهار اسم مذکور
 اینست یا کفتالیوش یا مستعلوش یا طها لوش یا خلدوش این عمل از سبادت پناه مهر
 غیاث الدین منصو شیرازیست بسیار عجیبست باید که همین نوشتن و نقش کردن بخورد هر
 دو ستاره بسوزد و با کس تکلم و کلام نکند در عمل محبت اندک شیرینی در دهان نگه دارد و تا
 فراغ از این عمل و انهمه مذکور اینست



قِسْمِ سِیمِ در دیدن ملوک باید که لوح از طلا بسازد و دوزان مرتجع نقش کند
 دوزان مرتجع عدا ابر کریم الله لطیف بعباده پر زق من پشاه زابگرد و با اسم خود خود خوا
 مزوج میسازد و بعد از آن عد گرفته در ان مرتجع درج نماید در وقت نگاشتن حکم نکند و این
 دو اسم زابگرد بر سر لوح و یکی پائین لوح بنویسد یا کفتیمول یا علیقوا فوق و تحت لوح
 کند یا خود دارد و در نظر پادشاه عزیز و مکرر گردد و این لوح از اعمال مولانا محمود همدان
 شیرازیست که همیچرا مت خان ساخره بود اما در و ابانک فارس از اوقات قِسْمِ چهار مرت

۹۰

در دیدن ملوک باید که چنان بنامیدن ملوک رود اول وضو بنامزد و بعد از آن لوح بنامزد
 از خلد و در آن لوح این کریم سلام قولاً من بیت رحیم را بطریق که مثال نموده میشود اینچنین
 از اعمال محراب مولانا میرزا جان کاشغریست که بجهت میرزا محمد وزیر صفاهان ساخته بود
 او هیچکس را در آن صفاهان کرد آخر در حتام انمهر را از او در دین انداخته در آن ملک در آن
 از وزارت معترف شد باید که در صنایع سعادت اینها را بکشد اسم خود و اسم مطلوب را با نامادری با این
 این کریم مزوج کرده تکسیر نماید چو تمام بر این حروف نوزانی و ظلمات طلب بر دار و حروف اعظم
 ملائک و اعوان را جدا بنویسد حروف نور اینها را در این لوح عقد مربع گرفته درج نماید در حروف
 طلسمی زاده در لوح سرب یا اسم اصلا مزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نوزانی را با حروف خود
 امتراج زاده در لوح طلا با حروف ملائک درج نماید با حروف خود امتراج زاده و حروف عدد را
 در خط سرب لوح سرب یا اسم اصلا مزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نوزانی را با حروف خود
 امتراج زاده و حروف عدد را در خط سرب لوح سرب یا اسم اصلا مزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نوزانی را با حروف
 ملائک درج کند بمثال س ل ا م ق و ل نام ن رب ح م م طالب ح م م مطلوب ح م م در سماء الله
 و در امتراج با هم س ل و ا د م و ق د ل م ا ح م ر و ن در م ب ح م م م م م اینها را در تکسیر
 نموده و وقت ند و حروف اسم اعظم و ملائک را با اسم اعوان بیچین لوح بنویسد با هم مرکب
 نموده معرب سازد و بکند چون بخدمت سلاطین رود مهر را در آنش دفن کند چون باز آید در
 بازوی خویش بند از حجر یا کسب بواسطه عزت و در نظر پادشاهان عزیز شدن از عجب است
 نوع دوم هم بجهت این بودن از غضب پادشاهان دان بر چهار رقم است هتسم
اول باید که روز پنجشنبه روزه بگذارد و چون وضو سازد از روز بگذرد لوح را از کاغذ
 سفید بسازد و بر آن لوح مربع از طلا بکشد در ساعت سعید این کریم و من شرف قضا و التوبه

وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذَاتٍ بِرَأْسِكَ اخذینا صید ہا ان ریتے علی میرا پامستقیم زاعد گرفتہ در لوح مرتج
 درج کند یا خود نگہ دارد و از غضب ان پادشاہ اپن یا شد اگر در غضب بودہ باشد بشفقت
 مبدل گردد اینمصل از شیخ علی مشار علیہ الرحمہ است کہ از برای حسین بیک اختر عمر ساختہ بود
 و در محلی کہ از خدمت پادشاہ باز آمد بار خود نگہ دارد و در میان سورہ تبارک بگذارد کہ از
 جملہ عجزیات است **قَسَمْتُ لِيَوْمِ** اگر پادشاہ با کہے غضب کند کہ ہم کشتن باشد اپن
 عذر را در مرتج طلا پر کند ساعت سجد اند کہ شیرین تصدق کند ہا ساعت غضب پادشاہ
 بلطف و مرحمت مبدل شود و استاد مغموبینار کس را از کشتن و بستن بمرکت این لوح بجاہ
 داده و مغفران پناہ شیخ ہباء والدین محمد قدس سرہ بچہ اطاعت ساختہ بود و ناد را ایام
 حیات بود از غضب پادشاہ اپن بخواہنہر معظم از اسرار الہی است باید کہ بینار غریب زارد کہ
 از عجزیان امثا دان منقد اپن است و بارہا اقل عباد اللہ بندہ ہاے خدا را از غضب حکام و
 سلاطین خلاص ساختہ و مولا نامہرا اجازت در محلی کہ کاشان پادشاہ فرمودند کہ بمیدان بردہ از
 گلو بکشد سہ نوبت رہبان پارہ شد و مولا ناخنہ میگرد کہ اگر مرل بیعلم زامیدانم کہے مثل نمپوند
 کشت چون اپنمقدات پادشاہ رسید بر سر شفقت آمد مولا مارا طلب نمود و فرمود کہ ما از
 گاہ تو درگذشتیم ایند خاکہ ذرا بمردہ انگاہ دعا را پادشاہ داد چون گشودند ہمین لوح بود
 دیگر در محلی کہ محمد بیک مالکوزا پادشاہ فرمود کہ گردن بزیند اپن مرتج زادر صائمہ استاد مغفورم بود
 بیرون آوردند بچند بیک داد سہ نوبت شمشیر بگردن محمد بیک زدند برابر بیک مؤسرا و بزیند پادشاہ
 متعجب ماند پرسید کہ سبب ان چیست کہ شمشیر کار کر نمیشو اپن مرتج بیرون آوردہ پادشاہ داد پادشاہ
 فرمود کہ استاد مرحوم این لوح را بسازد تا پادشاہ یا خود نگہ ندارد اینمصل از استاد سید حسین اخلا
 است و بارہا تجربہ نمودہ شد باید کہ از ظالمان دنا اهلان جمال پوشیدانند در جگہ ہا و مصاف

با خود داشتن حافظ البدر در ساعه سعد که قرخله از نحوست باشد مربع بنگار که از
 چهار بنجا باشد **قِسْمِ سِتْمِ** بجهت تخفیف غضب سلاطین و امر به عظام حکام
 این عدد را با عدد اسم خود در لوح مربع نقش کند تا در فتح بسیار ملاحظه نمود شخص نشد که
 از چهره جنس باید ساخت آنچه استاد مرحوم میگوید در کاغذ مربع میکشید مردم میداد و باین
 خاکسار مکرر فرمودند که هرگاه که یکی از بندگان خدا مغضوب سلاطین گردد باید که در نوشتن
 این مربع تقصیر نکند چون سپادت پناه پیش افضل الدین محمد و برادرش ایلدشاه در اتابچه که
 ولی محمد خان آمده بود در وزیر افغان فرمود که هر روز ابکشند استاد مغفورم این مربع را نوشت
 بنده بمشار الی نادوم نیم ساعت نگذشت که نادشاه بر سر مرجم آمده از نگاه ایند سید
 بزرگ در گذشت غرض از این نوشتن آنکه مکرر تجربه سپیده است عدد مذکور اینست **۳۸۲۹**

۱	۱۱	۱۳۸۹	۱
۱۳۸۹	۲	۷	۱۲
۳	۲	۹	۸
۱۰	۵	۴	۱۳۸۱۰

قِسْمِ چَهَار مَر بجهت ایمن بودن از غضب سلاطین و حکام و
 غیره لوح بسازد در روز یکشنبه ساعه اول وقت سعد که قرخله از
 نحوست باشد و این عدد را در مربع بنگارند و کاغذ باشد یا نقره و
 عدد این ابر معظم را نیز با عدد مربع بنویسد **سِحْنان دینک**
 ۲۲۲ ۱۲۱

رب العزّه عتیا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین چون
 لوح تمام شود اندک بوی خوش سوخته این لوح را بر اندود داشته در بازار و چه بند از غضب
 پادشاهان ایمن گردد تجربه سپیده نوع سوم این نیز چهار قسم است در
 تخیر قلوب سلاطین پادشاهان **قِسْمِ اول** اگر که تخیر قلوب سلاطین خواهد
 نماید باید که در ساعت سعد که قرخله از نحوست باشد لوح بسازد از طلا و در آن مربع
 بکشد و این عدد را در آن مربع بنویسد در بازار و گمراست بند و هر روز هفت بار صراط علی حق

نمیکه را بنجواند رحمتی که بخدمت سلاطین رود که از عجز پادشاهان قسیم و سیم
 بجهت تخریب قلوب سلاطین غیبه و شوکت و ایالت و حکومت عزیز بنون در نظر خلافت و
 اینهمه از اعمال شیخ بونی رحمه الله است باید که بدان اسم که از اسماء اربعین است با اله
 الا الهه الرفیع جلاله را بیکد و این عدد را بان اضافه نماید در مربع طلا بنکارد و در ساعت
 سجد که از عجز پادشاهان و عمل مولانا عبداللطیف کیلانیست که بجهت علیقلی خان ساخته بود
 بقوه اینهمه پادشاه ایران گرفت آخر باعمال بد که میگرد العباد بالله باوان روش نمود که این
 باور جمع کرد تا ضایع شد قسیم سیم اگر خواهی که تخریب قلوب پادشاهان و
 سلاطین حکام نماید که آنچه بگویند دستود و یکما صریح او نتواند بود در میان همگان و
 امثال خود از هر بزرگتر یا شدت عزت او نزد سلاطین بجز از هر کس شود باید که در شرف افتاب این
 عدد را در لوح طلا نشود و در شرف نقش کند این عمل از اعمال شیخ بوعلی است که از شیخ مجتهد
 باور سید که از فضلاء زمان بود و از او بولانا احمد لاری رسید و بر سر لوح بنویسد بسم الله
 بسم الله بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر این عدد بنکارد ۳۸۵۱ چون اینهمه معظم را در خدمت
 پادشاه صفت نمودند شخصی گفت که کاتبان ملا احمد لاری در پیش الله و در خانس کس تعیین
 نمودند که کاتبان را بیارند چون کتب حاضر آوردند شیخ بهاء الدین محمد قدس سره همین علم
 بجهت تخریب قلوب جمیع خلافت و تخریب قلوب جمع پادشاهان ساخت در شرف افتاب رسنه عشر
 الف من الهجرة النبویه و در بار پادشاه است اول فحی که رو داد گرفت بنیر بنو و روز بروز
 جها نگیرد شد بجهت ثواب علیه غایب ساختند با نهمه سید غرض که بواسطه تخریب از این عمل دیگر
 نیست اگر بجهت خوانین دیگر از خوانین معظم خواهند ساخت اثر کریمه لقا جواد که رسول من انفسکم
 عزیز الاخره و زوف رحیم اضافه نماید کرد و غسل کرده جامه سفید بپوشید و در وقت

عمل نبات در دهن باید گرفت تا فراغ عمل این عمل پیش عاملان این فن نهایت عزت دارد و عمل
 این عمل با وضو باشد بخورد و غنبر و بخوش کند تا پیش جمیع خلایق عزیز و محترم باشد
 قسم چهارم در تخریب قلوب سلاطین خیر این حرف معظم مکرر از اح در صراط
 ع ک ل م و ه ل ا در پوست اهو بنویسد در زیر نگیب یا نگشته بخند ساعت سعد باد شرف
 آفتاب که از اعمال مجربه سید حسن ملاطفاست که شیخ عبدالعادل بمولانا محمود بدین فرمود که
 برای شاه طهماسب شاه اگر بر پوست شیر بکشد بهترین عمل خواهد شد نوع چهارم
 از فصل اول و این مثل است بر چهار قسم در باب تسلط خلایق و بر دیگر بافتن بر
 قور بر دیگر خواهد یافت قسم اول بجهت تسلط و بر دیگر بر خلایق باید که در
 ساعت سعد لوحی از اوس در شرف هر چه در پیچ در آن اوج بکشد این اثر کریمه بفعل الله
 ما یشاء و محکم ما یرید را عدد گرفته در لوح پنج در پنج بنگارد و از اعمال غیر مهیبت و لیس عتاب
 است و در پشت آن لوح این اسماء بکند یا خطی یا مثل یا موکاپا مثل و بخورد هر
 بکند و اگر در شرف هر چه این عمل بکند اثر تمام خواهد بود و اینها از اعمال مرغبات الدین شریف
 است که مجرب شاه طهماسب چینی موصوفه ملخه بود و یکجا از اعمال خوب سادات پناه غفر
 دستگاه است دارند اینها از همگنان امثال و جمیع خلایق مطیع متقاد او خواهند شد و بر
 قور بر دیگر خواهد یافت استاد مجربه نواب علیه طالبه اینها ساخته که بر جمیع خوانین معظم بر دیگر
 و استیلا یافت بدکودانات قسم دوم بجهت تسلط شدن بر خلایق و امثال خود باید
 که لوحی بیاز از طلا در روز یکشنبه و این عدد را ۹۵۸ در آن لوح بنگارد و ابتدا از خانه شازدهم

۲۴۰	۲۳۷	۲۳۴	۲۴۲
۲۳۵	۲۳۶	۲۴۱	۲۳۶
۲۴۵	۲۳۲	۲۳۹	۲۴۳
۲۳۸	۲۳۳	۲۴۲	۲۳۳

بکند که بسیار تجربت و در حال شرم در مدعی وضو بیازد و از اقسام
 جواهر اگر یافتن باشد جمل سدر دهن گیرد و اگر یافتن سوزان داشته

باشد بهتر است و بفرانغ عمل یکسے حرف نرند این کریمه و کفر با الله شهید محمد رسول الله را در
 حاشیہ این اوج بکشد این عمل از عملهای مولا فاعیدا للطف کلا نیست که بچهر مرشد فلجیان
 در مقدس ساختن او را مسلط کرد بر جمیع امر او قزلباش فریفته که از عمل فارغ شو خیر بفرماید در
 تصدیق نماید استاد معروف بواسطه الله و در کتبخان ساختن در آن پایه که پادشاه او راه او را
 اصفهان نمود بود چون مهر از بر بازو بست باندک زمانه ای پاک و امارت فارس یافت و بانجامه و
 جلال رسید که مافوق آن منصوب نیست این عزیز من در چیزی باعث اثر دعا است یک اعتقاد دویم
 اجتناب از محرمان و نواها این اوج از محراب است باید که از جهال مخفی دارند هیس سیم
 بچهر تسلط بر جمیع خلائیون باید که در ساعه معدی اگر در شرف حل عمل کند بسیار مؤثر است
 لوحی در ریشارد و پیرکار در دست نماید چون شروع در عمل کند بعضی رود و بر لبش با کلاب
 روان کند بکشد و در آن بنشیند بشرط آنکه غسل کرده باشد جامه پاک پوشیده و چیزی از سنا
 پاوچه بر سر پوشد بخور لبواند و اینرا الکوسه را بخواند و بر خود بداند از اعمال حکیم لم لم هند نیست
 و از اعمال مجربه او است و این عمل مولا ناصیه الدین محمد کاشغری پایه که نوایا شرف بر سر
 بمقرب خان شیراز میرفت ساختن نوزان پادشاه سجده را مسلط ساخت بر جمیع خلائیون و این عمل
 از محراب است باید که چون بمندل نشیند قام دو سر بر آشد در محلی که این عمل زاد و لوح درج کند بن
 خانرا بن سر پر کند خاتم دویم از آنسر گرفته لهذا القیاس تمام شود و هر خانه که بر کند بگوید
 یا طیبها یا و مقصد خود داد دل بگذراند چون تمام شود روز شنبه چون از نماز فارغ شود بخورد
 بنورد و اینهمه هر روز در پارچه سپاه بر پیچد در بازو راست بند و تسلط و بزرگی بر هر شخصی که بخورد
 حاصل آید اما بچهره زمان در بار و چپ بند و برای مردان بر بازو راست ز نهار که از نا اهلان
 و جهال مخفی دارند که از اعمال حکیم لم لم هند نیست چنانچه در مثال نموده میشود اینست و این

عذر داد این مهر ستم که	ان الذین یؤمنونک انما ینا یؤمنون الله	بید الله عز وجل	نفسه در او ن	سیرت و امرا	هر دو اینه که پیر قیل اللهم
مالک الملک تابعین	جنس	وصدع	طیغ	زکضع	حساب بر چهار دو در این
بنویسد یعنی چهار دور	بیدغ	ض	لضع	شغ	مصر عجائب مشاهده
تمایذو اینه معظمه	ط کضع	کاشع	عذغ	اض	اینست ۴۱۸۶
قیم چهارم	۱۸۲۹	۱۲۷۱	۱۲۹۴	۸۰۱	بجهت بزرگی یافتن ستر

جامعه که در میان انقوم ستر دار بوده باشد باید که لوحه بسازد از مس صدف اینه که پنهان آن الذین یؤمنونک انما یؤمنون الله ید الله فوق ابدیهم فمن نکث فاما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما اهداه الله فیسویته اجر اعظیما زانویسد زانلوح مرتب بطریق ذوالکتابه این عمل از عملهای مجرب اول از مولا نامبر اکاملاست که بجهت اقل خضرو ز پرکاشان ساخت و او را مسلط کرد بر جمیع امثال و هم گمان خوا کرد چه ملامت از اموات نداشت تا در علم رمل و روف اصداد یگانه دهر بود و سر آمد عصر رساله چند از مولا ناعبد اللطیف کلانی بدست قتلده بود که در آن جمیع اعمال مجرب مولا نامبر کور بود و نبوت از رساله هر چه میخواست میکرد و در متاخرین در علم امداد مثل مولا نامبر اکیه تا به نبوت پس چون انلوح از ذوالکتابه بسازد تمام کند صوت ان لوح را بر مولا فوراً زند چنانکه نفس پذیرد بعد از ان بر اینه که خواهد تا مسلط سازد انموم در پنا چرخه ناک بر بچید در بغل گذاشته و بر او ان شخص بایستد تا او حرف نذر هر چه که باشد بر او مسلط شود چون تسلط بر شخصی خواهد یا با او دعوی داشته باشد چون انموم را در بغل کند و از دور بر او برسد بایستد هر قسم که دعوی داشته باشد اگر معامله خون باشد بر مدعی مسلط شود و اگر دشمنی داشته باشد خواهد که بر او غالب گردد نباید که انهم معظم را بر موزند تا نفس پذیرد بعد از ان نموم را با الد از انصوتی بسازد شبیه بدشمن و آنچه در مهر نوشته است ستر

خاسته انهم نبود پد مگوس و هر طریقی که دشمن خواهد که میل سازد بمان طریق انصورترا
معدب سازد که از حجره ناست چون انهم را سلخه بر مو نقش کرده صون سازد از انموه پس

بر پوست خار اینست نوشتن در شکم انصون نمده بھر عذاب که
خواهد معدب سازد عدلست و این عمل مولا ناحین برابر است
که نواب اشرف علی منجواست که قلعه شماچه را بگذاشت اینصون بطریقی
که در مثال نموده میشود و سالک بعد از هفت روز انقلعه مفوج

۹۲۲	۹۵۲	۹۸۲
۹۲۳	۹۵۱	۹۸۱
۹۵۸	۹۱۵	۹۷۰

شک مگوس با این روش

شد از انخصر مع را بخدمت نواب اشرف آوردند نواب تعجب نمود این عمل از اعمال شیخ بونیست
رحم الله که در تلبسه نوشتن و این عمل را امیر غیاث الدین منصو شیراز برای سیادت پناه
رضوان دستگاه ساخت رفیق که جنت مکان بگرفتن قلعه سع بلیغ می نمودند بسیار از عساکر
نصر مائز و بر انقلعه قبیل آمدند مدتی دو سال متوالی در پناهن انقلعه نشستند انرا امر میر
مغفور را از شیراز طلب نمودند میر روز شنبه اینصورترا نوشتن پادشاه سپردند و گفتند ما
بنده نگویید نخواهید گشود روز چهارشنبه پیش از زوال سرب پادشاه قلعه را بریدند همین طریق
که مثال نموده میشود بخدمت پادشاه آوردند بعد از ان نکاعذرا گشودند بهمان طریق که
میر نوشتن بودند بمان طریق صون بست و این عمل از سیادت پناه میر است مثال ان در این
صورت نموده میشود و صوتی که مولا ناحین مرقوم سلخه بود اینست در صغیر تا این نموده میشود



حرف صلح و موخر بر نداشتن و مرکب سازد و در چهار طرف مربع نیویکد با شهید روغن ستور
 قلیه بسود تا عجایب بیند این عمل از اعمال مولانا عبداللطیف کلا نیست که در این فن بکام بود
 و در خدمت احمد بک میدو این عمل را همه کچل مصطفی که یک از امر ازادگان نیشابور بود که او را
 یوسف ایزان می گفتند بدختر حکیم کوچک مبل عاشق میسر سانسید بسپار و شیفتر اند خزر گشت در
 آن ایام مولانا عبداللطیف زاناد شاه از کیلان طلب نموده بود ملام مذکور در هر کار که در من میسر
 در همان روز می ساخت گویا که اعجاز موسوی نام مولانا بود کچل مصطفی زاناد شاه فرموده بود که بواسطه
 جبهه برود و مولانا عبداللطیف از ارضه سازد این معامله در میان نمر که در حال تولد ساخت مصطفی
 اخوند زاطلیه تملقان بسیار نمود و این مقدمه در میان آورد و فرمود که اینم تر ساختند در شب
 هجدهم ماه رجب سنه در نارا السلطه فروین در خلوف نشن کچل مصطفی که دیگر نبود چون چهار
 ساعت از شب مذکور گذشت که خبر آورد که بیرون دروازه دخره نشن گریه میکند مصطفی خورق
 چون چشم دخره بر مصطفی افتاد از جای خورجست مصطفی این مقدمه را از مولانا مخفی داشت چون
 صباح شد منادی کردند که دخره حکیم امشب از خانه بیرون رفته آخر کچل مصطفی خوانده بسپار شا
 عرض کرد پادشاه امر نمود که مولانا عبداللطیف امپدان برده سوختن این از عجز بانست نباید که از نا
 اهل و جهال مخفی نمایند **قصر در باب محبت** اگر خواهی که کنی از محبت خود بپیر ارگردانی
 تابه تو قرار و ازام نداشتن باشد باید که مرتبه بسازیم از آهن **دندان** این عدد را بنگار ۶۴۹
 و املو خواد روز تراش نهان که آن شخص بپیر ارگرد و این عمل از عملهای مولانا حسین بر ربیب
 بجهت مبادت پناه خلیفه سلطان کرد در ایام که سلطان فرس می ساخت صبیحه خود را و میخواست
 که بر پسر میرزا احمد انیس بدهد چون مولانا حسین در خوار خلیفه سلطان بود مولانا زاطلیه گفت
 نوعی نباید کرد که پادشاه ایند خزر ای پسر میرزا احمد انیس ندهد اخوند فرمود که پسر میرزا احمد انیس

روز ثواب علیقلی خان خلعت امانا بیجه خلیفه سلطان آورد و شب علما و فضلا را حاضر نموده
 مشافره نکاح منعقد ساختند این عمل از عجز باقیست زینهار بخرام نکند هیت سیم اگر
 خواهی که یکی از خواهرین محترم که وصال او متوکل نباشد باید که از طلامر تپه بسازد در روز یکشنبه
 این عدد زاد را از مرتب درج نماید اسم طالب مطلوب را با مادرین تکبیر کند بعد از آن حروف مقدر
 مؤخر را بر داشته باو تکبیر کند با اینده اسم حروف فشر با حروف صد و مؤخر نوشته تکبیر نماید تا
 سه تکبیر تمام شود انکاد مرکب ساخته اینرا قبله سازد و در چرخ افغان میباید باشد روغن بسوزاند
 و نحو بر این قبیله بنشیند که قبیله تمام بسود و این غیر میباید یکبار بنویسد عدد مذکور اینست ۱۱۳
 ۲۶۶۷ جمله ۴۱۶۷ و غیره اینست اَصَمْتُ وَعَزَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الْمُوَكَّلَةُ
 الْحُرُوفِ بِحَقِّ مَيْطَطْرُونَ وَبِحَقِّ يَا إِلَهَ الْأَلْهَةِ الرَّفِيعِ جَلَّالَهُ وَبِحَقِّ سَلْمَانَ بْنِ أَوْدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَسْرُؤُ
 الْقَلْبِ وَالْحَبْدِ وَالْفُؤَادِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِ الْبَدَنِ فَلَانَ بْنِ فَلَانَةَ بِحَبِّتِ وَمَوْتِ وَالْقَتِ فَلَانَ بْنِ فَلَانَةَ
 السَّاحِرِ السَّاحِرِ الْعَمَلِ الْعَمَلِ الطَّيِّبِ وَالْحَضْرَةِ بِحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي بِحَقِّ كَهْفَتِي وَ
 حَمَقَتِي وَنَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَطْرُونَ وَبِحَقِّ أَيُّهَا الشَّاهِدَاتُ أَدْوِي أَسْبَابِي يَا مَلَائِكَةَ الْمُوَكَّلِينَ
 الْحُرُوفِ وَالْكَلِمَاتِ الْمَرْكَبِ مِنْ هَذَا الْحَرْفِ وَالْكَبْرِ الْحَرِيقِ الْقَلْبِ الْفُؤَادِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِ الْبَدَنِ فَلَانَ
 بْنِ فَلَانَةَ بِحَبِّتِ وَمَوْتِ وَالْقَتِ فَلَانَ بْنِ فَلَانَةَ بِحَقِّ الْحَقِّ وَبِحَقِّ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ
 عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ این عمل از امام محمد لوی است که بجه حکیم الحکماء
 ارسطو ساف و دختر پادشاه عکة را بر آید و گوئی باید که عزیز و مکره را در قسیم چهار مرتبه
 در باب مجتبا اگر خواهد که شحیجی ادبوانه سازند که دیگر خود را شناسد چنانچه سپرد ساف
 خانم را مولانا میرزا کاشانی کرد و دختر سید بیک کمانه در دهر کاشان بالا خانم داشت که در آنجا
 میبویا بند دختر میل تمام به سپرد ساف خانم بهر سانیانین سپرد میبویا خانم مولانا مذکور این

مطلب در میان آورد چو نسل کرد پس خون لیمیا ساینده بگره چند پادشاه و مادرش خواستند
 این خون از سیران پسیرین رود علاج بدیوتند اخر هم چنان مجنون ماند شروع روز
 پنجشنبه روزه دارد و بعضی از او تاجا نیکه که نباشد هر چه بسیار از زمین در آن مربع این حدیث
 بنکار دیه نجو بکار برده دعاء قریش از ابیست بار بخواند پیش از نوشتن آن مربع بعد مربع تمام
 کند در حال سر برهنه کند باز دعاء قریش از انجواند این اصالی از عمل ملوقا حکیم است که یک از
 خلفاء موسی بن عمران بوده و عمل بسیار بزرگست بنا کس از چنان مفید و ستم ساخته که دیگر
 روی خلاص ندیده چنانکه مولانا عبداللطیف کلانی در مبحثی در مبحثی در مبحثی در مبحثی در مبحثی
 مهر علی کوچک دیوانه ساخت انجوان دیوانه و مجذوب شد که سر برهنه سه سال در اصفهان بست
 و مولانا احمد مرعوی این عمل را در حال مشکلات خود بقلم یونانی نوشته است که کپی دیگر این عمل
 نکند و مکرر شیخ بهاء الدین محمد تهرانی این عمل میگرد که در زمان حضرت موسی علیه السلام
 یک از مردان اعیان بنی اسرائیل گویند حضرت موسی سر کتی مینویست حضرت موسی در روز دوازدهم قریش
 خواند و این عمل کرد و اگر برانند که حضرت جبرئیل بواسطه اطاعت انبیا و پیغمبران آورد و این عمل را
 حضرت موسی اموات و برواتی این عمل افلاطون است شیخ بهاء الدین محمد تهرانی سره با استاد
 میگفت این عمل را تکبیر بکند تا انجوان بر طرف گردد بسیار خوبست دیگر باید که اسم طوم و دخی
 قریش از علی بگردانند زاد مربع بر و بعد از آن هفت اسم قریش با اسم مط تکبیر نماید اگر اسم مط
 هفت حرف بوده باشد صد یک اسم قریش از حضرت نبویست یک حرف از اسم مطلوب داخل سازد و آخر
 اسم که حرف بوده باشد اسم یاد و شرا نیز نبویست هر حرف تا اثر تمام دهد باید که یکبار در روز بد
 و اگر تکبیر کند بعد هفت سطر جدا جدا بنویسد هر هفت یکبار در چراغ بسوزاند اما طوم در
 یکبار در روشن کند این عمل را هر روز در وقت شب میکند اما چون برای محبتت باید که در شب

زهره و مشتری بکنند اگر خواهد که شخصی امیر خود کند از این عمل و آنچه را در عافیت از بندگان
 میر غیبات الدین منصوب یاد داریم که او فرموده است اگر کسی خواهد که بر کسی که او را متخیر خود
 سازد چنانکه در رخت از آب بخورد یا بد که اسم آن شخص را با اسم خود هفت اسم قریش را عدد بگوید
 و در شرف افتاب در مربع طلا بکشد بعد از آن که از شرف منصرف شود آن شخص را بیاورد و هفت اسم
 قریش را از ریش خواهد شد ریش آنهم بکشد هر روز با افتاب بایستد آنهم را از او آورده برابر
 روی خود دارد و بگوید اللهم بحق اینهم معظم مبارک فلان را مطیع و متخیر من گردان چنانچه و خوش
 طبعی و انرا متخیر سلیمان گردانید اگر متخیر شد بطریق اگر نه طالع آن شخص را بدیند که کلام
 بر حست و بکدام گوید است حروف کوکب بر جز اینجی برج طالع را با حرف زهره و مشتری تکبیر
 نماید بعد اسم خود را و اسم مطلوب را با حرف مذکور بنویسد امتزاج داده تکبیر نماید نگاه بعد
 حروف تکبیر قبیل سازد از حرف رسیده آن قبیلها را در جز اعدان میسبب تواند و غایب قریش بخواند
 در حال قبیل سوختن بگوید بحق ایند غایب بزرگوار فلان را مطیع متخیر من گردان در حال چنانست
 و مهر طلا را بناید که در بازو راست بندد **فوع در عقده اللسان قیس**
اول اگر خواهد که زبان شخصی بدین نام تا از شر او ایمن باشد و قیسه که او در منزل ابدی یاد
 عمری تحت الشعاع بنویسد اینست **اللسان اود و حین نوشتن اندک کما تود در دهن که او در با کعبه**
 سخن نگوید حرف صوامتر ایا اسم آن شخص تکبیر نماید چون زمام باز آید هر حرف در وجه و اینها بر حرف
 سازد و معرب نماید در لوح سز نقش کند در خانه تار با در زیر پستک گران بنویسد یا نشد بینه شود
 که مطلقا حرف ندن نتواند در نماشسته انداح سرب بنویسد اسم عقل رهوش نظر و خواست و
 احسان ظاهر و باطنی فلان بن فلان در عرض حق فلان بن فلان را بعمل از مولانا حسین است بچه
 عزیز است از تعلیق است **قیسه دوم** اگر خواهد که زبان کسی را بندد یا بد که پشت بقبله نشیند

و اندک موردی که در عمل در طریقه تحت الشعاع که بسیار مؤثر است و از حجت بانست صاحب اخلاط
 انحصار احوال ساخته منکر مثل حیوانی است که اصل حرف نتواند در شیخ بسیار بد نفس
 بوده و مجربیت پادشاه در حق خاق الله بسیار بد نصیب می شود و افترا و بهتان به پادشاه گفت
 آنچه این در حق فلاجه گفته بود باید که فرزند عدالت مجسمه ملکه باو بد موافق آن بانگس سزا
 رسانید شوق اقل عباد الله جلال یتیم باشد در خدمت عفران پناه شیخ بهاء الدین محمد استانه
 معصوم نشسته بود و آن شخص تمام بسیار مراد می توان عیان جمع هم در آنجا نشسته بودند و در خدمت
 عفران پناه شاهدان دادند که اینها از این بهمت بر پشت بسیار مراد است به صلاح نشو واز است
 بندگان شیخ یا بن خاکسار فرمودند که روان و علم بسیار که سزای مر مفسد از این بنده خدا رفع نماید
 کرد فرمود که حرف صوامت را بنویس اسم آن شخص با مادرش تم زن واعدل حرف صوامت را با اعداد
 انحصار مادرش گرفته و این عدد بران اضافه نماید ۲۴۴۴ و بر کاغذ بکشد و این عدد از آن
 مشک بنکارد تا شخص حاضر فرمودند که این را در خانه تار یک دفتر کن سنک گران بر سر آن بگذاران
 تحصیل آنچه گفته بود بعمل آورد روز دیگر پادشاه دیوان نمود چون انحصار بد تفسیر الیید ندا آنچه
 در حق اینم گفته بود بگوید چند خواسته که امر حرف ندر زبان بطریق جوانان گویند
 نتوانست در باب این بیگانه چیزی بگوید پادشاه فرمود زبان این بد تفسیر اینم طلب و از آنجا
 دادند پس این عمل از آن بزرگ زمان پیش خاکسار پادکار ماند قسیم سیم اگر خواهی که زبان
 کپرا بر بند که دیگر آن شخص حرف نرند این عمل در باب محبت بسیار مؤثر است شیخ بهاء الدین محمد
 این عمل در باب محبت بسیار کرده است اگر شخصی خواهد که کپرا شیشه و طاشق خوشنود بیاورد که
 صوبه بسازد از موی که بصورت مطلوب مشاهده داشته باشد بعد از آن بنویسد این عدد را در لوح مربع
 و در دهق صوت گذارند صورت را در خانه تار یک پادرسر داشته که میت باشد روزی که ادبی

بگذارد آنکس فرمانبردار گردد آنچه بگوید خواهد کرد این عمل از شیخ صنع الدین است که از جمع اعمال
 بزرگان مجتهدان مستحسن افتاده و مکرر تجربه سپیده است و این عمل را ابتدا خود تجربه نموده است و
 وقتی که صیبه نواب فارجا خانرا بخلف بیک ندید میباید دید دختر نادری بچیک ذایچه نمیشد
 پادشاه خود فرمودند که ترا بجموعه آوردند باین خاکسار فرمودند که عقد الیسا ترا پیدا کن بنده پیدا
 کرده بیک را خوانند فرمودند عمل صورت لیسوسان چون پیدا کرده مؤاوردند در خدمت پادشاه
 این عمل را کردم همان شب پدید و مادر ذایچه شد دختر این خدمت پادشاه فرستادند که خانه زاد پادشاه
 است بگریس که میخواهند بدهند پادشاه اندختر را بخلف بیک داد و در شرحیکه عقربان پناه شیخ
 صنع الدین در این باب نوشته اند آنست که وقتی که پادشاه روی یکی از وزراء عظیم خود غضب نمود و حکم
 بر قتل او کرد شیخ قدس سره در روی بود آن شخص بخدمت شیخ آمد گفت که حکم بر قتل بنده کردند پادشاه
 که با اجابت مؤمن باشد حق این بیچاره بکنند شیخ در حال این عمل از انوشط بطریقیکه مذکور شد
 گوینا از خواطر پادشاه رفت که این را میباید کشد بیک از این بقوله حرف نزد و از خواطر او محو شد
 باز بوزارت عظم سرفراز شد ز هجر تا است **عقد اللسان** در طریقه بانجتماع
 نبویست در دهن صورتی گذاشته در خانه زاریک پادشاه که ادب بگذارد که مؤثر اید بسیار
 واقع شده که در باب مجتبی بهمین عمل مطلوب تر است آورده اند مخصوصا حاصل کرده اند نقلت
 آنکه شخصی صیبه برادر محمد محرابیکه از اعیان کاشانست نام زد نموده در کار عروسی بودند که
 مولانا اسحق بکاشان آمد شخصی پیش او رفت که من سه تومان بنویسم اینها معامله را چنان بر
 هم زن که دیگر صورت پذیر نبوت آنچه را ما داده بودیم بیکه باز پس گرفتند و آن شخص بنویسد
 دختر را مولانا اسحق بجهت آن شخص خواست تا کار بیچاره رسید که خنابستند دختر را عقد کردند
 شب نایق شد انوشتر اول بخدمت مولانا میرزا آمد بدست و پناه خود را فدا گفت بجهت رضای

خدا مبلغ بیخ تو مان باخوند آندند شب فافست و وقت ظهر چهارشنبه این امر با خود
 قرار دادند جمع مردم عرس از ذکر نام پرسیده و حروف صوامیر با اسماء ان جماعت
 تکبیر نموده در سه مثلث پر کرده با عدد مذکور که نوشته خواهد شد پس فرمود که یک مثلث از پاره
 کرده با خاک مرده در میان جماعت مردم عروس انداختند و یکی را در دهن مرده گذاشتند آن گاه زانو
 خانه عرس من فن کردند مثلث تا لثرت در میان سر که حل نموده در بوی خوش مثل کلاب عرق بهار و
 غیره کرده بردا ماد و عرس اهل ان پاشیدند همینکه بکپاس از شب پنجشنبه گذشته بود و معامله
 عروس منعقد گشت عرس برداشته بخانه داماد میزدند که در میان مژده عرس و داماد جنگ
 شد چون پای عرس بر سران کله مرده رسید پنجان جنگ قائم شد که یک کجا از طرف عرس بر کشته
 شد سه چهار کس زخم شدند داماد زخم منگ خورد و چهارم زخم پیچاره مرده باز انداختند چهارم همانند
 خواست قسم چهارم در باب عقدا للسان بیعمل از شیخ بوینیست که اخوند ولاننا
 حسین بمجهه مقصود یک ناظر کرد و او را از بلیته بجاه داد باید که بطریق مثال که نموده میشود بنویسد
 در میان اردو جوهاده بمجهه مژده مجاز نرو بمجهه زن مجاز ماده بدهد که عقدا علی برانین نیست اینست
 یا مستطیع تطیع التور شملو بی یار باه یا سیداه یا مولاه اصباوت اهیما اشرا هیلو الخی
 القیوم یا باقی العظمه لله السلطان لله یا الاله الالهیه الرفیع جلاله بیعمل نیز در محبت کارها
 دارد روزها ستادم اخوند اطلیپه گفت امروز یک عمل باید کرد شخصی را در محبت گرم باید کرد
 چنانچه پیشاب گردد و بی ازام شو و اخوند مرحوم همین عمل کرد صبح شنبه یا سه شنبه عمل کرد میباید که
 در خلوت هم بر این نوع عمل بکند از حجریات اگر در تعلیق شیخ بوینیست همین لوح که نوشته شده
 بجهت عقدا للسان عمل حفظ است این تصرف از خونداست او غیر از اعمال تعلیق عمل دیگر
 نمیکرد باید که لوح از من بسازد و این لوح را در انجا نفس کردن بخورد ساخن و در خاشه این

ایه لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز على ما عنتم حريص علىكم بالمؤمنين رؤوف رحيم بعد
 اسم طر و مط را بلیق جبر خایه نوشته تکسیر باید سوخت و بر همان لوح میس چراغ باید فروخت
 اگر مط زین باشد سه لوح نوشته و دراز و بوی پیچیده بخار ماده ذاد و فیله در شهه سین باید
 سوخت چون اخوند چراغ روشن کرد اگر چه چندان روشن نشد بوجبر آوردند که در میان
 ایشان صلح شد اگر شخصی حسابی کند بر زمه او مبلغی بحساب بر آرد او مظلوم باشد
 روز بیک حساب او کند باید که نام محاسب بخاست که در آن مجلس باشند همه با نام محاسب تکسیر
 کنند عدا آن تکسیر گرفته در مربع برند اینست انگاه آن لوح را حرفی مقطع نوشته در خاشاک
 لوح بنویسد اسم آن شخص با نام او بنویسد در مکان محاسبه فن کند روز بیک حساب
 میرزا محمد روز پر زامی کردند این سلا را اخوند محرم کرد بعد از آنکه محاسبه او کرده بودند هیچکس هر آید
 تومان از او میخواهند پادشاه مکرر گفتند که چرا از او نمیدیدیم او در جواب گفت که بیکار بودم حساب
 مرا بکنید که اتفاقاً الله حساب خراب نگرداند پادشاه معصوم بیگ خاطر از او مولا ناصر فیرا
 فرمودند که در دفتر خانه بنویسند جمیع نویسندگان خوب اعیان همه الملک کرده حساب او را بکنند
 اخوند هم را و بنده را هم راه بر داشت به نقش جهان که دفتر خانه در میان باغ نقش جهان بود آن
 عمل کرده بود در دفتر خانه دفن کرد و مواد در چهار باغ سپرد و چون برگشتیم دیدیم که میرزا محمد
 خندان پیران آمد جمیع نویسندگان گفتند که میرزا محمد هفتصد تومان بیکر فاضل آرد که زیاد از
 مال خود داد ماست این عمل مجرب مولا نا حسین است نوع سیم در باب گزافند اول
 که از جماعه روز و اوزان بخورد در دن بر چهار قسمت هتتم اول این از شیخ بهاء الدین
 محمد است که اخوند از کتاب او نوشته و اکثر اعمال حکیم طم طم هند لیت اگر خواهند که دل کسرا از
 کس سر سازند که دیگر روز او نه بیند روز او را بخورد و در صورتی بفرماید از هفت جوش یا از فالج

بطریق که نموده است و شیخ بها، الدین محمد بجهت ثواب صلیبه عالیله کرد و روز پادشاه از جمیع مردم و کلا
 خلافت چنان گردانید بطرف ثواب چنان متوجه شد که به او آب بخورد روزی که طریقه باشد یا
 قدر برج و حیدرین باشد بخت زاد در شکم انصون باشد که معدن باخته اند با بصون کلب نقش
 نمایند این لوح مشرب زاده هر چهار طرف از لوح بجز فم قطع نقش کنند لوح مشرب زاده در شکم آن
 صون که سیرا مثل کلب است نقش کند لوح مشرب زاده خاشبه او مرکب بنویسد این عمل شیخ بها
 الدین میگرداگرچه عمل هفت کواکب حکم طم طم را تصحیح نموده با آنکه کاتبان شاید از قلم انداخته
 باشند چنانکه مولانا حسین در تعلیقه تصرفات نموده است شیخ در رساله حکم طم کرده ایضا
 اگر خواهند که سلاطین زیاد شرف از آن که بگردانند مشرب خود کنند باید که نام آن شخص مده را با
 اسم آن پادشاه باهر که بوده باشد بجز فم در صورت ساعت فعل در لوح سیرنگ بر نموده در ضمن
 همان لوح در مثلث درج نمایند این تصرف از شیخ رحم و اثر از در خانه او پادشاه را آورد و خاک دفن کنند
 پیش پادشاه اگرچه نقش او زبوشده باشد صاحب وقت منزل گردد این عمل از مجربان شیخ است
 که در اعمال حکم طم نوشته است بدانکه امهیز که تکیه نموده است جمع حروف ظلمات را با بیرون
 مثلث بنویسد صد حروف گرفته یا بعد که نوشته میشود در این مثلث درج نماید در ضمن لوح شرب
 بعد از آن دو صورت را بعین آوردند که از مجربان است آن دو صون و باید که در پهلو راست صورت
 او را بجز فم بنویسد اسم هم مع ع و در پهلو چپ این حروف د ک ا خ ه ی و بالای
 سر انصون این بنویسد ص ه م خ ن م و بر کف پای راست یا طپال و بر کف پای چپ یا
 اسپطال و بر صون کلب بنویسد یا کفمال در پهلو راست یا مستطال و در پهلو چپ یا همال
 و در کلب که در دست اردال $\text{ع ص ا و بر طرف ان کلب بنویسد عبطال و بر روی دیگر اعطال}$
 بعد از آن دو صورت را بطریق شخصی بنویسد یا نظریق بنام او بر تخت بنشیند همان طرز بنشیند

بر تخت و اگر بر لب کج بر آید همانط ز بر لب بند
بجانب تو مخر و متوجه گرد و المهر و صورت
نار در لث از انجانب سرگشته
ند که اها



قِسْرُ وِیْمَر در باب دل که بخو کرد آید در عر ساختن انکن اگر از بر امر بود در
لوح مشتم و اگر بر ای زن باشد لوح زهره این نیز از اعمال حکیم ططم است اما شیخ معتقد
این اعمال بسیار است و این هفت عمل متعلق به هفت کواکب است که شیخ این اعمال را تغییر تبدیل
زاده بعمل آورده است اگر خواهی که در بر امطیح مخر و منقلد خو کرد ای باید که در شرف ساعت
مشتم بر لوح بسازد از میر و نقره و سرب و زنج و لوح مشتم بر بطریق که مثال آن بدو مشتم در آن
لوح در ساعت شرف مشتم بر نقش کن بجهت تغییر به از این عمل دیگر نیست این عمل را مغر و پناه میروا
ابراهیم همدانی بجهت قراح ساخت و پادشاه اچنان مخر کرد که مدت بیست و پنج سال همدان را باو
گذاشت که اصلاً و مطلقاً تغییر تبدیل در آن نشد روز بروز با عث تو قحان پیشه هر چه میخواست
میگرد و مولانا ضیاء الدین محمد کاشانی بجهت اخلاص فرزند کاشانی نمود لوح زهره و لوح مشتم
و انچنان پادشاه و ثواب حلیه را مخر و کرد که آنچه نوشت و میبفت بر آن حمل می نمود و خلاف قراح
فضل او نمیکرد مدت شانزده سال حکومت کاشان نمود اگر چه خواهد که هر روز مخر و مطیح و منقاد
خود گرداند که از سخن صلاح او فکد بیرون نهد باید که در ساعت سبک شلیت زهره و مشتم بنویسد

و آن روز بر پوسته و روز پنجشنبه و آن پوسته را در چیزی پال پیچید در سینه خویش نگه دارد و چون
 پیش از آن شخص برود هفتاد نوبت این اسم را بخواند یا لب یا اطباء مثل و بر خود بداند در نظر او صیقل
 و مکرر خواهد بود این نیز از اعمال مجرب است که در هر روز در پوسته او
 پادشاه امیر او ساخت که بکسایت یا و نمیتوانست گذرانید چندان عزیز و قرب بهم رسانید که ما
 فوق از مضمونیت لوح مشرق اینست **ه** جبرئیل کنکابل بود اشل عمائل مهر اشل
 و آنچه در عمل مولانا عبدالصمد اردبیلی دید این بود که عددی اگر قدر در مربع درج نماید در طلا خواهد در نقره
 و این مصحف مشرقی را در درش بنویسد اگر خواهد نیز امطیع خود کرد و اندر بوصول دائم الا اتصال
 او بر صلواتی که در صوت بسیار از می بطریقیکه در مثال نموده میشود مذکور مؤتذات این عدد را ۳۵
 در شکم صوت مذکور بطریق مربع بنگار و در شکم صوت مؤتذات این عدد را ۳۶۸۹۴ بطریق مربع نقش کند
 پس این عدد و صوت را در جگر که آتش بر آن همیشه بدارند فن کند انکر شیفته و بیقرار گردد چنانکه یک
 ساعت یا او شکیبایی نکند این عمل مولانا بابا غیاث الدین بود که از علمای آن بعمل آورد علم جفر اکبر در
 اعداد مستثنی نداشت و شیخ بسیار با و اعتقاد داشت روزی پادشاه را گفتند که در این صفتهاست که
 او را بابا پادشاه میگویند اصل او از صفاهانست شیخ در آن مجلس حاضر بود گفت عجب مریب متقی و صنیع و
 کامل و کامل پادشاه او را طلب نموده و گفت ما بنو خود صیغه نایم میجو اهرم که یک زبانه در صفت مایه
 قرار گردانید میتوانی مولانا مذکور گفت پادشاهم از توجیه و اقبال پادشاه همه چیز خواهد شد پادشاه
 گفت بدختر میر میزبان که بلقیس خانم نام دارد و عروس میرزا محمد امین است با و میل خاطر بسیار دارم
 و او بماند ساز پس مولانا بابا پادشاه این عمل را بجهت پادشاه در عمل آورد و هر دو صوته و مویخ ساخته
 زیرا آتش مدفون کرد و روز دیگر در چهار باغ پادشاه زنانه شد و هر چهار شب از عصمه اصحاب در باغ
 پادشاه بود چون روز چهارشنبه که مبلغ آمد پادشاه در چشم شد اینجا بقیان بیتاب گشت که تاب

نماند بزبان خویش اظهار محبت نمود گفت نمیدانم که با ما چه کرده اند که امشب صلا بچشم خواب بنامد هر
 حال این از خود خبر نداد و بر اینی خدا از گناه من بگذر پادشاه در خلوت بوضال او موصول شد و مدتی
 شازده سال این محبت در میان او و پادشاه ماند بحدی که در تمام عالم ظاهر شد این بدنامی در آن
 سلسله ماند که روز پنجشنبه اگر به تلبیس زهر و مشروب باشد اثر زود خواهد بخشید که از اعمال مجرب
 است نیز از صبر حلال هیچ جا نباید کرد که خیر الدنیا و الاخره است و انصوه مذکور است

هر دو صوفی و بزرگ یکدیگر و دست هر یک بر دوش دیگری بگذارد و باید که ذکر در فوج زن بکند پس
 این عدد تا ۷۵۴ در شکم بکند و این عدد تا ۳۴۸۹ در شکم زن نقش کند این عمل از اعمال هفت
 گو کینت شیخ جناب الدین محمد اجل آورده است و همیشه با خود داشته نگاه از خود جدا نکرده تو هر
 عیبی که میکرد از این هفت گو کب میکرد و این عمل مشرب بود که مذکور شد اما عمل هر چه چون
 که خواهد که جوابی مقبوله معطر را مضر ساختن در تخم خود را آورد چنانچه یکساعتی او نشیند باید
 که در شرف هر لویه از مس بسازد و این عدد را بطریق نخست در آن لوح درج نماید جمله ۸۴۲ او با خود دارد
 تا حاجت ببیند شیخ جناب الدین محمد این اعمال هفت گو کب را یکی نمیداند مگر آنکه بخند روزی پادشاه
 نخر بدست شیخ بیرون آورد و با نجا کسار داده گفت که نقل این را بر دار و بنده نقل اعمال هفت گو کب را
 از آن نخر برداشتم و بنده از زبان شیخ شنیدم ام که میگفت در اعمال منقد مین مثل خرن نیز از اعمال

حکیم ططم در عالم عمل دیگر نخواهد بود هر سال در اعمال هفتاد کوب گذشت و الواح هفت کوب را
 بدست آورده بعمل در آوردم پس هر که این اعمال چنانچه شرط است بکنند در عمل خود را در هفت
 کوب مقرر کرده و چون کوب خواهد زنی در عشق و محبت خود خواند سازد که بی او بکساعت نتواند ماند
 باید که در شرف آفتاب بوجه بسازد از من اینه در بیخ در بیخ بنگار و در لوح نقش کند با خود دارد
 چون مطلوبی بد که سر از اطاعت بر بچید باید که لوح مذکور را در آتش نکارد و هنوز خرازه آتش در آن
 نرسیده باشد که بقیار کرد در روزی در خدمت بندگان سبادت پناه علامه میر سید علی خولفر زاده
 شیخ بهاء الدین محمد در باغ بمکان کوشته بود که میر فیض آمدند از هر جامه کوب میگردند میر
 فرمود ایا کبے باشد که بجهت اخضار چیزی میدهد انتر باشد کفم خذ او بیک میر صاحب عمل کوب که از
 از شیخ بهاء الدین محمد فرار کوشته اند اگر ازاده داشته باشد حاضر خواهند کرد هر کبے که ازاده داشته
 باشد و طرفه العین حاضر شود چون میر فیض از آن سید پناه ان سباده پناه بوسید گفت امر زبند
 میشود که در خدمت شما حاضر باشد مجلس فایه و نس بگرداند بنده با سبده بیک بسیار بسیار کوشند
 و او از من کوبچه است نمیدانم که کجاست اگر از اشغف خرموده امر زور این باغ حاضر سازید جمع مجلس
 از دیدن آنخان تون نازنین خرم و شادمان خواهد شد بسیار خطوط خواهند گشت اگر چه از او حسن
 جمال او در تمام شهر اصفهان منتشر گشته بود اما خان تون نازنین هرگز که ندیده بود میر شاره قبول اینچنین
 کردند و حال بیکر او در شهر فرستاده همین لوح میر موجوده را کند کار کرده آورده اند هشت ساعت
 از روز یکشنبه بوشروع در این عمل نمودند و خانه آنخان تون تا باغ قریب یک ساعت بود هنوز دو ساعت
 از روز مانده بود که آنخان تون سراسیمه شد هیچ کس را خبر نکرده بیباغ بیکانگه آمد تا رسیدن بیباغ
 مانند پوانگان فریاد میکرد و خود را بر زمین میزد که مرا چرا این زمین من حرم چه حال با پنجار رسید
 آخر آنرا آتش زدند بعد از ساعتی بجز آمد میر فیض بمقام بسیار نمود و خان تون شروع

بدشنام دادن گرفت که مرثیها اینچیز آورد بدین چه گناه بنا کرد چنان بدت باشد آمدن تو که کفر
 پام خود را غلط کرده تو چون نلو خرد بگردان ز اتش کردند باز بدت باشد بباد گویه آغاز کرد هینکه
 لوح ز اتش پیرن میگردند و از آمدن پشیمان میشدند اخرا و از باخوشی لذت میجویدند پاره
 در آن مجلس نشسته برخواستند بخدمت پادشاه رفت و شکایت میبردند پادشاه کرد گفت که میر فیض
 مراباغ پیکان کرد برده تو پادشاه را بر اینصن بسیار ملال خواطر گرفت فرمود که میر فیض را طلبیدند
 گفت میراباغ چه عملیست که ز زین دست کرده از خانه پیرن میکشد میراباغ پادشاه قسم خورد که او خود
 آمدن تو شاهد آنحال ملک جلال مخم و سپادت پناه میر سید علی که در آن مجلس بود گفت چون شد که این بیاغ
 آمد بنده گفت که بندگان میر علی که در آن روز حاضر ساختند پادشاه میر را طلبیدند گفتند بنواصر
 چون بود گفت پادشاه هم حسب الناس میر فیض را ز عمل زهره او را حاضر ساختم غرض اینست از عجز پادشاه
 باید که در عمل محبت بگذارد و در دهن نگذارد و تا فراغ عمل عمل زهره چنین کند که
 اسم ط و مط و امم هر سه زهره است اباسم ناد زان حروف مقطع معمله بنویسد حروف زهره زان حروف
 مشرقی امتراج دهلیس حروف برج مشرقی و حروف برج زهره و حروف طالع و حروف بت طالع با
 هم امتراج داده تکبیر نماید تا زمان برآید نگاه حروف زهره و حروف مشرقی از آنجا برآورد و جدا
 بنویسد حروف نورانی نیز برآورد و حروف صوامت ظلمات را بجا بخوبی بگذارد و اینچیز فراتر نکند
 بعد مرکب ساخته معربان را در بعد از آن اعداد تکبیر او را با عدد تکبیر سیم در لوح مسیح در پنج
 بنکار و در زان نشکند او را در مطلوب بخور کرد و در شیخ بهاء الدین محکم این عمل را بارها در عمل آورده و
 هر بار عجب یافته این عزیزتر او قسیم که در زان دفن کند بخواند عَزَمَتْ وَ اَقْسَمَتْ عَلَیْكُمْ اَبْنَاهُ الْاَرْوَاحِ الْمَلَائِكَةِ
 هَذَا الْحَرْفُ الْمُرَكَّبُ الْمُعْظَمُ اَجِیْبُوْنِی وَ اَطِیْبُوْنِی بِالْحُضَارِ عَلَانِ بْنِ فَلَانَةَ الْحَبِیْبَةِ وَ مَوَدُّدًا الْفَتْحِ خَلَانِ
 ابْنِ فَلَانَةَ الشَّاعِرِ الشَّاعِرِ الشَّاعِرِ الْجَلِ الْجَلِ الْعِلَّ الْعِلَّ لَانُوْمَلَهُ وَ لَا فَرَحَ حَتَّى یَاْتَهُ لِیَعْتِدَ مَلَانِ ابْنِ فَلَانَةَ

یا الوحاشیل یا محاشیل یا کفاشیل آجیبونی و طیبونی و هر دو را نکسیر در نظر گذاشته و اسما، الله
 و اسما ملائکه اعوان بر آورده و داخل غریبه نموده قسم داده بخواند تا تمام عمل بطریق جنو خایه
 معقول دارد و قسم بدهد که ای فلان بن فلان آجیبونی و الطیبونی بحجبه و مودده و آلف فلان بن
 فلانته بحق کهنعص و حعسق نون و القلم و مایطرون و میحقی صه و لیس آجیبونی و طیبونی حاضر و بی
 الساعه الساعه الساعه العجل العجل العجل خرقوا و اهلها و حسد هلو جمع جوارح بدنها خرقوا و اهلها
 میحق هیله الائمة یا نا هید یا ملائکه السماء آجیبونی و طیبونی میحق سمحاشیل و میحق ذراشیل و میحق
 مهطاشیل الساعه الساعه الساعه حاضر و بی و طیبونی میحق هیله الائمة العظام یا مالک یوم
 الدین ایانک نقید و ایانک لتعین و اگر خواهد که بکیر از خوانین معظمه متحر خود سازد باید که در
 شرف افتاب لوح بسازد از طلا و در زان لوح این عدد را بطریق مرتب نقش کند ۱۰۹۹ و در زانش بنهد
 بعد یا خود دارد تا تا تون سربا برهنه برخواسته پیش تواید اما می توانی که دارد زانهار که بحرام
 نکند لوح مذکور را بسازد و چپ بند بند اینصلا را برای شحجه کرده بودم آخر بفعل حرام انجامید بگر
 توبه کرده که باز این عمل برای هیچ اجتناب نازم عمل عطارنی از اعمال مجرب و معوله اسازان
 ما تقدم است بجهت اهل قلم خواهند که عمل بکنند لوح بسازند از نقره و این عدد را در زان لوح بطریق
 مدس نقش نمایند در باز و عیاز است بندند اینصلا امولا ناعبد الکریم دیلیج بجهت نظام الملک کرده
 بود و بانمرب سانبند که مشهور است قی که حسن ستال نفر بر نظام الملک نمود بر نفر بر نظام الملک
 بسیار مضطرب بکشت در انصلا امولا نامذکور بکانه عصر بود در این فن شریف پس مولانا بجهت نظام
 الملک این مدس ساختند و او باو بچوبه که حق با حسن ستان بود نظام الملک بر او غالب مد و حسن
 ستان را ضایع گردید بدلت اینهمه معظم بود حساب شحجه اسنوف خواهد که بکند بگری نام اسنوف را
 بانام صاحب حساب تکسیر کند عده نام اول را گرفته ناعبد مذکور شده در این لوح عطار و بنکار و

حروف صوامیر با اسم مستور مکرر نموده بد لوح بنویسد آن شش اسماء که از لوح عطار است در
 چهار لوح رقم نماید بیازویه راست بند کند ثانیاً در متعال از مشاهده نماید چکایت در
 ایامی که پیش شمس الدین علی وزیر اصفهان از انقبض بر نمودند پادشاه بجای آن نویسد گان سزکار و
 حکم کرد که حساب پیش شمس الدین بکنند آنچه بر او برآید بملخواط نشان نمایند تا از او باز پلنگ کرد
 بخانه عامه غایت کرد این مهمل بقیل میز انور و مولانا مظفر متیم بخدمت شیخ بهاء الدین فخر التماس
 نمودند غایتی که باعث رفاهت پیش شمس الدین باشد شفقت نموده عنایت فرمایند شیخ به بند و قصر
 نوشتند که لوح عطار در ایام پیش شمس الدین بنویسد بند حسب الفرموه شیخ این عمل را بجهت پیش
 شمس الدین وزیر نمود و مبلغی های کلی بر او تقیر بر کرده بودند پادشاه قسم یاد کرده بود که از او میگیرم آخر
 الا که چون این لوح تمام شده بود بقیل بملخواط دادند خود داده به پیش شمس الدین فرستادند که مکتوب
 و جمیع محاسبات از این عمل دل سوز شدند بر میباید هیچ نیز بر آوردند باید که عند سوره و العصر اگر نرسد باعث
 آن شش اسم در لوح مدس بنگردد که از اعمال غیر بسیار است و اگر مطلوبی در دست ظاهر گرفتار باشد
 خود را در این باب معاف نداند که باعث نجات داری است اگر خواهند نامه پار سوله بجای نرسدندان
 نامه را نموده بر سر نامه بقیل سر نای بنویسد بهر مدعا که بفرستد حسب اللدعا ساخته شود پیش
 عنایت الدین مستوی بود مولانا حسین مدقی این عمل را بجهت او ساخت و انسید بزرگ را با نام بر بنامند
 که تا حال استیغای صفاهان بارت میکند که راه تعیین و تبدیل را بران گذر نیست اگر خواهند که یکی
 از اهل قلم استر خود سازند رساله شرف عطار را بنامد من اد لوح نفره بکنند اسم الفحص را با اسم
 خود تکبیر نماید حدیثی که میگوید **وَقَالَ الْقُرْآنُ الْحَمِيدُ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُسَدِّدٌ مِمَّنْ قَالُوا كَلَّا وَوَرُونَ**
هَذَا الشَّيْءُ عَجِيبٌ بان تکبیر عدد گرفتند از آنست که در بنامند در بنامند است بندند انگر چنان
 مستح و مطیع منتقاد او شود که شرح نوشتن راست نماید در آن ترقیم این لوح اگر زمره کرد در دهش

نگاه دارد بهتر است خصوصاً از مردی که سواخ داشته باشد که بر بیان عمل قسم
 این لوح قریب بیست و پنج مذهب و ثوابات قرآنی چونکه پیش از این در تریاق کبر است چون خود باشد
 از مذهب سات خلایق بود و یاد در وجه شرف اول از برای تجویز خوانین معظم بسیار است
 چونخواهد که یکی از خوانین استخر خواند چنانکه مولانا عبدالحجیل جبل طلیعی زیدیه را استخر
 خود کرد اینچنانکه بر خصت و کائنات نمیکرد این عمل مولانا عبدالحجیل عامی است که شیخ جمال الدین
 محمد داخل اعمال حکیم طهطم نموده است و خواجہ نصیر الدین بجمعه فرخنده خانم زوجه چنگیز خان
 کرد او را چنان استخر ساخت که بر خصت از آب بخورد و خواب نمیکرد و باید که در شرف قمر لوجاز
 هفت جوش بسازد و در آن لوح این عدد را با عدد اسم خاتون بطریق هفت و هفت نقش کند در میان
 قرآن در سوره فجر بگذارد و مطلب بخوبی پیوندد و طریقیکه این عمل چنانست باید که از جمله اعداد این
 هفت عدد را نگه دارد و از بواله عد بر کاغذ آن هفت در هفت بنویسد اگر روز اول مدعا بانصراف
 رسید گرنه روز دیگر بگذرد دیگر اضافه نماید اگر نشد و زد و تهم دو عدد زیاد کند علی هذا القیاس
 بعد هفتم که احتیاج افتاده و اگر اینچنانکه که هر هفت عدد را زیاد کرده نوشتن است آنکس بتواند
 مجد و بشده است باید که اینرا بشاید بکنند گرنه بسیار نند است بنا و اگر کسی بتواند ثوابی که بجمعه
 دختر پادشاه خود سلسله کرد و بنام او این عمل را ساخت چونکه ثمر بیست و هفت روز و شب و بسیار
 مقید و شده بیست و هفت روز فرمود که از اعمال حکیم طهطم عمل میتوان کرد که دختر در تصرف نماید
 آید بنده قبول کرده این عمل را بنام دختر پادشاه ساختند دختر از لب بدینا بشده خود را از علقه
 پایشان انداخت که بخیمه پادشاه برساند از قلمه افتاد و یک پای او شکسته شاهنشاه نظر خان
 پیرن قلم تو محاسره قلمه کرده او را گرفت پایش پادشاه او را از آن بخیره یک ماه زندان ماند آخر
 باز آید بر این عمل است که التمه منجی باشد است که محرب ترین عملهاست بنده از ترس دیگران

عمل برای کسی که تمییز نماند و نشود بنام که نکند بنده بر کاغذی آب را اینجمل کرده بودم روزیستم
 که سه عدد زیاده کرده این واقع شد انعد اینست ۱۰۳۷ اینعد را مستقیم بنکار و اگر در اول
 مرتبه یاد رویم مراد حاصل شود بهتر و گونه هر روز یک عدد زیاده کند این اسماء پونا نه در حاشیه
 مستقیم مذکور بنویسد که لوح قرست اسماء اینست دلیل دهنش تقد سنه صی مره و سطح
 اول معله و جرمی و مریم سحر و احاط و اگر این را در لوح هفت جوش بکند و اثر سریع آ
 میسر گردد شیخ بهاء الدین این عمل را میگوید که نمیکرد و مکرر بیند میبکفت مبادا کجا این عمل را
 بکند عامل را یابد که روز دوشنبه یا شب پنجشنبه متوجه این عمل شود اول غسل کند و پشت بقر
 کرده مشغول این عمل گردد چون خانه اول پر کند بگوید الشمس القمر حینا انا ذلك تقدیر العزیز
 العظیم و چون خانه دوم پر کند اینه اول سوره و الحیم بگوید چون خانه سیم پر کند بگوید القمر فله ناه
 من اول تخی صادق العرجون العظیم دیگر هر خانه که پر کند بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی
 العظیم و اگر خواهد که کسرا سرگردان کند باید که در تحت الشعاع مثلگی بنویسد بر پوست شغال
 یا بر پوست خوک و انمشک را در دهنش حوض حوائج فاده دهنش بگذرد و در زبان او اندازد انکس
 سرگردان چیزی نماند نداند که چه کند دائم غمگین خیزن بوده باشد اگر خواهد که راه کسرا بیفتد
 باید که در تحت الشعاع مثلگی بسازد و اینعد را با اسم فادرش در مشک بنویسد در حاشیه ان نام
 عدد و مادرش بنویسد بهر راهی که میبرد در دروازه ان شهر فن کند هم در دروازه بک یک نفس دفن
 کند راه انکس بستر شود و از ان شهر بیرون رفتن تواند چنانچه شخصی از پادشاه فرار نموده
 میخواست که بجای برود پادشاه ان خوند ملاحظه را طلبیده فروم که راه فلان میباید بست اگر او جفا
 برود من تو را خواهم کشت مولانا پیش بنده آمدند یکجا با اتفاق این عمل را در روزی ان شخص از
 صفهان که بخیر بطریق بغداد میرفت راه را که کرده بخامنه خروین افتاد مراد و از ان شهر پیش پادشاه

آوردند ثوابت بیرون رفت علم مثلث اینست ۸۳۴ عدد طریق اگر در طریقه کدو
 بجهت تخمیر قلوب جماعه که منقوشه تراند زنها به خوبیت بسیار مؤثر است عمل شمس
 بهترین اعمال است خصوصاً در شرف افتاب مدیه بنار از طلا در انلوح این عدد را نقش کنند
 مقصدی که در دل داشته باشند هاتو نقل است روزیکه پادشاه بقرون آمد و بر تخت
 نشست شیخ بهاء الدین محمد بر پادشاه آمد پادشاه توای صلبه را بخدمت شیخ فرستاد و گفت
 شیخ ای بلو که برای ما چیزی بنما که باعث ترا بد سلطنت باشد خرد عمر شو و دشمنان مقهور
 کردند گفت شیخ انشاء الله تعالی در شرف افتاب چیزی بخوام ساخت که بسیار مؤثر است
 این صلا در شرف افتاب ساخت در لوح طلا بطریق پنج در پنج عدد سوره و الشمس و صفا عدد گرفته
 در انلوح پنج در پنج وضع کرد و در بازو راست پادشاه بست بیکه این نقش محکم و مکرر قوام
 سلطنت و جهانداریه روز بروز ترقی نماید و هیچ دشمنان او باغی طاعتیان مقهور شوند باید
 که چون صبح صادق شود قبل از نماز رو بجنبه افتاب کرده سوره و الشمس تا بر آمدن افتاب بخواند
 و چون افتاب بر آید نظریان نقش لوح کند از برکت این عمل بدست کمال برسد که هرگز انرا زوال
 نباشد از هجریات عاملانست از دولت این نقش بسیار حرمی است عظمی رسیده اند شیخ بهاء الدین
 محمد بنا بر اینرا بجهت توای صلبه ساخت چنان وقت روزی آن سلسله آورد که بگفتن راست بناید نیز
 از برای الله و در به خان ساخت او هم ترقی عظیم سپید بجهت تخمیر پادشاهان بناید که لوح بسازد
 از طلا و در آنم ترقی مد و یکشد روز یکشنبه و اگر در شرف افتاب بسازد و بناید باشد مهر
 کن دندان کردن اندک پیش بریند و درهن نگاه دارد و با بخور این عدد را در آنم ترقی مد و یکشد و این عدد
 اسم او در هر چهار طرف آنم بکشد در کلاب بناید و انکلا بر او در شیشه کند در زیر ستارگان
 هفت شب تخمیر نماید پس نگاه بر داشته و گوشه نگاه دارد و چون زاده می کند که انرا باضرام

رساندنیاد نظر خلافت عزیز و مکرر نماید. وقت برآمد از خانه از انکلاب بر روی خود پالو و بپوش
 برآید و آنروز هر ادا ده که بکند بقدره الله تعالی بوقوع آید در نظر مردم با صیبت شوکت نماید
 پس مهر زاد در همان ایام قریب بشرف بیاید. بیاز و راست بند و بچاه نوبیا بن اسم مجوانند که
 از حجه بیاتت است تا صبر تا صغر تا در باب افزونی دولت و جلال و جلال و شوکت بل از این مهر
 دیگر نیست بنهر نام مولا ناعبد الصمد اردیبه چه شاه اسمعیل ساخت و او را بر آن شوکر و سیپا
 پادشاه جهان نگار کرد ایند اخوان پادشاه عظیم الشان مولا ناعبد الصمد زاد و بند کرد که مبادا
 اینچیز را بنام دیگر و یکی دیگر بدهد همه کجا نام مولا نازا گرفت چونکه مولا ناعبد الصمد مدت
 مدتی در مغرب بین بود و زبان اهل مغرب قلم سیر یا نیر در میان عجم آورد و نادره همه زمان
 بود و علوم غریبه ادراک عجم آورد ملا در بند آمد اما فرزندان او را شاه اسماعیل در حواله اردبیل
 قریب زاد عکمل مولا ناعبد الصمد بدین نظر بقیست که اسما پیغمبران مرسلا عتد گرفته اسم
 شاه اسماعیل را نیز عتد گرفته و اعداد نام های هفت پادشاهان عظیم الشان را بان اعداد پنج
 کرده بعد حروف مکرر را ترا حذف نموده تخلص ساخته تکسیر نماید تا زمام بر آید نگاه حروف
 افتاب را از آن تکسیر عکس کرده حروف نوزاد را جدا نویسد هر چو بی که مثل شدم و من اف ن اکت
 تمام با مثاب تعلق دارد بپوشن نویسد ایچ و فرا با هم امتزاج داده باز تکسیر نماید تا زمام باز دهد
 ۳ نگاه حروف مکرر را مرکب ساخته بقلم سیر یا نه در خاشبه مهر مذکور بنویسد اینچیز است که
 جمیع خواص عوام از پادشاه و وضع و شریف امراء و حکام و همه خلافتی محرم میگردد این
 عمل بسیار نادر است شیخ نجباء الدین محمد میگفت عمل عبدالصمد اردیبه عملیست که در مغرب
 زمین از حکماء انجافرا گرفتار است بهترین اعمالست چون این عمل انجام شود بر خیزد و روی
 ۴ افتاب بایستد بگوید که ترا عظم مقصد من اینست با مقصد من برساند و بخورد و بوزن که بعد از

ان سورہ والشمس زانجوائے و بر خودم کہے و پنجاہ نوبت اسمائے کبیر کور شد قرائت نمائے و این مہر
 طلا و نقرہ زاد و حریر یا اصغر پچیدہ در بازو راست جلیبہ و در مجلیے کہ نشینے افتاب
 بجانب راست تو باشد پیش از بر آمدن افتاب بیدار باشی و در و بر وقت افتاب ایستاده سورہ والشمس
 را خواندہ باشد بساکن کہ در سلسلہ آنها پادشاہ نبو از زمین برکت اینہر پیاد شاہی سیدند
 باید کہ اینرا عزیز ذار پدرا این اسم اعظم است از قول حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن
 ابیطالب علیہ السلام در کتاب کہ المراد نقل میارود در بیان ہر افتابیا نکہ ہر احدی کہ این مہر را
 عمل نماید بے شک پیاد شاہ برسد شرح اینہر بے طول ناردہ مولانا عبد الصمد چھارودہ جزو در
 خواص فضیلت اینہر نوشتہ است و مولانا جلد مہملتا بعمل حکیم ططم زا از شیخ فیض فراگرفہ
 تا بران آوردہ او مجملہ اکبر پادشاہ سلخہ ثور سورہ والشمس بے اسم اکبر پادشاہ عد گرفتہ بطریق
 حکیم ططم عمل نموہ بیازو پیاد شاہ بستہ ثو اما چون پادشاہ ہند نسبت بزجل ذار در ہنر فصل
 نیز بر ایم اکبر پادشاہ سلخہ ثو و اثر والشمس تجرید استقر لہا ذلک تقدیر الغیر بز العلم زا عد
 گرفتہ وعد سورہ والشمس باہم امیختہ در مربع مکر درج نموہ در شرف افتاب با نام رسائند
 بود اما قرصہ از طلا ساخنہ ثو مقدار چھار صدہ شاد و چھار مثقال موافق عد افتاب اگرچہ
 حکیم ططم بر اینست اما مولانا عبد الصمد از ویلی مجملہ شاہ اسماعیل از سر مثقال طلا ساخنہ ثو
 زیادہ بر این نیست عمل مولانا مذکور بہ از اعمال دیگر است نکستہر مجملہ تخریر پادشاہان
 اہم مثل اللہم مالک الملک تا بغیر حساب عد گرفتہ در شرف در مربع درج نماید بندہ در جیب کتب
 مقدسین متاخرین ہشتاد و پنج جلد و روقی اعداد مہ جلد و علم جزو نوشتہ ام وانچہ انتخابی و
 خلاصہ ثو در این نسخہ درج کردہ ام پس ہر کس این عمل بجزا نظم کند کور در عمل ارد تا قیام قیامت
 فرزندانش دولت مند خواهند ثو کہے خواهد کہ خوانین معظمہ سلاطین را از حیر پادشاہان و مہتر

نقره یا آلبا شدین بعد از آبگرداندن اگر بیمار باشد این پاره در میان آب یا شربت انداخته شستن
 بخورد شفا عجل با بدی چون زردی بد شواره زاید این انگشتر بر سر او بندند یا در آب شسته
 بد دهند بحال با سانه بار بپزد بگرا گو خواهد که دل که بشو خود ارد این پاره در مو کاهوز زند
 و از آن مو صوفی بسازد بشیبه صون انگر زان صون هفت نوزن برفت اعضا و این عدد را در هفت
 مرتب درج نموده در شکم آن نقش کنند از بکار مؤملوب یا ویزند همان ساعت بقرار و پاره از ام
 گردد و یک ساعتی او نشکیند بگر اگر که در عود عذاونند اشتر باشد خواهد که او را از بون ذلیل
 گرداند در شرف آفتاب سور و العاصی یا آلم ترکیف عذ گرفته باسم ان شخص در لوح سوب
 مثلث نقش کند چون آفتاب از شرق برآید رنگ لوح بطرف غرب کرده بگذارد و چون آفتاب بغرب
 رود رنگ لوح بسو مشرق کرده نگه دارد هم چنین هر روز همین منوال عمل کند تا اندک زمانه ذلیل و
 خوار و نابود گردد این عمل سید حسین اخلاطیست دیگر باید که روز یکشنبه بعد وسعت شیرینی
 تصدق باید کرد غرض که این عمل را از اعمال متقدمین است و افلاطون این عمل براه اسکندریه آفرین
 کرده بود و او را با نرسه سائید که جهانگشاید عمل رحل باید که روز شنبه لوح بسازد
 از سرب در آن هفت دهفت نقش کند این عدد را در آن نقش درج نماید این مصحف رحل از شیخ
 فیض است که در هندستان بجهت اکر پادشاه سلخه بود بسیار مستحسن افتاد **فالحه**
معکوس بسم الله الرحمن الرحیم تا بنیلا صا الو مهبلع بوضع ملا رفیع مهبلع تمضایب لا طا
 رس مهفتیلا طارس اندها نیعتسن کا با و دین کا با بند کلام موحی رحل این بلا علابر
 هالل رحلا در مصحف حل در خاشبه ان لوح بنویسد تجر سلطنت و مفتوح قلاع پیاد شاه شد
 از برکت و بزوی این لوح بوا اما بطریقیکه شیخ بقاء الدین محمد عمل کرده است آنست که روز شنبه
 پیش از برآمدن آفتاب لوح از سرب بسازد و این عدد را بطریق هفت دهفت در آن نقش کند این

بنشانند و اگر نخواهد که وزیر شود و از قلم زابر میان بند بهر مقصد که داشته باشد صورت را همان
 طریق بسازد و این چند زاد و مرتب بنکار بر پوست او با بر حریر سفید در شکم صوت بگذارد و از آن
 موافق مطلب خود بجای بنشانند و بکار بر او نظر کند تا حصول مراد و پیش از آن شیخ راغ بنمود و شیخ
 جناب الدین بجهت محمد خان قارما حاکم گنجه کرد پادشاه بر او تلافی غنائی فرمودت مدید در
 استان شاه صغیر خدمت میکرد چون نه روز بر این عمل گذشت پادشاه با در بیل آمد و پنج روز
 گذزاید بمحل خاترا شریف پادشاه اده امارت و حکومت گنجه را و داد و بمقصد خود رسید اینست



اگر خواهند که دشمنان را مهو و غمزد و سازند باید که روز شنبه اول ساعت صوتی سازند از سرب
 بهر طریق که هلالک او مطلوب باشد بکنند بعمل از اعمال مجرب مولانا اسحق اسنکر در مصحف
 زحل عمل نموده است و پس قورچه باشد زاکشته در قباغ پادشاه مولانا اسحق زالملیده گفت
 بواسطه گرفتن قلعه امیر خان کرد پادشاه از پسر قورچه باشد اندک ملال گرفت در خواص را نشان از
 مولانا اسحق پرسید هر عملی که میکند و خواهد کرد اول تا من تجریر نکم قبول ندارم گفت پادشاه هر چه
 بفرماید پادشاه اشارت به پسر قورچه باشد کرد مولانا صوتی ساخته تیره بر پهلوی او زد و در
 میان خون انداخت اتفاقاً پادشاه درون حرم بود که کیوتی از حرم بر زمین نشست پادشاه
 تیره کمان طلبد تیره بر کیوتی انداخت تیره از کیوتی خطا شد از قنات بجهت چون پسر قورچه باشد
 پشت قنات در گذر بود که تیره پهلوی او خورد و ترازو شد چون تیره از آکشیه بکشتند تیره و مورد

پادشاه عرض کردند پیرن آمد بسیار تعجب نمود فرمود که تو زاد فلای بد کرده بگو که بر تیر پادشاه
گرفتار شویم اندامان نداد آخر گرفتار گشته و مولانا اسحق زانوازش فرمود در چهل و سه
روز قلعه امیر خان کرد

سخت بیهین عمل

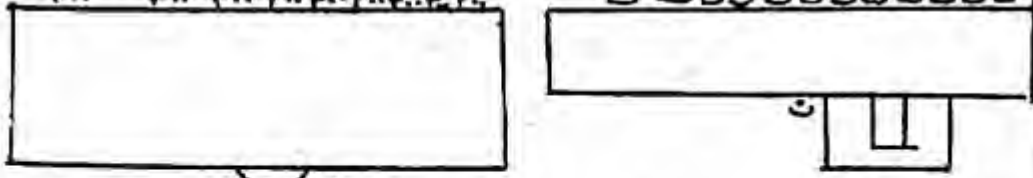
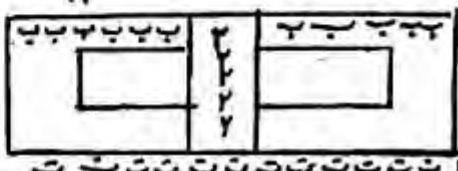
مفتوح



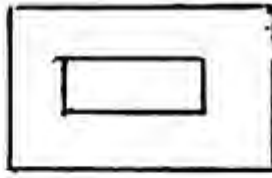
طریق عمل آنست که با سم پس از دم که روز اول خون کرد قایل نام داشتند که هاییل بزاد
خو زاکست نام او را با نام دشمن علامت دهد و این بعد از آن اصله کرده مثلث سازد و در شکم آن
صوت بگذارد و هر بلائی که خواهد مبتلا گرداند صوت قایل بسازد که هاییل را بطریق که
دشمن را خواهد کشت انحراف ابد است خایل دهد در برابر آن صوت بگذارد و صوت دشمن که
مست هاییل است رو برو قایل بگذارد و نام سید شیاطین ایلیس از طرف مثلث بنویسد و آن
هر دو صوت را در خانه قاریک بنهد یا در سزایه گور یا جایی صلیح تا زود اثر کند عملین مجربیکه
خطا ندارد و بارها به تجربه رسیده است صوت این است



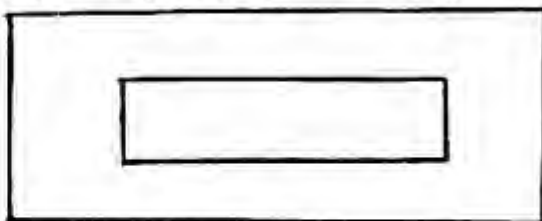
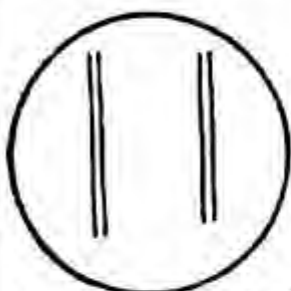
چون فصل زحل با تمام رسید اعمالی چند از جزو مفردات را بنحیث مشکلات مینویسد
بدانکه اعمال مجرب مفردات انگاه درست ابد که زکاه ۲۸ حروف را در ۲۸ روز
 بدهند بدین طریق که هر حرف را هر روز بحساب عدد لغوی آن بوقت معین باطهاره در خلوت
 یاد و محراب بخواند در ۲۸ روز از زکوة فارغ شود آنکه عملش درست ابد فائده اگر خواهند
 که کبیرا خواب از ام نباشد بنویسد این شکل مربع را بر جانه انگس کرد اگر دانمربع از طرفانند
 متصل بچهل بیچ با عربی بخونمغ سپاه نام او نام مادر او نویسد رغن کند در منسخ
 قصبان خواب و بستر گردد و بطریق وسواس در خواب بیدار شود شکل اینست **التاء وحکم**
 گوید تاء عربی هر که زارد در ستر باشد این شکل را بنویسد
 میا و نزد رضع گردد اینست و اگر نوشته با خود دارد



بچشم مرده عزیز کردند و اگر هر روز هر روز کرت بخواند در اقبال بر او گشاده گردد اما تاء هندی که
 صوتش اینست **فصل** یا ذابم یا حمد بخواند همان فائده عمل عربی دهد اما صوة و شکل اینست
التاء
 حکیم در خواص آن گوید که تاء عربی التاء عجایب
 چون بنویسد بر پوست اهو صدت عربی جدا
 دانه و پنجاه درون دانه و عویه بکند و چهل میم
 مکتوب بر عویه بنویسد از طرفین چشم زخم دفع شود و رنجهای سخت و تبهای مخیر ارض کند کارها
 بستر مکتوب در رزق و کار عمل روز بروز گشایش پذیرد و اگر در خانه یاد در مکان بمشک زعفران



نوشته بر در و روزه مقابل قبله میبایند تا از خیر و وسعت رزق منفع شود اینست و اگر شمش



الف دیکر افزا بند از برای قبول سلطان ملوک خردیست نافع بدین شکل و از برای مجب و الف هر
روز صد گزوت بخواند اگر بیهوشی عد نوشته زیر سر طفل دهند نرسد اگر روز سه شنبه قن
طلوع آفتاب نوشته بلخو دارد هم در شمان مطیع شوند قن نوشتن یا باز یا کیه بخواند فصل
و نزد بعض علماء قن حروف تا روز پنجشنبه ز ایام هفته تعلق بخورد باید که عامل این حرف نام
فرشته موکل از روز بر دوازده است و از جوید متذکر اسم الهی شود تا نتایج کلی بر عمل و منفع شود
و حرف ثاء برای ایجاد خوف ملائک گریست یکبار بر پوست جوزه پهلوی که در سنه پر مغز بود
انزافش کند بر سر زاج جمع مفسدان فاسقان قن کند بر در پریشان منقر قنوند و در کتاب
سکا که مذکور است که اگر که هر روز بعد بچل و که یا نصداست بر زبان اندازد برای لحاظ محبت
نظیر ندارد اسم موکل روز پنجشنبه علوم میکائیل و صوفیائیل و ملک سفلی السید سهوس و
و کرش الثابت و اتیش ربنا افرغ علینا صبر او ثبک اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین الحکم
حکیم گوید که چیم عری در تحریک کردن ساکنها است چون خواهی که چیز یا حرکت دهی یعنی از خیر شتر
اگر خواهی که کسی را مطیع فرمانبردار خوئی بر پارچه سفید جری در صوت طالب مطلوب تصور کن
اما یک صوت زن نشسته و یک صوت مرد که خسته باشد صورت زن بر سینه هر خسته نگار شتابند علی
و باز بود و منقره سبز بر سر دستوانه و گلوند و ساعنه که مورد نور بود یا اتصال ثلث آفتاب بعد

اسرار قابضه ۱۳۰ مقصدات در صلوات لیلیا

در خوابه صلوات چهل ج یا بیصوت ج نویسد در خانه مطلوب فن کند نام مطلوب نام مادرش بر
سینه تصویر که بنام او است نویسد

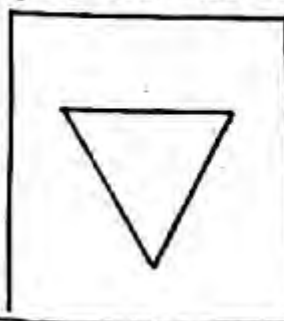
صورت زن نشسته

صورت مرد خفته

عظیم اثره شان شور و زجهه تعاقب بودارد ملک علوی کلکائیل و عینائیل و ملک سفلی السید
عبدالرحمن ملقب بابیض اسم الجبار وایتش قد جاء الحق و زهق الباطل هكذا



اگر حرف چم زانه هزار مرتبه بر زبان زاند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را بخواب ملازمت
نماید بقول هزار کزت بخواند و از برای رنجور هصد کزت بخواند بر قدام نویسد بشوید و بخواند
شفا یابد و اگر در شب پنجشنبه افزونی ماه هجده چم نوشته با خود دارد سحر و چشم زخم کار
نکند و اگر بمشک و زعفران بر چهره سفید نوشته در مو گرفته زبردندان همدار و اخر مغایر



کند باید که نرسد اما چم همدی که صورتش اینست هر عمل
عربی و باطل آورد اندک طریق عمل است که بر ورق سوسمار این شکل
نویسد در جگه که طلسم اول نهاده باشد انجام فن کند عداوت
در میان واقع شود وقت نوشتن یا باره یا از آن بگوید صلوات

عداوت از آنجا که برین برود اینست بعضی این شکل است در نوشتن در میان دو دایره
 و ده هاء هنگام عمل نموده اند بدین مثال اینست و اگر کسی خواهد که از غایب خود خیر ار شود هر
 شب بعد از نماز خفتن بالای نام هفتاد حرف بر زبان زانند بدان طرف بدین بقول هفتصد گز
 خ بگوید البتہ خیر او بیاید اگر نماند کدام جانب است هفتاد بنویسد در زیر سر نهاد و بقول
 هفتصد نوشتن بر سر نهاد خیر او شود و اگر حرف خ شب چهارشنبه ۲۵ شب بشک و زعفران
 نوشته می و پنج عدد بلغورد از عزیزان او گرد وقت نوشتن یا حثان یا مثنان خوانده شود
فصل روز یکشنبه تعلق بحرف خاذا را نام مویکلات ملک علو میکا پل و در ثانی ملک
 سفلی ابو عبد الله المذهب کوشد و لطیفان الخالق و انجیر و در قهر ثانی الخاضع ایتس وهو
 اللطیف انجیر بعضی گویند ایتس همان ایه عظیم است که در سوره انعام واضح است و اذ اجنا انهم
الکذال حکیم گویند بحرف برای دو پسته دهک پادشاهان بنام اینست که شرح نتوان کرد
 بیار پوست اهو و در نخم پوست شیر و بران صون زین صاحب حال تصویر کنند بشک و زعفران
 و خون پیش سیاه بکنک و نام مطلوب مادرش و پس پشت صون بنویسد در زیر پای صون پک
 فال پس پک لب بر پشت صون بنویسد که دوست کردم فلان بن فلاثر ابر فلان بن فلان پیر انرا



در پیچیدگی اینک سرخ یا سفید نموده در بالای امید دوازده
 شهر دفن کنند صورت را غایب بکلیف نگارند و بعضی
 در زیر دروازه هم نقش اند این است **فایده** و اگر
 حرف ذال را هر روز هزار گزت بگوید بک برسد و
 اگر خواهد که کسب از مقام او را اواره سازد هر نام
 هر نام او پیش از آنکه سخن کند بر بالای نام رود بر او مقلیم او هشتاد گزت ذال بگوید آنکس از

انجا نقل کنند ف نوشتن یادیشان با خالق میخوانند باشد اصل ال همد که صورتش
 اینست ۴ خاصیت دانست که ابطال ذال عربی میباشد کتابت این عمل بر پوست کر بکنند بخورشتم
 نذا از گوش با چشم سک صوتش همانست که در عربی نموده شد **الدال** حکیم گوید که
 اگر خواهی که بیمار بر کعبه مستوی شود بگریه پوست هفک و صوف و زاده از انجا تصدیق کند نام
 مادر او نیز نویسد بیست ذال عربی بر گرد صوف بنویسد پس نجی که خواهد نیز نویسد آن شخص
 بجهان نج مبتلا گردد اما پوست نباید که مدبوع باشد و شکل بر دردی بکشد هاده سرازرا سخت
 استوار نموده در ضربت دهن کند پادری کوزه پادری شور کهنه هکذا **فایده** از برای بعد مفاد
 و تقریبی ظلمه فقر ذال زامقن با اسم المذک در ساعت مغرب هفتصد بار کتاب کند نگاه
 انمکوبرادر منزل انظام دهن کند بزود ان منزل و پرا نشود و انما سو سرگردان گردد و اگر این
 حرف را بان اسم بزرگوار بر طرف چینی باز جای بماند نویسد از چاه معلل که مالکش معلوم
 نباشد آب بر فارند بان آب نوشند و او سازند ان ابرادر منزل او بر دیوار هایش و شراستند
 هفتاد صبت دهد اگر هر دو عمل بخوانند نتیجه قوی دهد بزود به صاحب منزل اواره و بیچاره شود
فت و اگر حرف ذال راورد سازد هرگز بزرگوار نرسد **فت** و اگر حرف ذال هفتصد کرت
 بخواند و زبان و شپرنه نفس کند بخورد سگان دهد محبوب خلوب گردد و **فت** پارچیم پاکرم بخواند
فصل در سبب این عمل اچنان اجازت داده که طرفه دعوی حرف ذال است که بکلمه مرتبه
 بخواند در سر هر صد که مرتبه اسم با الهرا ایل بگوید چون دعوت با انجام رسد در خانه که خلوت باشد
 و نیم اثار خطه را در آن عمل داشته باشد از ان جمله بر هر عدد خطه بیک حرف ذال بگوید تا هزار و پنجاه
 عدد خطه زبانه و کم نباشد پس از اوها مخلوط بر سنگ ارد کند از ان غیث پندریک بیام خود
 و یک بیام مطلوب هزار و یکصد بار باز حرف ذال را تکرار کند بعد از مغرب نان با اسم مطلوب را

بسک دهد نان اسم خود را بفقیر تصدق کند البته مزا حاصل گردد اما فی الحال هتک
 که صوتش اینست ۷۰۰ در جام ایگینه یا کاسه مربع مستطیل کشته چهل ذال هتک بر برون آن
 مربع نویسد شصت ال عربی اندرون و باز ده ص عربی نویسد پنج ص و بقولیه یا نزه ص در
 تحت آن نویسد بشوند باب چاه که افتاب زان نشاید باشد بوقت بر آوردن آب نیز افتاب
 بر او نشاید یا گلاب اینجسه بخوردن مریض بدهد سه روز متواتر اینجمل نماید صحت کلمه رود دهد
 و بخورد کند از بخروس یا از موی خرمانه و یا از کوبه از جمیع اذان مصون
 و این کرد **الترآء حکیم** گویند در خاصیت زاء عربی چون خواهد که
 کسرا صرع پیدا شود بنویسد بر پایه نعل کهنه صد ای عربی در مشک غیر متساوی الاضلاع و
 بنویسد زانیمان نام او و نام مادر او در حق کند بر چوب کازران یا کسرا صرع پیدا شود و صرع
 گردد بقولیه زیر استانه خضم فن کند اگر بنویسد صد زاء عربی بر چوب که از کور شان گبران
 باشد بشرطی که بوقت گرفتن چوب کی او زانینت در کور شان کهنه ضرزانه دهن کند
 هر پنج که از بزای اندشمن نام بر همان پنج مبتلا گردد **فصل امانا**
 هتک که صوت او اینست ۲۰۰ بر جام ایگینه بمشک و زعفران
 و گلاب کافور چهل زای هتک ۱۱۲ طاء عربی بنویسد پس بشوید
 و بر بیمار دهد با غسل شبانه روز بخورد اند جمله زنجهار از ابل گردد و اگر قصد مریض حرف زاء بر
 شیرین بخواند بد مد پیش سک اندازد بچشم مرم غریزاً **نماید الترآء حکیم** گویند که
 خاصیت او آنست که اگر بنویسد بر اطلس رود و معدنی که زهره در شرف باشد خانه زهره از
 نوحه خلبه بخورد مشک غیر متساوی الاضلاع بیست و یک زای عربی بر اطراف نوشته و بخورد
 صندل کرده و بریند با خود دارد او زاهر کن و سن دارد و اگر زنجارین شکوادر شرف هر نوشته

با خود دارد از جفت خویره مند شو از موده است اگر بنویسد بر پوست بز کوهی چون خوک سگی
مقدد بکشد از انجامد صون مژوزن و باد و مژ که مقارن آنها از هم مطلوبست پشت بر پشت و



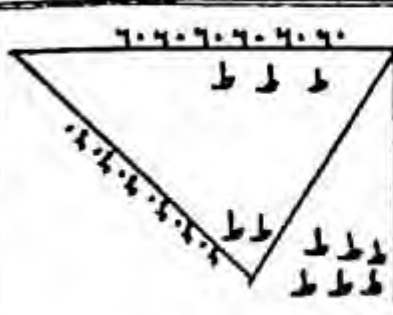
روم از هم تا قدر وقت نگاشتن صوره
قمر تبریح زحل باید با مقابله و اسماء
شخصین در میان نویسد عداوت
قوه رو دهد مثال مثلک غیر مثال

فصل آمار لوهنگد که سوتش اینست ۲ از بزرگ اصلاح دو سینه از باب اصلاح نیکند
امانچه که مریخ در شرف خود بود و از نجومست خطی بنویسد اینسکار ادر اطلس سرخ در مریخ که نظر
کے بز ان بنفشد پار پوست تریخ بمشک و زعفران و در طلب و سینه هر دو سوت را در برو بکشد چنانکه



گوئی مصالحت دارند در صلاح و سینه عظیم مؤثر است
و تجربت شکل همچنان دستور که در عدل و نهمه شد
و تغلوث اینست که رو برو بکشد اگر مستطیل کشان
هم درست است صون اینست **فصل** حرف زاه را
روز سه شنبه تعلق بکوناه دملک علوی سر قبا چل

و سمانه کوش الزکی و ابش ان الدین عند الله الاسلام و در این فصل صلوات بسیار باشد
فرستاد و این حرف دعا اعمال از هر منازعه است اگر کسی هفتاد و پنج بار این حرف را بر پوست لاهو بنویسد
و قی که قدر در جگه بود و مریخ تحت الارض نوشته را بنویسد از او هر کس از او برسد مهربان و در دلهای
سزای کند ف اگر کسی قیسه دارد و نمی باید هفتصد کوش بخواند در کوش خروس مفید نقت کند
بعد سر دهد مبرود تا کرد و قیسه گردد و هر که هر روز پانصد بار بخواند از خوف دشمن ایمن شود



شپن عربی الفست که چون نوشته انرا بر صفحه کاغذ
 بیست سه شپن مکتوب در وقتیکه قمر در قوس باشد
 با اتصال غیر منحوس از مزج بنام مطلوب نام مادرش
 در قاره سرخ پنهان کند مطبوع مهر زبان شو ما ذایچه

از قاره پیرون تبارد و اگر بر پوست اهو بنابر کاغذ سفید ۳۶ شپن عربی و ۱۲ الف و
 ه و عب عربی بمشک و زعفران نویسد بلخود نگهدارد و مقبول جمله خلافتی گردد

اگر خواهد که بداند زن حامله است یا نه در پست بان بخواند در خواب
 بیست اگر بر چینه بخواند و وزن حامله دهد و دبار نهد اگر بنام کی بر
 چهل یاره کاغذ نویسد چهل و نه نان سازند و هر کاغذی در تکه نان



بیزد و هر زبانی بیکه دهد تا بخورد زبان بشکست از اموات است روز و شب سه تعلق بخورد و شپن را
 اسما موکل علوی همرا طبل و جزا ایل ملک سفلی ابو عبد الله الحارث و شمکائیل را نیز یاد باید
 کرد و ذکرش السید الشکور ایتش شهد الله انه لا اله الا هو و در اعمال خیر کذلک احدی
 الخ قوله شدید در اعمال شتر اقصای حکیم گوید که صادر عربی را خواند بسیار اولاب
 از چاه پیارند صندل سرخ بان اب بیا بنده صوتی که احضاران مصد بان صدای تصویر
 کنند و گرد بر گرد صوت ۱۷ ص ۱۲ و اوده بنویسند بیرون اثره

نام مطلوب مادرش بنویسد اگر بمقابله یکساله زاده باشد حاضر
 شود هکذا و اگر بر پوست شپن را اثره کشند و در میان دانه
 صوت نگارند بر قه افتاده و یک بر پسته او نشسته گوید که او را
 میکشند و نام او و نام مادرش نیز بنویسند با چهاره عربی



از پس صوف در بیرون ذائره و در میان ذائره ۱۲
ص نژد دیک بخت ذائره نویسند در منجر قصابان
یا بازار قصابان دفن کند البته دشمن بمیدر حریب
وازموده است تمثال هکذا اینست هو الله العالم
العلیم **فصل** اما صافه بر برك خنظل
بنویسد بعد رسائے خشك كرده بناید پس از در صورت



دشمن اندازد تفرقه در جمعیت او افتد چنانکه فراهم بناید **خاصه** در کل ورق انضا و اکتب
تعبین صدافه عشر اوزاق در کل ورق نس صلفان در اکتب علی کل منای عمده او تحت محمدا کات
ذک امانا له من وجع العين او اعلمها علی رأسه پیرا ناذن الله تعالی **الضاح** حکیم گوید
هر که بنویسد حروف صد از برك تریج و بیشک و زعفران و کلاب بر برك تریج ۶۵ عدد بر هر بریک
۵۰ ض پس خشك کند انگه بناید پیار ز خوردن هد بنا کلاب که در زمان نیم مشال مصطکی
جو شایند باشند تا سه روز پیاز دفع شود و صحت کلی دهد **ف** اگر بنام دشمن مشتصد
بار بخواند باسم الصاق یا بنام و بنویسد در منزل خود کند اگر هر عمل کلاب و کلاب
واقع شود اثر عظیم کند اند دشمن بزود پیست و نابود شود **ف** و اگر ص ۹۰ بر چرخه فریج
بخورد دیوانه دهد غافل شود و اگر بچین عدد خواند بد مکن نیز مفید است و اگر نوشته همان عدد
بخورد ضعف دل زاید **ف** و اگر صد و بیست هفتصد یا بخواند متفاد شود و اگر صد و
نوزده ض شب جمعه بیشک و زعفران بنویسد و زیر سر همد صفت و رسالت پناه صلی الله علیه و
الوسلم زاد در خواب ملازمت نماید اگر ششتر بخورد دلش روشن شود و اگر با خود دارد عزیز دلها
کرد وقت نوشتن باصلی بنامتدوس بخواند باشد **ایضا** حکیم گوید که طاعنه در واقع

چشم زخم و سوراخ و قف که بنویسد بر کاسه مس سرخ صوف او به نشسته و گاو چون مرغ یا شاج
بله کم پس بر بالای تاج ۱۲ ط و دوازده ط بردست راست ۱۲ و ط بردست چپ باب نیل نویسد
بعد از آن باب چاه بنویسد و فلک را از اکرم کند بخورد و روزی بیار نماید و دهها مضمون نماید و اگر

مریض بوشفا یا بد مشاله ایست و اگر بشکا در بکنند
سفید صوف او به و کرد پیکر اصفوف ۴۵ ط نویسد
بیرن ذائره باب نیل ذاب سنبل و لسان الصغیر و
کلاب در آنجا حل کرده باشند پس آن نوشته را بر
درخت مریم بیاویزد و پاد در زیر درخت مذکوره دفن



کند و دفع چشم زخم از کودکان فایده عظیم دارد و اگر بنویسد اینشکر او در دکان پاد زاعن جائه
دفع کند بر کان معیشت بصاحبان منقرع اید مشاله و اگر
هفتصد بار طه بخواند و بخوبی بد مطیع شود و اگر از برای
مطیع ساختن ظالم خوانده هر آن وقت متعاقب شود و اگر در شب
پنجشنبه هفتصد بار نوشته را بخورد نارد در هیچ کار در زمانه شو
دروقت نوشتن یا حتی با قوم بخواند باشد طاء هسک

چون بنویسد او را بره غن رفعه کاغذ بد بنویسد
از زبان بیمار در ذاب حل کرده بخورد است بد شود باذن
ساعت مشایخه با شرف قمر اگر گریست و بیخ رفعه بر

۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹

ناض است در دفع تب
از آب خواند خاکستر
الله تعالی اذادار
هر رقم ط چاپ

۹۹۹۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹۹۹۹

اماید ساعت مشرب بخاشرف قرا کریند و پنج رقص بر هر قشر ط چنانچه مثال نموده شد بنویسد و
 مسافر یا خود نگردد او در سفر و مجربتر از خفاف این مانند حامل ان عزیز و مکرر باشد خلق
 او را دوست دارند اگر بر هفت رقص بنویسد در کیه نگردد کیه او بچه نگردد در عروج ناله نویسد
 الطاء حکیم گوید که بر هفت برک تنبول بر هر یک هفت ظاعمر بنویسد خشک کرده بپاشند
 و در طعام بدشمن بخوراند که لال گردد و اگر خواهند که این صل باطل شود خامه شک که صورتش
 اینست ۹۰۰ بزعفران و گلاب بنویسد ان نوشته را با آب بازان شش روزه بخورد هر روزی که بساو
 رسیده باشد دفع شود باید که عمل ثانیها این ۱۰ روز واقع شود و اگر زبانه گذشتر باشد سودی
 نرساند و دفع دشمن را بپاشد هر نامداد بر فصد گرفت و هر پیشین همین عمل بخواند پنجاب
 دشمن منزل و بدمد بزود ان منزل خراب گردد و دشمن فرج شود و بقیه هزار مرتبه گفته اند
 و از برای محبت هفتصد مرتبه شک و زعفران نوشته یا خود دارد و اگر روز پنجشنبه یکصد به ظا
 بنویسد یا خود دارد سه ایات کرد وقت نوشتن یا محو یا کریم بخواند باشد فصل روز
 چهارشنبه تعلق شود دارد اسم و کلاب علوی میکائیل و لوطائیل و ملک سفلی و بعبه و برقان نام تو ایل
 را نیز باید بر روز کوش الظاهر ایاتش و هو معکم ایاتکم العین حکیم گوید که در حرف عین

ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

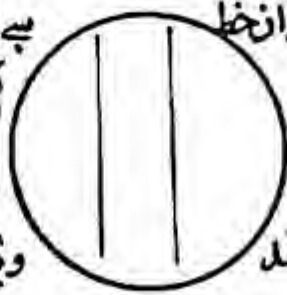
اسرار بسیار مؤثر است
 اگر بنویسد بر پوست
 خاریش و نوشته را
 زیر سنک اسپانچ آن
 سنک لیکند و اگر زهر

درخت دهن که خشک شود و پیکر اسب با او نگردد اینست فصل و اگر بنویسد عین هند سزا که

صورتش اینست ۷۰ واسم طالب مطلوب مع امره در میان دو شکل باب برک لوینا باشد که شکل نوشته شده
شود مطیع گردد و در محبت مغلوب گردد که ششصد و پنجاه و نه شکل اینست **ق** یکدیگر کاغذ چوبی بر

۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰	اسم طالب	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰
۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰	واسم مطلوب	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰
۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰	له این	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰

او نویسد ذائره دیگر بکشد پس میان هر دو ذائره بنویسد هفتاد و نه عربی و در روزی ذائره خود
 دو خط بکشد راست و در آن خط
 بمطلوب بخورد اینست
 عین بر نیت محبت بین
 حوائج انداخت مانع نباشد
 باد نباشد محبت عظیم زود دهد تجربست و اگر بیست و یک روز هر روز هفتصد مرتبه بخرد و عین بخورد
 دشمن هلاک گردد و اگر بر برک خوار نفع سپصد مرتبه نوشته در خانه دشمن اندازد آزاره شود و
 اگر روز جمع هزار مرتبه نویسد یا خود دارد هر که محتاج نگردد در وقت نوشتن یا عظیم یا عجیب
 بخواند **الْعَبْرُ** حکیم گوید هر که بر یازدان روغن و یا بر کاغذ مهر زر و جوهر عین نویسد
 بمشک و زعفران و زینام طالب مطلوب مع امره نیز نویسد بخواند و اگر نتواند بر ششصد مرتبه
 بدهد تا مطلوب بخورد محبت عظیم پیدا شود و اگر از برای محبت نه هزار مرتبه بر کرباس نویسد
 نام مطلوب مع امیه و زینام طالب یا خود دارد محبت پیدا گردد و اگر روز چهارشنبه نود مرتبه نوشته
 یا خود دارد محبوس از حبس خلاص شود وقت نوشتن یا امیک نام همین بخواند باشد خاصه



الغین قال البؤی من کب فی ورفه بیضاء عشر عینا وخس فاءات واخلق الیهما فوله تعابستونک
 عن یحییال قتل بنسفهاریه نسفا وجمها من به طحال زال عنه باذن الله تعلقا ایضا حکم
 گوید هر که بنویسد ۸۰ ف باب بر این خطل بر سر پوش کوفه زرین بشوید باب تمام که بیرون
 میباشد پس کش کند آن ابرادر خانه دشمن اهل انخانه از آنجا متفرق شوند هر یک سر خود را
 گرفته اواره شو **ف ف ف** ایضا برای بر آمدن خلجان هر روز هشتاد ف باید
 نوشت و اگر بکشد بکر نبه نوشتن یا خود زارد از زحف این ماند وقت نوشتن پاکیم پاکیم
 میخواند باشد فصل روز شنبه تعلق بوزار اسماء موکل ملوک سر کاپل و حضا پل و
 حضا پل ملک سفلی ابونوح مهبون الخطاب ذکرش الفتح و اینش نصر من الله و فتح قریب
 و نصر و انما مضار در تیسر المطالب ورد مکه هر که هشتاد یوم متصل هر روز هشتاد بار از ابر
 زبان زانند بیانبه شمن نکت کند تا بوضایع گردد و بنام غایب هر بار بخواند با سطر طهر
 کر باس نو پاک نویسد در آتش اندازد و اگر در مغرب بود و ظمیل در مشرق خود را بخورد رساند
 هر که هشتاد و یک بار حرف فارا بعتد مفصلش بخواند با اسماء او اینست فائق و فارج فاضل
 فائق یا فتاح خود فضال مفرق بر هر مقصودی که فاشتر باشد فایز گردد اما فاء هبتکه صوتش
 اینست ۸۰ اگر کتبه رشبالب بسیار بخورده باشد اینسکارا که نختین در صد سب رسه ضلع
 و هشتاد ف هبتکه نویسد بر پوست پیش **فلان ابن فلان** و در میان شکل اسم ذریع
 ابرو بنویسد پس بدارد با خودش از آنعلت خلاص شود ایضا از خواص فاء هبتکه که چون
 نویسد از اجناس مذکور شد نکه ح عربی در میان شکل اسامه نویسد اما عمل شکل اول
 باطل صوت شکل اینست  و اگر بنویسد بر جام و بهین و بکلام اینخبر باید ترا شنید
 مریض را بخوراند از صلت شفا یابد **الکفاف** حکم گوید هر که روزی چهارشنبه صد بار

بخواند به نیت که دارد خلقتش روا شود و از برای خواب نیند دو صد قاف بنویسد
 کاغذی و در زیر پوسنک گران نهد مؤثر است و بقول دیگر کار در زاد در دیوار
 فروزند تا مادامی که کار در دیوار بخواب مطلوب بسته شود اگر بنویسد بر پوست
 شیر چهار صون شکلی سر شتر در دم سر شتر سوم سر گریه چهارم سر ادب بر هر پیش بنویسد قاف
 که طلوع میکند شعر بماند بعد از آن پوست مصوره را بنویسد که از آن خاک بر مقدار نیم
 درم بخوراند زایه و سرگردان او گردد اما کتابت قاف بخون آدمی کند قاف که افتاب رطالع
 ناشد هکذا



اینصاً بکشد پوست اهو صون عقاب بر آن نگارد و پیر و بالی گشاده و سیرا چون شیر بنویسد
 در زیر سیرا و نیت قاف و بالای سیرا و بیت قاف و در پیش سیرا و دوازده قاف و
 پیش پیرا و پانزده و در باران نوحه که درون او روغن خلدی باشد حروف و شکرا از عقاب
 حل کرده بنویسد محبت عظیم در دلها از آن پیدا گردد هکذا
 اینست نسبت بصاحب عمل دهد ملوک و سلاطین و زاده و سن
 دارند و اگر در سفر حضر یا خود دارا این از مخافات باشد
 اینصاً و اگر هر روز بیست بار بخواند صلح سزار گردد و اگر بر پوست اهو و نیت قاف
 نوشتن یا خود دارا در عزت دلها گردد در شب چهارشنبه و نیم شب و نوشتن یا شکور یا عزیز



میخواند باشد اما قاف هیک خاصیت او آنست که اگر بر یاد بان کتب نویسد و اثر او
شسترد در دنیا اندازد و پاره از آن آب بر هوارش کنند از غرق ایمن شو **الكاف حکیم**
گوید که از خواص کاف عرق اخراج دهان است چون بنویسد بر لوح نقره یا بر پوست گریه یا
بر پوست زاسو و میا و بزید بر کردن خروس سفید قرق و درها کنند و جای که دهن باشد با امر الله
تعالی رفته بنهار کاوش کند اگر بر نبتی خیره مد فون باشد همین کنند ظاهر گردد و چیه که
پنهان کنند محل آن فراهم شود و عمل با فیه شود صوتش اینست ک ک ر و بقول بیست
کاف نویسد بر دانه شاتر ده کاف اما **كاف هیک** که صوتش اینست ۲۰ چهل کاف
هیک بنویسد بر جام زجاجی بشک و زعفران و گللاب و روغن زیتون اثر او محوسا رند و روغن
صد کوبد و شیشه نگهدارد بعد از هفت روز از روغن بر خود مدهد بمالد از امراء و ملوک با هر که
مقابل شود و از او مستندند و در وقت نوشتن بخورد و غرور کند ساعتی بعد ملاحظه
نماید **مجریت ف** هر که هر روز در ویست گزیده بگوید **لا اله الا الله** در دل او کف شود
و اگر بنویسد یا خود دارد نرد خلاتی غریز و مکرر گردد و اگر روز جمعه نود و نه مرتبه وقت بر آمدن
نوشته یا خود دارد جمیع خلقتش بر آید **ف** و اگر نوشته در باغ و کشت یا او بزدموش و مرغ
مضرت نرساند وقت نوشتن یا خالق یا محیط میخواند باشد **خاصة الكاف قال**
الینا من کتب و رقه بیضاء ثلاث کف اصاب الیها قوه تعالی و ما ذلک علی الله بجز کاف ذلک
اما نالین الیترقیه و حوط الله تعالی روح من العوارض جمعها الکلام از خواص لام عرق
آنست که چو خواهد که بدشمن از او رساند پس بر پوست خار که مدیوع باشد از آن کف سبز
کرده باشند صوت گاو نقش کنند دم بطریق خوشه نویسی نام دشمن یا نام هادش بنویسد
و صوت شهر بخورد یا زد بگر بنویسد مشش لام بر پشت شهر نویسد سلام زیر شکم گاو و سر

لام بزدم گا و نوید بخور کند مقل از ورق دروخت که تربیع قمر باشد منوس بویس انخوزه زلدی پوت
بچید و فیکند رخانه دشمن هر نیچی که نام بز و هر بلا ای که بخورند بدشمن خایند کردا الجاذ بالله
تعالیها



ف اگر خوانند که از چشم خلو غایب شود بوقت خلعت هفتصد بار بگوید مقصود و محاصل
گردا ما لام هند که تم او پنجاه است خاصیت عمل او از اباطل کند چون بنویسد بر پارچه
کاغذ شش لام هند در شش زایاب پش از طلوع افتاب ششتر یا شامه وضع مضرت کند

المی حکیم گوید از خواص میم عربی است که چون بنویسد زایاب
مدد بر خور کر یا شصدهم کرد اثره آن درین و بعد روغن نایز سیم صوت زنی که طفل در
کار گرفته نشد باشد بنکارند زن حامله چون بنویسد آن جانم دو خنر بیوشد فرزند از جمیع
بلاها این مضمون اند و اگر شکل میم عربی و شکل میم هند را در شش یا خود دردیچه از شکم او

خام نرود و جل بنگال برسد هکذا و
درخت پیوه دار بیان پزند پیوه او
شکل میم هند را بر جام آبکینه
بروغن بنون اثر او سوزاند پوز
ان روشکین مذکورین زهر
خام بر زمین بنهند و اگر
نویسد بمشک و زعفران و
ان روغن شامه سازند و



ازین میم نیز اثره بر دردی بر یا شوهرش صحبت کند بارور گردد حرف میم را اگر هفت بار در

شب جمعه بگوید حضرت رسالت پنجم صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند اگر روز دوشنبه سیزده
میم نوشنه در مصحف بخوابد و در وقت نوشتن یا سکون یا کلیم بگوید خاصه
المیم قال الرسول من كتب ثلاث مینات وعین و اضاف لهما قوله تعالی نبأ مستقر بکتاب
فی ورقه بیضاء و تعلق به علی بن یزید نفث دم او تزییف او ریاض فان ذلك یقطع باذن الله
تعالی الکون حکیم گوید که حرف نون از برای محبت از عجایب است بگوید پوست اهو کوبناخت
یا قشر باشد بر او تصویر کنند صوت شیر که سیر او مانند سوسن شود بر پشت او سوار چه و
شاخ ریحان بدست او گوید بسوی بد پس بنویسد و از ده نون عربی جانب دم او و شصت نون
دو ز پر سینه او و شش نون بر سوسن در شکم سوار نام طالب در شکم اشتراسم مطلوب

بمشک و زعفران نوشنه یا نحو

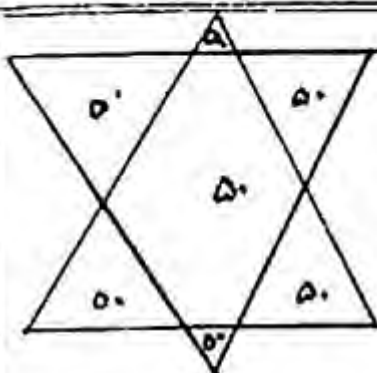
دارد محبت پیدا گردد صورت

ایست حضرت شیخ العلماء امام

غزالی در خواص نون هفتاد

فرموده اند التون الهندی و

حرف بکتاب شکلامد بر او فیه صوتة الابل و ناسه کر اس الا سدا علی طهره صوتة الانسان و
بدا شیخ سیمه و بکتاب بطن صوتة الابل لان نون و بطن صوتة السبع نونان ثم بکتاب فی بطن
الابل اسم پرید عظمه و فی بطن الانسان اسم طالب یكون لک فی حبل العنزال تعلمه علیک
بری محبة عظيمة نون هفتاد صوتش ایست بنویسد بر او چه از نقره و قیچی که هر دو را سدا باشد
با اتصال شری به مثلیه همان خاصیت نون عر چه دهد محبت روز بروز ترچه شود و اگر نون
هفتاد بدین شکل بر نگین نقره نقش کند با انگشتر یا خود دل در خاجت او از هر که خواهد بر آید



و سؤال او رد نشود و گویند نفس خاتم حشر سلیمان
 بود ف اگر کتبی روقت نماز خفتن صد بار بگوید
 در خواب نرود اگر کتبی بجای برو و مقصد بار بپای
 منع بخواند نون دیگر نتواند ف و از برای دفع دیو و
 پری نافع است و ذافع و ذافع ف و اگر کتبی بپسند

نون نوشته در باز بند خاجش روا گردد وقت نوشتن با عزیز پنجبار بخواند باشد
 اگوا و حکیم گویند ف که فمرد در سلطان باشد متصل بر محل بگیرد مؤسفا از انصوت
 ادب باعضاء در سبب از بعد از آن بگیرد پوست پاره از سبک و بران ذائره بکشد و
 بنویسد نام طالب مطلوب مع امتن و بران چهلده و او از هر چهار طرف نام نویسد آن پوست را

وو
 اسم فلان
 ابن فلان علی
 بغض فلان
 ۶۶۶۶

پسند در میان شکم و پنهان کند در آن پانگان اسبان صوت
 مذکور زامد فون سازد و در ششمی و عداوت بغایت مؤثر است و
 نقشه که بر پوست نویسد اینست و از هند که صوتش اینست صد
 خاصیت و او عربی است باید

۶۰	۶۰	۶۰
۳۰۰	۳۰۰	۳۰۰

 که بر پوست شتر بچسبند

و بران اضافه کند سه سین هندی که صوتش اینست اها و در خواص هاء عربی گویند در
 فروز ماه نویسد فم و عقل و ذائق حکمت و دفع دشمنان شکل مثلک هندی نوکوزه نقره
 بشک و زعفران نویسد بعد از آن بگلای سرکه شسته هر روز سه درم بپزند پناشامد قوت
 عجیب و حافظه و عقل خود در باید که رقم انصوت پنج است اما هاء برای خرید دشمنان
 و قتل اعداء بنویسد بر پوست شتر و صوت ادب یکا افتاده و یکا ایشاده و آنکه ایشاده است

بدست خنجر کشیده گوید که افتاده را میکشد بر سپهر قاتل چهاره عربی بنویسد نام قاتل و نام مادر او بنویسد بر سپهر مقبول دو هاء هتک و دو ه عربی بنویسد برین ذائره بزوک چهل ه عربی بنویسد و بخور کند ل سک و انزاد در حیره اندازد و دفن کند و مسلخ ضنابان بعد از سه روز بجایب بیند این قیچی کند که طالع سعد باشد قمر ناظر نه تثلیث باشد پس طالع مقبول منجوس قمر بنظر تریع باشد تا عمل مؤثر آید باید که در قاتل عمل از بخور و نظریت کند و شرائط فرو نگذارد این است



ف اگر قصد نوشتن یا خود را در خلوف مطیع و کردند آگیا حکیم گوید خاصیت پناه عربی است که چون بگریند پوست مار سپاه و بیست و نه بر و بخون کبوتر سفید نویسد و بخور از پوست مار و زاسو کند و رو قیچی که قمر در برج سرطان باشد بنظر تریع مشرق پس خوب بسایید با سومه همراه کرده در چشم کشد کل چشم دفع شود و اگر زهره ای بان ضم کرده چشم کشد اشخاص و خایه اعیان بیند هر چه برسد جواب هد اگر بنویسد بیست نه پناه عربی بر پوست شیر در مربع مستطیل و دو عمود در و کشد پیش بر طرف راست و ۶ بر طرف چپ عمود بکشد آینه سنگ که گفته اگر کسی حرف پناه را صد بار بنام شخصی بر زبان زانند پناه از عیب و هتان نسبت بماند بند شود و اگر همین عدد بر هر چه سفید نویسد یا خود را در زبان هم خلافتی نسبت بخوبی شود و صاحب ذال ظلم آورده که هر که بر ورق پاک صباح روز پنجشنبه بعد طلوع

افتاب حرف یا زامکرو کتاب کند بعد اسماء که در وسط الحرف است مثل لفظ حکیم و علم و ان
 بی هشتاد اسم است در ذیل هر اسم از ان اسماء کتاب کند اثر و قبول و قویتر شود و بعضی گفته اند که
 صد بار کتاب کند بعد حاصل الضرب در نفس خودش پس نوشتن زابلخونگی ندارد از جمیع
 محرمات باز ماند و از جمله منہیات امور و افسوسه کرد فهم و زیاد شود و خود دهن و
 بیغزاید و اگر محرم را ظاهر مرتبه بگوید از خلق بینا ز گردد اما یا و هیک که رقم او اینست
 خاصش آنکه چون بنویسد بر کاغذ چوب سفید بمشک زعفران و گلاب بوقت نوشتن خوب بود
 کند نوشتن زابلخونگی دارد یا بخیل کند که قدر در ثور باشد متصل بزهره دارنده او زاهره که بیند
 مطیع شود و فرمانبردار گردد باید که در کل اعمال ریاضت اذابت عمل بخارد و از خدا بترسد و از
 برای نفس هوا و عناد و تعصب رود و سپه دشمنی اختیار عمل نماید که غایت بعد از این معنی
 گردد چون فعل محبت کند از برای حلال کند چون دفع خصم کند مطابق شروع ریاضت مظلومی
 نماید که دفع ظالم و اذات مظلوم باعث خیر خلق و الله است مقصد چہارم در علم
 ہیما بدانکه هیما علم نخبه است دان معرفت احوال سببہ ستیان است از جہت نصرت
 ایشان که فاعل علوی اند و قابل سفلی و دعوات و خواتم و مجوزات ایشان تخیر و خیر و عزائم
 جہان معرفت اقداح و ملول و انعلم لها شریفت تا وقتی که استاد کامل هم نرسد یا کتاب
 این اعمال مبادرت نماید که هم خطر جانست و چون این اعمال و ایما استاد کامل نشاید لهذا
 اختصار این مقصد در هشتاد فصل اولی انگاشتم

فصل اول در تعویذ ان کواکب

تعوذ ان کواکب					غان معوجہ ایتام ولیالی							
۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹

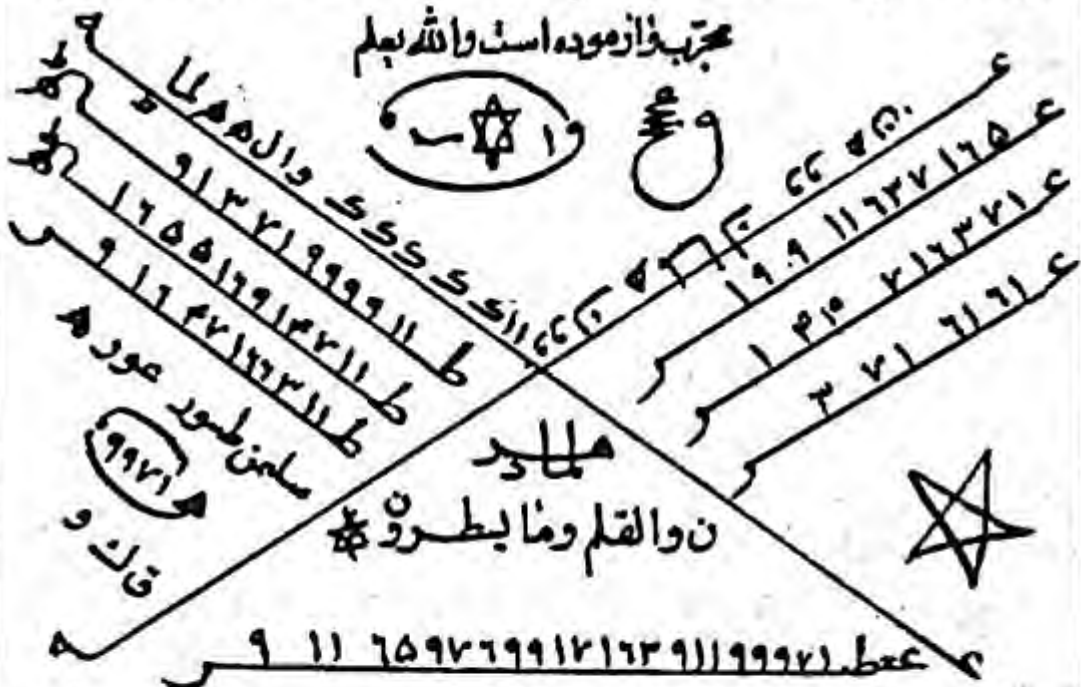
اگر کسی خواهد که از افات بلیات محفوظ باشد پس اول نام اثر از حقیقا. اجد بطرح هفت شمار کند مثلا نام احمد لدریم احم در نوی م این را بطرح هفت بلاقی مانند (ء) پس شماره مشرقی دانند طلوعی که مشرقی دارد بر انگشتری طلا بوقتی که ساعت مشرقی باشد کند نماید و از دست خود گاهی جدا نکند گاهی شخصی تنگ دست نخواهد بود و از اهر یک عزیز دانند و پیش هر شخصی که رود یا عزت و ابرو آید اگر خوبه باشد سلطان از آن خوب رگدرد و اگر داد پیش او آید بر مال او دست اندازیم کند اگر نظر دزد بر انگشتری او افتد هرگز بر مال او دست دزدان نکند هرگاه این انگشتر در دست باشد جمع کند بر حلال تا انگشتری بیرون نکند از مال نگردد و اگر دست در مال اندازد یعنی بخر خذ و ند تعالی آن مال را سر چند مضاعف گرداند اگر آن انگشتر در دست باشد مار آید از آن بگذرد و زهر آن ناپدید شود خواه کرد اگر چه صد جا گزند ساند اگر آن انگشتر را

در دست سلطان عظیم الشان باشد هیچ یاد شاه بر او غلبه نکند اگر این انگشتر به دست
 باشد دست خود را بالا نگارد اسم خود را اسم کوکب را بالعکس خواند آنوقت نظر بطرف آسمان
 بکند همان کوکب بنظر آید اگر شب چهارده و پنج که ماه کامل گردد و نظر بر آن کند آن کوکب را
 یاد کند چند دفعه بخواند مره بر مره نزدیک موکل بنظر آید هر مطلبی که باشد از او طلب نماید
 بی الفور حاصل شود اگر در صحرای رود رود روشن باشد انگشتر برادر میان زمین و فن کند
 بی الفور آفتاب گرم شود بلکه در زیر آبر آید **مکمل** که موکل ستاره خورد بیند بر لب
 در پادشاه اول اسم موکل را در یافت نموده پانصد مرتبه بخواند تا گاه شکلی هویدا شود هرگاه
 آن شخص سخن گوید یا ضایع بلا غنم کلام شود هیچ خوف و ترس نخواهد بود **فصل**
دوم در عمل زحل هرگاه که خواهد عمل زحل کند یعنی موکل را استخراج کند از آتاقا
 حین چنان از خود جدا نکند پس اول زاد و قوم حاسوم لام فالاحان شد اسم خود را و اسم
 پدر خود و روز شامل کند بطریق ملاحظه آنرا مرتب سازند پس هر حرفی که متصل ستاره
 آید آنرا جمع نموده اسم موکل را اند به عدد حروف خوانند شود یعنی و پنج که شب از نصف بگذرد
 شروع کند پرهیز از لذت پندار و از جیب گوشها و از جام و از شیرینی و روغن و هر گاه در
 آشنایی خواندن از این چیزها یک زانچورد عمل خراب شود بلکه خوف جان دارد و هر قدر که
 حروف باشند همان قدر روزه ها خوانند شود روز آخر که عملش تمام شود قدر بخدا را
 تماشا کند و عروج ماه شروع کند تا آخر و قبل از شروع عمل این سوید را با مشن و
 زعفران و گلاب بر کاسه چینی نوشته جان که برای خواندن این عمل مقرر کند بر چهار طرف
 خانه بپاشد مگر حساب حروف نام خود و نام ستاره و روز بکوشش و سعی تمام الفاظ خوانند
 و الا تحت بر یاد شود اینرا بخوبی ملاحظه نمایند و تعویذ این است

بخوزان در عمل نوشن هینیا نوع باید کرد این عمل را بطرف مغرب بین بسیار مرتبه از موده
 هستند تا به حقیقت این عمل بزبان سرنا بیست هفت حروف و فیاد و اتمام رساله نوشن خواهد شد
 معلوم نمایند **فصل چهارم در عمل قمر** بدو نوع است نوع اول بروز سه شنبه
 عروج ماه اول غسل کند هزار مرتبه بعد غسل بربک و یا سوئه اخلاص بخواند بعد از آن چنانچه
 که بر این خواندن مقرر کند انجام از اصوات پانک کند وقت شام یک خطی بکشد و کشیدن خط
 سوره مصر موکلان یکصد مرتبه بخواند وقت خواندن با که سخن نکند که روز بخوان نباشد
 و این سیر تا با که نکوبد از ابتدا شروع عمل تا انتهاه از این عمل پیش هیچ کس اطهار نکند
 بخوزان که بالاد در عمل های زحل و شمس نوشن شده همان نوع بعد از ندر بعد نصف شب عمل را
 شروع کند که شب چهارشنبه باشد تا چهل و یک روز و عمل قمر که خواص خواندن است اینست
اللهم الرحمن الرحیم قل هو الله احد بلحیر ایل الله الصمد بامیکا بیل له بیل له لم یولد یا اسفل
و لم یکن له کفو احد یا عزیز ایل هر شب یک هزار مرتبه بخواند شب چهل و یکم یک هزار و یکصد مرتبه
 بخواند سوائی نان جو نمک و برنج نمکداری روغن ذال هر قسم روغن بخورد و از حجامت پرهیز
 نماید تعویذ بیکه نوشن میخواند روز دم بسبب بازدم از مشک و زعفران نوشن صحرا
 بخورد و زانند بوقت بخور اول تعویذ ابراقش گذارد و قی که آن تمام بود بعد از آن دیگر
 بخوزان ترا بنویسند بهمین نوع روز بیستیم شب بیستیم یکم تعویذ نوشن مع بخوزان بخواند
 و بهمین نوع بروز سیام شب یکم تعویذ نوشن مع بخوزان بخواند علی هذا القیاس روز
 چهل شب چهل و یکم تعویذ نوشن مع بخوزان بخواند **در قمر اینست که این**
 تعویذ هزاران تو لیک خط نکشد پرهیز نماید تا به نایب دینا و دین اسبب خوف و خجالت
 نیست و اما شرط اینست که در بخواند در پرهیز غیره نماید سحر کوشش نماید در

این شرطها بکسر طوفان شود تا مبحث بر باد رود و هرگاه در هر دو نوع جامه ها از امطر تا مبحث عمل را بخواند سریع التاثیر خواهد بود در اثنا خواندن کارها ضعیف شروع و مقصد نکند در نمازهای فریضه خود بلاذات شرائط خوانده باشد هرگاه در این اثنا اتفاقا جنب شود غسل کند تعویذ این است

محرّب از موده است والله اعلم



مکرون والقلم وما یسطرون این قرآن شریفست در تعویذ نباید نوشتن که نگاه کبیره است فصل پنجم عمل در این عمل برد و نوع اول علویست و آن اینست که شب چهاردهم که ماه کامل شود این عمل را شروع کند تا ۲۸ روز بلافاصله بخواند و در خواندن اگر بیچار شود در دهه اول بنا که نیست عمل را معطل نماید هرگاه در دهه ثانی بیچار شود هرگز تارک نشود این عمل را که اگر تارک شد هر اینه موجب هلاک خواهد بود پس باید که در هر حال پرهیز کند یعنی از خوردن از مجامع آنه در حال پرهیز یا لا نوشتن شد بجهان نوع بعدی است و این عمل هر شب هفتصد هشتاد مرتبه بخواند و تکمیل آن در اینست که این طلسمها را

ببیند بهمین نوع تا بیست یک روز بخواند بروزیست و در وقت صبح با نخ و ظرف هر طرف که خواهد
 برود فلان خدا را ببیند هرگاه صاحب عیال و خانه باشد اول غسل کند بوقت ذلخلت خانه
 یک کوسفند اخیزان کند بعد از آن با عیال و اولاد خود بخواند کلام کند مگر در این باب
 به ارثا کید امد است که بغير تصدق ذلخل خانه نشود و هرگاه دست سدا و زانصدا کند
 اگر دست نرسد کوسفند اخیزان نماید صاحب ستگاه شود و عمل خواندن اینست صبر انا
 عقلی یا تنکفاسل محمد عطار دلب یا سر یا بل و بعد تمام عمل هر روز سوه اخلاص یکصد و
 نونزده بار بخواند شب بخورد و صدم مرتبه بخواند پیش از خواندن بعد از خواندن هر شب غسل
 کند بعد از آن بخواب و در پانجا و دیگر مشغول شود و لباس هم پاکیزه و خوشبو بپوشد فصل
 هفتم عمل ششم این عمل بر سه قسم است قسم اول در طلسمان هم در وقت خواندن
 بغير طلسم قسم سوم در سفلیات هفتم اقول در طلسمان یعنی این عمل است عروج ماه
 شروع کند تا چهل و یک شب هر شب این طلسمات را چهل و یک مرتبه نوشته از مشک و زعفران
 بوقت صبح تمام طلسمات را داخل در پاکت غسل کند تا وقتی که غسل نکند با کچه سخن نکند تا
 چهل روز بهمین طریق روز چهل و یکم قدر شب باقی مانده برود یا رقصه عملی که براه خواندن در
 قسم ثانی نوشته شد از او هزار و نود مرتبه بخواند تا وقت طلوع آفتاب نماز صبح بخواند و غسل
 کند خود را از خوشبوها معطر سازد و لباس نوبوشد جگه محلی نبیند فلان حقتا ارا
 مشاهد نماید طلسمان هذا

۱۹۱ ک ۱۷۱ ۴۲۱ ک ۱۲۴۹۳۷۱۹۱۲۷۱ ع ۱۱۶۵۱۶۳۷۱۶۴۷۱ ل ۲۶۲ ~
 ۱۱۶۵۱۶۳۷۱۶۴۷۱ ل ۱۱۶۳۷۱ م ۵۹۳ ۱۶۲ ۵۶۳ ۷۱ ۵۱ ا ۱۱ ا ه ل
 ۱۱۶۳۷۱ ۵۹ ۱۶۳ ۱۱۶۳۷۱ ۵۹ ۱۶۳ ۵۶۳ ۷۱ ۵۱ ا ۱۱ ا ه ل

شاعت فلزات بقوت تدابیر کامله از مرتبه نقصان بدرجه کمال رسانند کاملترین فلزات
 فضه و ذهب است و در این علم کیمی رسایل بسیار تصنیف شده و تشریح این علم بوجه
 تفصیل در اینجا گنجایش ندارد اما مجمل بیان میکنم تا بر بعضی از اصلاحات بعمل واقف شوند
فصل اول در بیان اصلاحات این علم ارواح و این عبارتست از ذوق و تشادرواقایم
 گوگرد و زرنیخ و انواع اینها که معدنی اند بزاتش تمام ندارند اجساد مراد از فلزات سبزه است
 ذهب فضه و آرزینوس و سرب حدیقه نحاس جسدان نفس مراد از اجزای روابط است که میان
 ارض و اجساد ارتباط دهند جبرائیل مراد از مؤسسه سیر انسان صحیح المزاج است که در اعمال
 اکبر اکثر جایگاز میاید اصل و مذکور فرار مراد از ذوق است و اصل فلز مؤث عبارتست
 از گوگرد و سوراخ عبارتست از زعفران و عطار و در گوشت عبارتست از حیدرهم و
 ثالث مراد از نحاس یعنی مس شمس زایع مراد از ذهب متبرخ خامس مراد از اقسام حدید است
 مشرق و سادس مراد از قلع است حل و سادس مراد از سرب است عقاب عبارت از نوشادر است
 و علم اصغر زرنیخ زرد عروس گوگرد سوراخ نمک تلخ اسد شوره نظیر عبارت از آنست که
 اجزای آن با حل کرده محلول را بواسطه علقه نظری دیگر گیرند تا صاف و لطیف بچکد محقق است
 که اجزای آن باوند سنگ بدسترس نمانند تا بگذران شود تصعید است که اجزای آن در ظرفی کرده و
 ظرفی دیگر را بالای آن نصب نمود و لبهای هر دو ظرف را زکلی و پارچه بند کرده ظرف را بر سوراخ
 گذارند تا جوهر اجزای آن بسطح ظرف بالا چسبد قسمی است که اجزای آن در بوتله پارچه نمانده
 و قدحی و یا بوتله دیگر سرپوش کرده و لبهای هر دو را بند نمودند و سوراخ آن را در ظرفی دیگر
 اجزای مرکب بجانیه دورسد که باند اجزای آن را با تابان قصاب مثل موگداخته شود چون اجزای
 مشتمع را هوائی سرگذازند باز مثل موم میخند شود تعیین است که اجزای آن در ظرفی که مناسب آن

بنازند که آنرا همان نیراغت تمام بدان قفس یا شند شب و روز از انقفس بیرون نکنند تا مقدار
 بجاک یا چیزی دیگر بندد از ذرات ذرات اندون قفس میباشند یا شند که در این عمل احتیاط از
 خاک شرط است هر گاه $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ ایضه بر آورند بیضه از ذرات قفس دیگر بالا بیضه
 بنشاند چون بچه بر آید هفت روز صبر کنند تا پنجاه اند که بزرگ شو پس بگیرند $\text{H} + \text{O} + \text{S}$
 $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ ادواته قوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ اینک صفر بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ و بقی بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$
 $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ سرخ بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ کرمان بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ حد بد بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$
 $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ نحاس بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$
 $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ بکوله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ مگمریک توله $\text{H} + \text{O} + \text{S}$ طعام بکوله این را در پاشا ترا با آب پیوتر
 کرده دور و ز سخی کند تا خشک شو پس با احتیاط سائید نگاهدار که از گرد و غبار محفوظ باشد
 پس بگیرد یک ماشه از اینداری و بایستد چهار ماشه ارد گندم بخون گو سفند خیمه کنند تا ماشه از
 به بیچمایه ناکبان بخوزاند بچند و زهر گاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه از آن بپسند و سر
 ماشه ارد گندم یا خون گو سفند خیمه کنند ستوار اول بخوزاند و بعد تمام شدن باز یک ماشه
 دوا یا بپسند دو ماشه ارد گندم یا خون گو سفند خیمه کرده بدستور بخوزاند چنانچه هر مرتبه
 یک ماشه از ارد کم نموده باشند تا آنکه ارد بوزن وارسد نگاهدار و در یک خبه دوازده نموده باشند
 تا وزن دوازده چهار ماشه رسد ارد همان یک ماشه بچند باشد هر گاه وزن دوازده چهار حصه زیاد تر
 از ارد رسد یعنی چهار ماشه دوازده یک ماشه ارد و دوازده وقت دو ماشه ارد بگیرد و دو ماشه خون و
 چهار ماشه دوازده بخوزاند گاهی از قفس ها نکند که مبادا چیزی بگیرد بخورند که آن مقصد عمل
 است در جمله بطور قبکه مذکور شد و بخوزاند تا وقتی که بزرگ شوند به تخم ایندین پوست
 بیضه این خاکها را که در خون در ماند سرخ رنگ میباشند سفید و زرد که آن هم فایده بسیار باشد

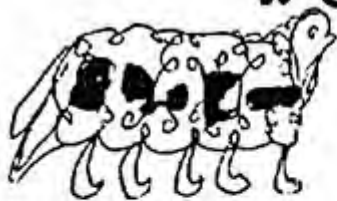
پس بگیرد آن بیضه ها را و بشکند زرده و سفیده آن را در ظرفی کند اندک بجزارت آتش بگذارد که
هر رهن گردد پس بگیرد هزاره مثقال سیمان در ظرف جدید کند بر سز آتش ملایم بگذارد تا یک
مثقال از این رهن بر آن طرح کند که سیمان مثل شکر سفید شود و معتقد قائم النار گردد و از آن
شکر سفید مثقالی بر هزاره مثقال سیمان بگر طرح کند که آن نیز شکر سفید شود و همین ناهفت مرتبه
عمل کند بعد از آن یک مثقال از آن شکر سفید بار هفتم بر هزاره مثقال نقره طرح کند طلای کامل
صیار شود و باید از آماده و نرهد و بخورد مانند خوراک انم همان فقط آرند گندم یا آرد نخود باشد
سوائه آن بجز این چیز دیگر هیچ نخوردند اگر چه این ترکیب با تمام نوشته ام اما کجی زاکه قشام از این
نصرت نصیب کرده باشند از این امر سرانجام خواهد شد الا خلیه در کار هر رسد که بمکال
نرسد **فصل سیم** در عمل اکسیر که از نباتات است و این طریق اکثر معول اهل هند است
از درختی بعضی نباتات که خواص او آنست که قطره چند اگر از عرق آن اگر بر فلز آن سرخ کرده و زنده نقره
یا طلای خالص شود آنچه تحقیق رسیده آنگی بفتح الف و تشدید کاف کزان و سکون پایه تحتانی
مصرف گناه است که در زمین بیکستان پیدا می شود و بر آن مشابه برك اکت مگرتوق
همین است که آن شاخه ها را در اگر برك یا شاخ بشکند شیر سفید بر آید آن بکشاخند که بقدر
دو ذره پیچ و جب ز زمین بلند باشد همان بکشاخ متصل باشد مثل برگهای آن اما چون
بشکند شیر بیرون نیاید اگر این قسم نگاه در در بیکستان یافت شود باید که آنرا از بیخ بر کند در سایه
خشک کند تا رنگ سفوف ساخته نگاهدار تا نماید بوقت ضرورت یک طولی قلمی گذاشته بقدر یک
ماشاء از آن سفوف بر آن طرح کنند نقره شود چون الله تعالی **فصل چهارم** در صفت شناخت
کیمیاگران بچند دلیل و علامات توان شناخت اول آنکه او از مزید استغناء سر پناه و وزیر
خود نیارود تا بسا بر عوام چه سده و آنکه از مردم دور باشد هرگز اختلاط نکند ستم آنکه نیاید

سحق بلخ نموده در کفچه آهنی بگذارد و فک صابون را آب کرده بالا می آورد بر نخبه مخلوط نماید بعد
 هم وزن یک از دانه را فلفل گرفته سحق نموده و هم وزن یک از او بر شیشه سفید آورده نرم کوبیده
 مخلوط دواها نماید نگاه دارد بوقت کار بیاورد برنج خوب هشتاد خانه را و فک دارا شکر بروی
 برنج مذکور مالیده بکمر از شدت نالیدن برنج خورد شو پس چون معلوم شد که برنج بمحض
 اشار خورد میشود هم وزن برنج نقره وزن کرده هر روز در بوتله آب نماید همین که نقره و برنج باشد
 ازان دوا به مذکور در آن نخبه و همواره دو خانه نیم زده تا اینکه بشکند و مشال دوا مثلاد چهار مشال
 برنج و نقره در بوتله داخل کرده شو پس بر دانه در رجه نخبه که نقره با المناصفه میشود که از آتش
 سفید بیرون می آید و چکش هم می خورد و قابل ساختن است با سبب الله اعلم بالصواب

تمت الكتاب المطاب بعون الملك الوهاب

بدستور کتاب فروش و چاپخانه

محمد حسن علی تحریر



شد



